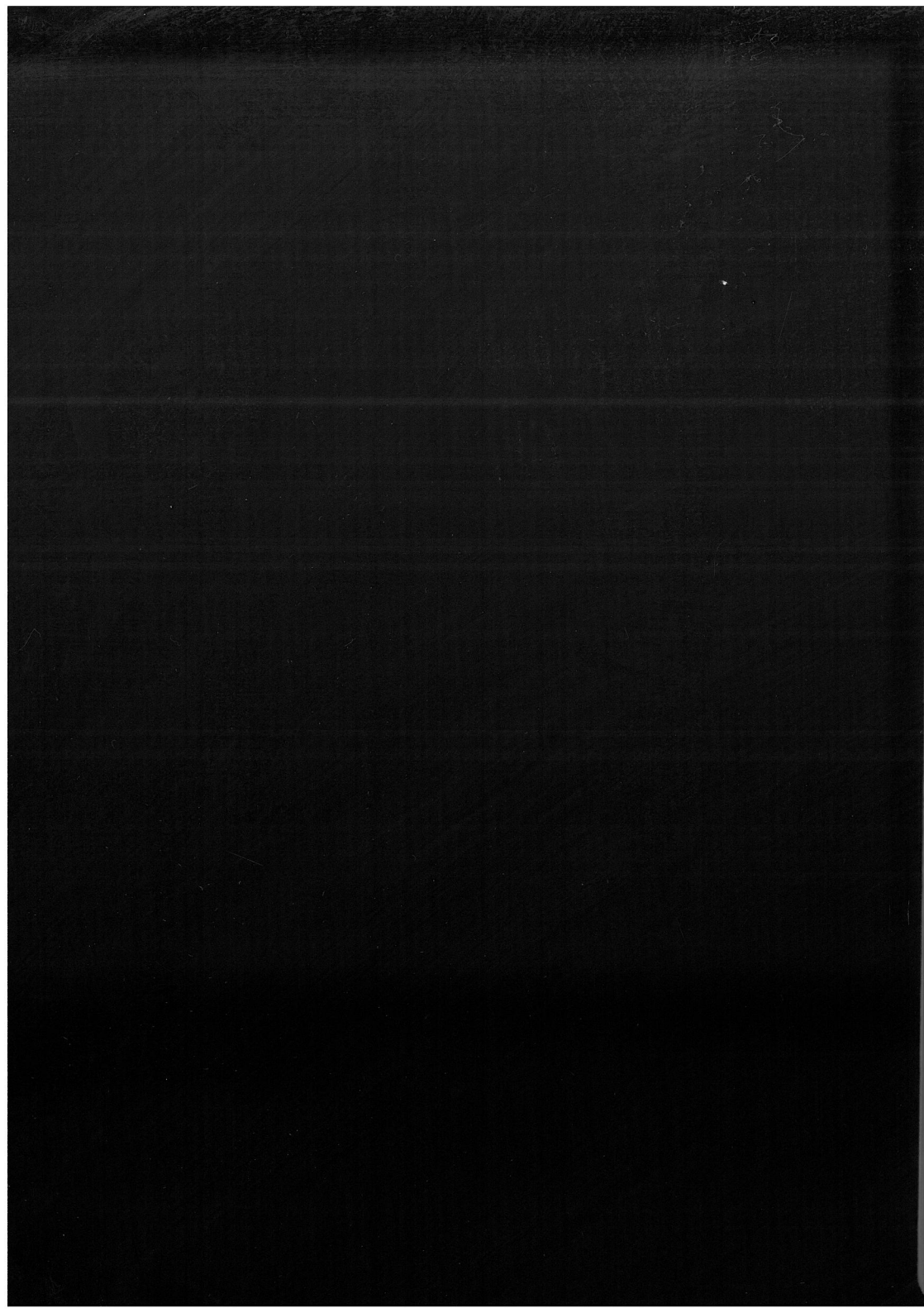


# مکتب‌میلاد

نشر

انجمن خیریه اسلامی و دانشجویان در اروپا  
اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا







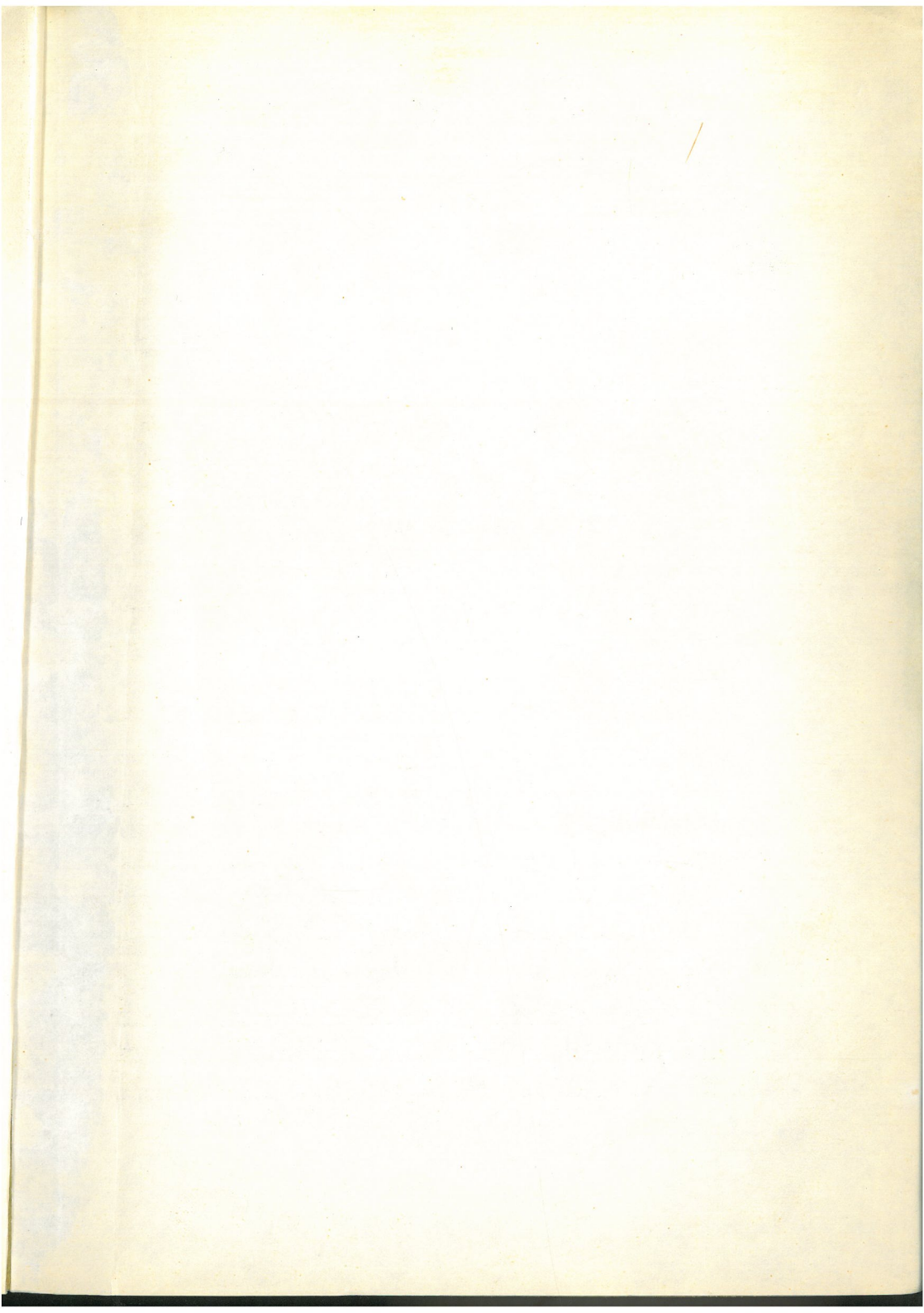
| صفحه | در این شماره :                                                 |
|------|----------------------------------------------------------------|
| ۱    | ۱- در جستجوی عوامل شکست ها و<br>برق پیروزی که زد               |
| ۱۵   | ۲- روانشناسی اجتماعی جنگ رمضان                                 |
| ۲۴   | ۳- راهی دیگر باید رفت                                          |
| ۳۳   | ۴- مخروط جامعه شناسی فرهنگی                                    |
| ۷۷   | ۵- یخبندان ( شعر )                                             |
| ۸۰   | ۶- خانواده اسلامی - واحد پیشاهنگ                               |
| ۱۱۷  | ۷- برگه از تاریخ                                               |
| ۱۴۳  | ۸- نظرات و انتقادات خوانندگان                                  |
| ۱۵۴  | ۹- گزارش سازمانهای اسلامی<br>دانشجویان آمریکا و اروپا و پیامها |
| ۱۶۸  | ۱۰- پیامهای حضرت آیت الله خمینی                                |



مکتب مبارز هر سه ماه یکبار از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا "گروه فارسی زبان" منتشر میگردد. هدف این نشریه شناخت و شناسائی چهره واقعی اسلام و بالا بردن بینش اجتماعی افراد است. از کلیه خوانندگان و صاحب نظران محترم تقاضای کنیم با ارسال نظرات و مقالات خود، ما را در این راه یاری نمایند.







# دستی عوامل شکست بود برق پروری

کز

الف - برخورد دو جریان :

این شماره مکتب مبارز در ایامی انتشار می یابد که جهان دستخوش بحران است. بحران در همه جا خانه کرده و هیچ زمینه‌ای را رها و بر کنار نگذاشته است.

این شماره مکتب مبارز در ایامی انتشار می یابد که حج و جنگ و نفت بخاورمیانه اسلامی صورتی دیگر داده است.

و این شماره مکتب مبارز در ایامی انتشار می یابد که حج و جنگ و نفت و سالروز ۱۶ آذر و حمله به فیضیه و گرانی سرسام آور و مواضع صریحی که در این باره ها از جانب قائد اسلام خمینی اتخاذ شده ، بایران نمودی دیگر بخشیده است ، اگر این رخداد ها را در رابطه با یکدیگر در نظر آوریم ، دو مجموعه ، دو هویت متضاد ، دو جریان ، درستیز در منظر زمان نمایان می بینیم : جریانی که میخواهد آدمی خود باشد و جریانی که میخواهد او را از خود بیگانه سازد و اگر بخواهیم این خود شدن و از خود بیگانه کردن را به امور واقع توضیح دهیم باید مان گفت که دو جریان در برخوردند : جریانی که میخواهد گریبان از سلطه نظامی ارتش غرب که در نقاب صیہونیسم روی پوشیده ، رها کند و جریانی که میخواهد ، حضور این قشون را وسیله سلطه مطلقه بر ملت اسلام سازد .

جریانی که میخواهد ثروتهای عظیم خویش را از آن خود سازد و جریانی که میخواهد نه تنها این ثروت ها را غارت کند بلکه خود همین غارترا وسیله غارتی فزونیتر گرداند ، جریانی که می خواهد انسان را با حاکم کردن واقعیت اسلام و زیستن در نظام اسلام آزاد سازد و جریانی که



میخواهد با خلاصه کردن اسلام در مراسم و تشریفات مهار و هدایت شده  
هم مذهب و هم انسان را رسمی کند، در حج برخورد این دو جریان را  
نمی بینیم؟

دو جنگ، جنگ و جنگ نفت، در خود پیروزی و شکست برای این  
و آن جریان به همراه داشت. در این دو جنگ، استقلال پیروز شد و  
وابستگی این پیروزی را ناکام گذارد. هیچکس نمی پنداشت - علی رغم  
همه استدلال هامبتنی بر شناخت عینی که به یمن اتخاذ روش علمی درست  
بدانها دسترسی حاصل شد - که نفت اینهمه اهمیت در حیات غرب  
میداشته و این ثروت بی حساب، این سان بی حساب از دست ملت  
اسلام بدر میرفته است و بیشتر از این هیچکس نمیدانست که برغم سفر  
سلطه همه جانبه، در ایمان اسلامی هنوز آن توان باشد که سرباز مسلمان  
را، از آب بخشی و از خشکی به بلندی های "تسخیر ناپذیر" خط بارلو  
و به مرتفعات تحکیم و تجهیز شده جولان بفراز کند و ظفرمند.

این دو جریان در وجود انسان شرقی، در درون انسان مسلمان،  
در ستیز بودند، و هنوز در ستیزند. بهم پیوستگی دوازده محرم و...  
و حمله به مدرسه فیضیه و... و هجوم سال ۶۲ قشون غرب به سرزمینهای  
اسلامی و... و جنگ جنگ و جنگ نفت، همچنانکه علت وقوع این وقایع  
درک نمیشود مگر در پرتو شناخت چند و چون برخورد دو جریان در درون  
انسان مسلمان، و سرنوشت ملت اسلام و بطریق اولی سرنوشت خلق فلسطین  
و جنگ خاورمیانه و نفت و مذهب را نیز سرانجام این برخورد تعیین خواهد  
کرد: اگر جریانی پیروز شد که مسلمان را "درون انسان" می خواهد و  
می سازد و آدم را رسمی می کند، ملت اسلام همچنان زیر سلطه به قهقرا  
خواهد رفت و اگر در پرتو بارقه پیروزی که بیمن بازیافتن خویش روزگار  
تاریکس درخشیده است، خویشتن را بازشناسد و این جریان پیروز شود،  
نه تنها سرنوشت جنگ و فلسطین و... بلکه سرنوشت جهان دیگرگون  
شده است. بدینسان صحنه اصلی نبرد، صحنه نبرد میان جریان رسمی  
کننده آدمی و اندیشه و فکر و مذهب و همه چیز و جریان خود سازنده و

آزاده‌کننده آدمی است. از روی قاعده و روش به بازشناس مشخصات فرهنگی جریان رسمی کننده عقیده و آدم پیردازیم تا در پرتو آن \* استعداد اسلام را در نوازش فرهنگی و در پرورش انسان پیشاهنگ، انسان توحید جوی از نو کشف کنیم. تا در پرتو آن در منظر جدید و افق نوئی که سرساز مسلمان در جنگ اخیر گشوده است نظر کنیم. برای اینکار ما را می باید به تاریخ روابط فرهنگی، به تاریخ فرهنگ شناسی و تاریخ نژاد پرستی جدید مراجعه کرد و مشخصه های مستمر را که روشنگر و بیانگر هویت غرب سلطه گر و روابط فرهنگی وی با بقیه جهان و بویژه ملت اسلام بوده است باز یافت. باز باید مان انعکاس این روابط فرهنگی را در سطح ملل زیر سلطه دنبال کرد و ممیزه های سلطه فرهنگی و بدان خطوط اساسی چهره و هویت فرهنگی انسان رسمی را باز شناخت. این شناسائی ما را به روشن کردن مشخصه های جریانی رهنمون می گردد که با جریان از خود بیگانه ساز در برخورد و ستیز است.

ب- هویت فرهنگی سلطه گر و روابط فرهنگی دوازده خود بیگانه یکی سلطه گر و دیگری زیر سلطه :

۱- غربی کردن تولید و مصرف در سرتاسر جهان. تولید و مصرف کالای تنها؟ نه، فکر هم، رسم و رسوم هم، و هم از چه راه؟ از راه غربی کردن زمینه اندیشه و عمل در همه جا. دانشگاه ها و آزمایشگاه ها و مراکز تحقیق نزدیک بتماضشان در غرب متمرکزند. و آنها که در دنیای زیر سلطه برپا شده اند؟ آنها هم جزئی از نظام آموزش و پرورش غرب هستند و با این نظام خودی و هم هویت و با جامعه های زیر سلطه و نیازهایشان و فرهنگشان بیگانه، بیشتر متضادند. این مؤسسات بخرج زیر سلطه برای سلطه گر "کادر" تربیت می کنند. نتیجه؟ غرب سلطه گر مرکز تراکم استعداد های خلاق و مرکز کشف و اکتشاف است. جریان باینجا ختم نمیشود. در خود غرب نیز قانون تراکم عمل می کند. یعنی چه؟ یعنی

(\*) اما در این شماره نه. که در نوبتی دیگر.



اینکه در خود غرب مراکز علمی، مراکز تجمع و تمرکز استعداد های خلاق، مراکز کشف و اکتشاف و ابداع بطور روز افزون از جامعه جدا می شوند .  
 این مراکز بعلت اطاعت از ایجابات سلطه، جزئی از ماشین می گردند .  
 برای زحمتکش غربی، و برای میلیونها و میلیونها انسانی که در روی زمین می‌زیند چه کاری ماند کردن ؟ بر سر این میلیون ها استعداد که نمی توانند باین مراکز راه یابند چه می آید ؟ این استعداد ها در نظام کنونی که سلطه گر و زیر سلطه هر دو را فاسد می کند، محکوم به تباه شدن هستند .

معنی درست رشد، که قرآن بدست می دهد آنست که بر امکانات طبیعت و آدمی افزوده گردد تا کمتر بکار اجرائی و عملی و بیشتر بکار اداره و رهبری و انتقاد و فزونیتر بکار ابداع پیروزد . و در این جریانی که غرب به جهان تحمیل کرده است، رشد یعنی تخریب طبیعت و منابع موجود در آن . بیشتر از این رشد یعنی تخریب انسانیت انسان یعنی تباه کردن استعداد خلاقه وی . فاجعه و بزرگترین فاجعه دوران ما، تباهی استعداد های خلاقه نزدیک بتمامی بشریت است .

۲- فاجعه و بزرگترین فاجعه دوران ما تباهی نظام یافته استعداد های خلاقه بشریت معاصر است . عوامل تراکم و تمرکز استعداد ها در غرب و تبدیل غرب به مرکز صدور فرهنگ، از جمله تراکم سرمایه و رشد سریع فن شناسی در غرب هستند . اما عامل دیگر و بسیار مهم اینست که سلطه گر، زمینه اندیشه و عمل را خود تعیین می کند . زمینه های خودی و مستقل اندیشه و عمل و آزادی اندیشه و عمل را از بین می برد . برای مثال در کشورهای اسلامی هجوم فرهنگ مسلط، امکانات هر گونه تولید مستقل و صدها البته ابداع و ابتکار را از بین برده است . احتیاجات دیگر با واقعیت های طبیعی و با فرهنگ خودی کمتر رابطه دارد، احتیاجات هم مثل کالا وارداتی هستند . در نتیجه مراکز آموزشی بعلت نبود زمینه و امکان تولید و ابداع، نقششان به مصرف وساندن تولیدات فکری هستند که از آن سلطه گر است . این مراکز راه بر استعداد خلاقه می بندند که آدم مصرف کننده میسازند، کستارگاه استعداد ها نبیند . کشورهای اسلامی مصرف کننده

غرب هستند و عمده مصرف کننده فکر غرب بجای دنیا فکر می کند . حتی برای تولید مواد خامی که مورد نیاز او است بما اجازه نمیدهد ، ابزار بسازیم . کمترین مجالی برای بکار انداختن استعداد های خلاقه غیر غربی باقی نمیگذارد . زیر سلطه تنها در يك کار آزاد است و آن مصرف است ، و این آزادی نیز محدود است . آدمی نه در زمینه تولید کالا و صد البته نه در مسائل سیاسی و اجتماعی حق اندیشیدن و ابداع ندارد . مگر نمیبینیم که در این مسائل فکر کردن و راه جستن مساوی است با از دست دادن وسیله فکر کردن ؟ بر دیوار کلاسهای درس تکه خشکیده های مغزهای اندیشمند که گلوله ها پاشیده اند ، بر جا نیستند ؟ این استعداد ها را چرا چون برگ خزان میریزند ؟ تن های رنجور و بیمار پیرمرد انسی چون ربانی و منتظری و محمد تقی شریعتی چرا شکجه میشوند ؟ علمی شریعتی بگدام جرم در زندان است ؟ و . . .

و از اینروست که فرهنگ ها عقیم می شوند ، از اینروست که در محیط فرهنگی زیست و رشد استعداد ها از بین میروند ، در شوره زار خس میروید و در شورزار فرهنگ سلطه و استبداد آدام رسمی .

۳- و این شورزار نتیجه توحید ضد ارزشهای خودی و ضد ارزشهای غربی است . صدور ضد ارزشها بجامعه های زیر سلطه و تحمیل انحطاط اخلاقی - شخصیتی بانسان زیر سلطه ، لاجرم از بین رفتن استقلال در فکر و سنجش و شخصیت و در نتیجه نابود شدن مبانی فرهنگی مقاومت در برابر سلطه غرب را در پی دارد . ضد ارزش کردن هر چه خودی است و ارزش کردن هر چه بیگانه است و . . . . را در پی دارد . از خود بریدن ، به عشق در زمره غربیان درآمدن و نتوانستن را در پی دارد .

۴- انقطاع فرهنگی و بروز افتشاش در هویت و شخصیت انسان زیر سلطه و عقیم شدن استعداد خلاقه وی را در پی میآورد . و این انقطاع همه جانبه است و خود علت از خود بیگانگی فرهنگی انسان رسمی است . - انقطاع از گذشته فرهنگی خویش که انعکاس آن در زبان غرب زده و در ترس او از اندیشیدن و نزدیک شدن به هر چیز که آدمی را بـ



اندیشیدن بر انگیزد آشکار است. غرب زده با زبان تفکر بیگانه است،  
زبان او زبان مصرف است.

— انقطاع از طبیعت و جامعه خود، آدم رسمی از مردم خود بریده  
اما غربی نیز نتوانسته است بشود. دنیای او، دنیای ترس است، ترس از  
عمل و ابتکار. این ترس آنقدر است که از غرب زدگی که مشخص کرده به مراتب  
بیشتر از یازافت خویش و بازگشت به صحنه واقعی و روشن فعالیت و  
خلاقیت میترسد.

— انقطاع از واقعیت های عینی و زندانی شدن در ذهنیات در نتیجه  
انقطاع از حال و آینده، آدم رسمی را به ماشین آدمی نما بدل ساخته  
است: می کند و نمیداند چه میکند! نتیجه؟  
— جامعه های زیر سلطه موضوع تاریخ شده اند. سازنده تاریخ  
نیستند. ساخته تاریخ، پرداخته تاریخی است که قدرت بدستان جهان  
می نویسند و نقش آدم رسمی انجام حرکات هدایت شده در محدوده عی  
تعیین شده است. از اینروست که دنیای آدم رسمی دنیای مبهمات است  
نه تنها از فکر کردن میترسد و می گریزد بلکه حاضر نیست چشم را بخطوطی  
آشنا کند که فهمشان محتاج بکار گرفتن فکر است. زبان شکنج و خود شد  
دام. حال و دم و دود و... "اسیر. وجه ترسی از واقعیت ها دارد!  
میترسد خویشتن باز یابد. آخر این ترس تباہ کننده را سه قرن متوالی در  
او القاء کرده اند. چگونه؟ و چطور شد که آدم رسمی بوجود آمد؟ از  
راه مجموعه برنامه هایی که اجرا شده اند، از جمله در زمینه فرهنگ.  
ج — عاری کردن از فرهنگ، فرهنگ بمثابه هویت و توانمندی خلاقیت

غرب بار اول نیست که حملات نظامی — سیاسی را مقدمه حملات  
اقتصادی و آنرا وسیله حمله فرهنگی و اینهمه را وسیله سلطه قطعی  
خود بر جهان تلقی میکند. اسکندر و جانشینان وی نیز بسیار کوشیدند  
با تغییر پایه و پایگاه فرهنگی ایرانیان از موازنه عدمی و منفی به موازنه  
وجودی، ایران را "یونانی" کنند.

از ویژگی های مشترک حمله فرهنگی سه قرن اخیر و یونانیان، هدف  
قرار دادن هویت و شخصیت خودی کشورهای زیر سلطه است. هویت

بمعنای مجموع خلاقیت ها و کارکرد ها در زمینه مشخص طبیعی و اجتماعی  
هر کشور، انکار می شد و انکار می شود. بدینسان نابود کردن اساس  
هویت و شخصیت دیگران، سنت دیرین مهاجمان، هر مهاجمی بود هاست.  
غرب "غربی کردن" جهان را شرط نخست ایجاد یک "حکومت جهانی"  
و در واقع حکومت مطلقه خویش بر جهان میسرمد. اما این غربی کردن مبتنی  
بر تجهیز غیر غربی به دست آورد های فرهنگ غربی نیست بلکه مقصود از  
بین بردن امکان ابداع است. خلاصه کردن کار زیر سلطه در تشبه جوئی  
و اقتباس است. برنامه کار "رسمی شده های" حکومت بدست در کشورهای  
اسلامی در جهت تباه کردن استعداد خلاقه جامعه های خویش و تحریک  
کردن نشان "بر اساس" اصول "زیر طرح ریزی شده است".  
۱- از بین بردن استعداد های خلاقه جامعه زیر سلطه :

- "اصل" اول، جهان مشمول بودن فرهنگ غربی و جهانگیر شدن جبری آن :  
همه باید معتقد شوند که شرط آدم شدن "تشبه بغربی" است. آدم شدن  
در بشک و شمایل غربی درآمدن است. برای اینکار:  
- اصل دوم - لزوم قطع کردن با خود. با هر گونه زمینه ای که اندیشه  
و دست آدمی را طوری بکار گیرد که مانع از تشبه شود باید برید. بدون  
این بریدن، به شکل و شمایل فرنگی درآمدن غیر ممکن است.  
- اصل سوم - اصل تشبه یا اقتباس: "دنیا محل اقتباس است. هوش  
ابتکار و استعداد خدا را ابتکار ویژه غربی سلطه گر است. زیر سلطه  
اگر می خواهد آدم بشود باید تقلید کند و اقتباس".  
- اصل چهارم - لزوم خود داری از ابداع و اختراع و ابتکار. چرا که  
اولا این کار ها از زیر سلطه ساخته نیست و ثانيا جریان آدم شدن وی را  
کند حتی متوقف میکند. بنابراین اقتباس: در زمینه ابداع جایز نیست.  
برای اجرای چهار اصل فوق دو اصل اجرائی زیر راهنمای مجریان  
گردد:

- اصل پنجم - فرهنگ های خودی را باید از هیئت مجموعه انداخت و  
باجزا تجزیه کرد. از این اجزا آنها را که با اصول فوق سازگار و موجب



تسهیل اجرای آنها میشود ، باید نگاه داشت و بقیه را از ارزش انداخت .  
اسلام را که در مرکز فرهنگ ما است اگر شد باید یکسره کنار زد و اگر  
نشد ، باید واقعیتش را از او گرفت . محتوی آن را قلب و عوص کسر ، اجزائی  
را در آن وارد و اجزائی را از آن خارج کرد . آن را بعنوان سنگر مقاومت  
از بین برد و بار سعی کردنش ، در زمره عوامل " آدم کردن " انسان مسلمان  
در آورد .

- اصل ششم - تجزیه عمومی و همه جانبه جامعه های زیر سلطه از طریق  
- از بین بردن امکان ایجاد اقتصاد مستقل که در آن تولید و مصرف  
تابع نیاز های واقعی جامعه های زیر سلطه باشد .  
- بخند مت گرفتن طبیعت و تبدیل آن به وسیله پیشبرد سریع برنامه غربی  
کردن جامعه زیر سلطه .

- از بین بردن زمینه اندیشه و عمل یعنی تبدیل کشور زیر سلطه به ذخیره  
گاه نیروی انسانی و مواد خام میلیون ها " کارگر " غیر اروپائی را که بصورت  
برده در غرب کار و زندگی میکنند نمی بینیم ؟  
- از بین بردن کامل مبانی فرهنگ استقلال ، در درجه اول اسلام ( در  
مورد ملت اسلام و عنصر پایه مقاومت در مورد ملل دیگر ) و غیر قابل بسر  
گشت کردن راهی که به تجزیه و تلاشی و وابستگی می انجامد .  
با اجرای این شش اصل " دستگاه " آدم " سازی بوجود می آید .  
آدمهای رسمی ساخته این کارگاه هستند . این آدم رسمی ، این " دون  
انسان " از هرگونه بعد انسانی محروم است و هویتی مفشوش دارد .  
۲- اغتشاش در هویت :

با اجرای شش اصل " فوق آدم رسمی ساخته میشود :  
- آدمی که در تمام مصارف حتی در تخیلات خویش " مصرف کننده " فرآورده  
های غربی است . چرا که باور دارد تنها غربی از " هوش خلاق " بر  
خورد ارست .

- در تشبه جوئی يك میمون تمام عیار است ، اصلا نه امکان آنرا دارد و  
نه به فکر ابداع است .

- این آدم در طبیعت و جامعه خود زندگی نمیکند ، اما با طبیعت و جامعه غربی نیز رابطه ای نمیتواند داشته باشد زیرا که زاده آن محیط و پرورده آن فرهنگ و فعال در آن جامعه نیست . اساس هویت برانداخته و عمل در زمینه مشخص استوار است و آدم رسمی ، تنها و منفرد ، بریده از گذشته و حال و آینده و خارج از نیای واقعیتهای ، با جامعه خود بیگانه است ، با خود بیگانه است . علت عقیم بودنش همین بریدگی کامل او از واقعیتهاست . از اینجاست که آدم رسمی استعداد ابتکار خویش را تنها در زمینهائی که برایش باقی مانده یعنی مصرف بکار می اندازد و در این میدان بیا و ببین که چه ها نمی کند . درآمد عظیم نفت و قرضه های خارجی کفاف کی دهد . تسوی مصرف وی را ؟ !

- شخصیت الگو و اسطوره شده که " تعلیم و تبلیغ می سازند " کسی است که تشخیص را در مصرف می جوید . کسی است که آزادی را در تشخوار خلاصه بداند . این " شخصیت الگو " آدمی است که با رژیم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی حاکم انطباق می جوید . هر اندازه در این انطباق جوئی پر استعداد تر ، توانائی های وی در مصرف فرآورده های " تمدن غربی " بیشتر .

بدینسان زمینه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جنون مصرف بر هم منطبق و یکی می شود . در حقیقت هزینه هائی که محض رقابت بر سر قدرت بعمل می آید و بصورت کاخ سازی و لوازم آن ، مهمانی ها و جشن ها و سفرها و رشوه ها و . . . . . بخش عمده درآمد های کشورها را می بلعد ، وقتی بدست توزیع سخت نابرابر درآمد ها و جمع شدن ثروت های کشور در دست اقلیتی قدرت بدست ، میدهد ، میل بمصرف را به سرعت بالا می برند . میل بمصرف نقش مهم و بطور روزافزون مهمترین در روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ایفا می کند :

در جمع کارش محدود کردن دایره تولید و وسعت بخشیدن دایره مصرف است . آدم رسمی هر روز بیشتر در دم و دود فرو میرود ! بازیچه فرآورده هاست . بت پرست است و بت هایش ؟ هر چه غربی بسازد . بت پرستی



امر واقع مستمر نیست؟

۳- تشدید جو ابهام:

بریدن از طبیعت، از جامعه، از تاریخ، از مذهب، از تولید و بازرجه  
فرآورده هاشدن نمیتواند با شستشوی مغزی همراه نباشد. در حقیقت  
آن قطع رابطه مقدمه این شستشوی مغزی است. هدف این شستشوی مغزی  
تنها این نیست که نسل های امروز و فردا را رام گرداند، باخودشان  
ببرند و در وجود سلطه گر، کمال مطلوب را بجویند، مقصود آنست که  
غرب زده، به نیروی تخریب نظام یافته خانه خویش بسود سلطه گر تبدیل  
گردد. از اینروست که باید کاری کنند و اینکار را می کنند که:  
آدم رسمی از فکر کردن بترسد و فرار کند. باید باور بخود را کاملاً از

دست بدهد.

در اخذ معلومات به اخذ محفوظات اکتفا کند.  
خود و هموعان خویش را در ضعف ها و ناتوانیها مطلق کند و از خودی  
اسطوره حقارت بسازد.  
اعتقاد به " انحطاط نژاد عرب " انحطاط " نژاد ایرانی " و... نتیجه  
باور باطل به واقعیت نژاد و برتری نژاد غربی و فروتری نژاد خودی و همین  
خود حقیر شماری نیست؟ نتیجه:  
آدم رسمی راه حل را از خود مسئله بدست نمی آورد. راه حل ها از  
پیش وجود دارند. اندیشه خلاق غربی راه حل ها را بدست آورده است،  
راه حل هایی که در هر مکان و در هر زمان بکار می آیند و جواب مسئله اند.  
غربی کلیدی ساخته که به هر قفلی میخورد، کاری که می ماند ریختن محتوی  
در قالب از پیش ساخته شده است، باید کلید را در سوراخ قفل کرد همین  
و پس. انقلاب همیشه از بالاست و همیشه عبارت است از ریختن جامعه در  
قالب " مدرن ". حتی نباید راه حل و قالب ساخت فرنگ را با واقعیتهای  
جامعه خود منطبق کرد چرا که در قالب عیب نیست، عیب در واقعیتهاست.  
پس آنها را باید در قالب ریخت. از اینروست که کشورهای زیر سلطه  
آزمایشگاه آزمایش های شکست خورده است. باوجود ده ها سال تجربه های  
ناکام، هنوز آدم رسمی عیب رانه از قالب که از جامعه خود می داند. هر

روز به پایمی از پایه های موجودیت جامعه خویش حمله می برد ، بدین امید کود کانه که محتوی را با قالب و مسئله را با راه حل منطبق سازد .

غرب زده با اینکار خود در خدمت سلطه گر به نیروی مخرب بنای موجودیت فرهنگی جامعه خویش تبدیل می شود . با اسارت در ذهنیات ، از واقعیات بدور می ماند و بناچار با هر تجربی در زمینه انطباق محتوی با قالب در بیابان ابهامات سردرگم تر می شود . نتیجه ؟

- جهان آدم رسمی ، جهان ذهنی است . این او نیست که در رابطه با واقعیتهای می اندیشد و کار می کند ، دیگرانند که " هم مغزش را دارند و هم وقش را دارند و هم وسایلش را " . با هر واقعیتهای که روبرو می شود چشمش را اختیار بدهان غربی خیره می گردد ، این آدم زندانی ذهنیات اسیر مبهمات بنا بر این عقیم اما مخرب است . برای او مکان و زمان مفهومی ندارد . در عین حال که خارج از زمان و مکان بسر می برد ، بدست تباهاکار خویش ، آینده تباها جامعه خویش را فراهم می کند .

۴- لامکانی و لا زمانی و آینده :

نتیجه منطقی امور واقع و روابط فوق ، اینکه زمان و مکان غرب زده ، زمان و مکانی است ذهنی و آینده او ، آینده می در عین حال بسیار نزدیک و سخت دور است . مطالعه غرب زده مجرد از زمینه عینی یعنی مکان و زمان اجتماعی یا محیطی که غرب زده در آن به بیماری غربزدگی دچار شده است ، صاحب نظران را باین باور رسانده است که آدم رسمی از لحاظ مکانی در دنیای تخیلی ساخته شده از روی الگوی غرب می زید و از لحاظ زمانی در زمان حال ذهنی . برای او آینده مثل گذشته وجود ندارد . اما وقتی با اتخاذ روش درست و در پرتو مکان و زمان اجتماعی در آدم رسمی می نگریم ، می بینیم او در مکان و زمان ویژه خویش بسر می برد و در تحول زمان و مکان اجتماع خویش در جهت خرابی آن از بنیاد عمل می کند .

توضیح آنکه او در زمان و مکان یک بعدی وارداتی بسر می برد و عمل می کند . این زمان و مکان فقط سیما و نما دارد . اگر زمان و مکان اجتماعی را بیک بنا مانند کیم ، زمان و مکان زیر سلطه فاقد پایه و ساخت است



عینا به بناهای مقوائی، سینمائی میماند که بر پایه نی استوار نیست. زمان و مکان آدم رسمی، همان صحنه پوشالی سینمائی است که وی باید در آن نقش خود را ایفا کند، چون عمق و ابعاد ندارد، و هرچه هست سیاست، و کارش همه جا گیر کردن سیمای غریبی است، وقتی می گوید: "در برنامه پنجم به دروازه های تمدن بزرگ خواهیم رسید" یعنی:

— در برنامه پنجم سیمای کشور را غریبی خواهیم کرد.

— واقعیت های کشور را زیر این قالب و سیما خواهیم پوشاند.

آینده زیر سلطه، آینده می نیست که کار و کوشش امروز مردمش باید بوجود بیاورد. این آینده مثل یک لباس وجود دارد، باید آنرا پوشید همین و بس. آینده همین سیمای کنونی غرب است، باید کاری کرد که جامعه باین سیما درآید. می بینید که آینده وی بسیار نزدیک، در شکل یک لباس، یک نقاب در دست او است. اما جامعه باین آسانی تمکین نمی کند، واقعیت ها مقاومت می کنند، محتوی در قالب نمی رود و.....

از اینروست که زیر سلطه دائم سر رسید "تمدن بزرگ" را دور و دورتر می برد با لجبازی به تخریب مبانی موجودیت مستقل جامعه خود ادامه می دهد، بدان امید پوچ که روزی شکل و شمایل و تنها شکل و شمایل غریبی شود.

از اینجا است که وقتی با عنایت به روابط موجود میان مصلط و زیر سلطه در امور می نگریم، می بینیم در جامعه زیر سلطه هر چه هست "روینا" و سیما است. و این سیاست که می خواهد محتوی، درون و واقعیتها را در قالب خود بریزد که میخواهد:

- امکان اندیشه و عمل مستقل را از بین ببرد.
- فرهنگ ملی را عقیم کند.
- وابستگی یک طرفه و همه جانبه زیر سلطه را به سلطه گر قطع می و برگشت ناپذیر کند تا:
- موجبات پیش فروش ثروتها و صدور استعداد های کشورهای زیر سلطه را از پیش فراهم آورد.
- آینده واقعی که زیر سلطه در پیش دارد، آینده نی است که ثروتها و

استعداد های کشورش را خود از پیش فروخته و صرف استمرار زمان حال  
ذهنی خویش کرده است، این آئینه پوشته فی میان تهی است، جهنم  
 آباد است .

عوامل فرهنگی ( که همراهند با عوامل دیگر ) شکست ها اینها هستند .  
صیہونیسم به مثابه پدیدمئی از پدیده های ساخته و پرداخته روابط میان  
سلطه گرو زیر سلطه ، تنها در شکل " کشور اسرائیل " تجلی ندارد . بصورت  
" آدم رسمی " بصورت " رژیم های رسمی " حاکم بر ملت اسلام شده است و  
شکست ها را اینها بر ملت اسلام تحمیل می کنند .

بیست سال بود که غرب کشورهای نفت خیز را از تجربه ایران میترساند .  
 نه تنها دستگاه های حاکمه از حرف زدن درباره نفت میترسیدند بلکه  
 مخالفان نیز پیش کشیدن این بزرگترین بخش اقتصادی دوران معاصر را  
 " واقعینانه " نمیدانستند . ترس از بمیان کشیدن صحبت نفت از همان  
 ترس مایه می گرفت ، ترس آدم رسمی از ابتکار ، تا ، تاروژی که شجاعست  
 متفکر و اهل قلم و مجاهد و فدائی و سرباز افق جدیدی گشودند و کشورهای  
 عرب مسلمان تصمیمی هر چند محدود گرفتند . بیکباره پرده های رنگارنگ  
 دروغ و ابهام درید و سراسر جهان در برابر بزرگی ابعاد نفت و اهمیت  
 باورنکردنی آن در اقتصاد امروز جهان ، در حیرت فرو رفت .

و سه قرن است که غرب از روی قرا و قاعده و با اجرای برنامه های حساب  
 شده ملت اسلام را از اسلام میترساند ، سه قرن است که این ملت را با اسلام  
 تحقیر می کند ، می خواهد بد و بقبولاند که ریشه همه بد بختی هایش در  
اسلام است و . . . جرئتی بایسته بود تا این پرده تزویر و نیرنگ دریده  
شود ، تا مملعتان ، هویت و شخصیت خویش در اسلامش بجوید ، جرأت کند ،  
 از آن ترس موعوم گریبان رهد و در خود بنگرد ، در اسلام خود بنگرد و  
 استعداد عظیم خویش و دین خویش را در نوزایش انسان نوه انسان پیشاهنگ ،  
 از نو کشف کند . بیگمان حیرتی که از استشعار به اهمیت نفت دست داده  
 است ، در مقایسه با شگفتی و هیجانی که از شعور به استعداد عظیم اسلام  
 در نوزایش انسان پیش آهنگ دست داده و خواهد داد ، قطره است در



برابر در رضا .

و فریاد الله اکبری که از ۱۲ محرم ( ۵ خرداد ) بدینصورت سینه‌ها  
برمیخیزد و هر بار فریاد قهقهه مسلسل را فرو می بلعد ، و فریاد الله  
اکبری که در بلندیهای جولان هنوز و بازطنین می افکند ، و فریاد  
الله اکبری که دل صحرای سینا را می شکافد ، فریاد های الله اکبری که  
طنینشان بر جهان می گسترده ، يك فریاد است . فریاد نه ، نه باین  
انحطاط ، نه باین تسلیم خفت بار ، نه به هیچ شدن ، نه به دون انسان  
شدن ، نه به از خود بیگانه شدن ، نه به رسمی شدن است . این فریاد  
نه باین جهان شرک ، به جهان ستم گری و ستم کشی ، است . این فریاد  
توحید است .

این فریاد نخست در اندیشه مسلمان تحقیر شده تگون یافت ، بر قلم  
جاری شد ، این همان صدای تماس قلم با کاغذ است که بعد از گسوی  
مجاهد و فدائی برخاست . . . .

افق را که قلم و بیان بروی اندیشه مسلمان گشود ، و افق را که آن  
شهید و این سرباز بر روی ملت اسلام گشودند ، کران ناپید است . در این  
افق پیشاپیش رفتن باید تا افق از پی افق روی گشاید .  
در نوبتی دیگر از خاصه های جریان این بازیافت ظفرمند خویشتن  
خویش سخن خواهد رفت .

\* \* \* \*

\*\*\*\*\*  
\*  
\* وَ سَيَقْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ \*  
\*  
\* بزودی ستمگران خواهند دانست که چگونه آنها را در هم میکوبیم \*  
\*\*\*\*\*

# جنگ رمضان

## طنین الله اکبر بر فراز حبه های جنگ

جنگ اخیر خاورمیانه اینبار چهره های دیگر داشت . ماه رمضان ، ماه مقدس مسلمانان برای مقابله با دشمن اسلام و انسانیت انتخاب شده بود . بسیج نیروهای مسلمان در خاور میانه و انگیزه مذهبی سربازان در این مرحله به مراتب بیش از مراحل گذشته خود می نمود و حقایق غیرقابل انکار جامعه شناسی خاور میانه را بیان گر بود . این جنگ بسهم خود نقطه عطفی در تاریخ مبارزات و جنگهای ۲۵ ساله اخیر بود و عم نشان دهنده این واقعیت غیر قابل انکار که همه چیز در برابر اراده و ایمان انسان غایب تغییر است .

سوریه و مصر در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۷۳ - ۱۴ مهر ۵۳ - ۸ رمضان ۱۳۹۳ برای درهم شکستن حالت غیرقابل تحمل "نه جنگ و نه صلح" در خاور میانه با نیروهای مسلح خود به اراضی اشغال شده توسط صیونیست ها حمله بردند و توانستند با سرعتی متعادل به پیشروی پرداخته و تلفات زیادی بر دشمن وارد آورند .

صیونیست ها که برای مدت هفت سال در سرزمین های اشغال شده در جنگ ۶۷ مستقر شده بودند و در خطوط آتش بس در هر دو جبهه به سنکرنندی عظیم و پرخرجی دست زده بودند ، هرگز تصور چنین حملهای را نمی نمودند . در هر بار که مساله خاور میانه و صلح آن بنحوی طرح می شد بلندگوهای صیونیست بین المللی این نغمه را می سرودند که "اعراب نمی توانند بجنگند و بمحض آنکه کلوله ای شلیک شود آنها دستها را بالا میگیرند و تسلیم میشوند و یا فرار می کنند"

( ۱ ) در این مقاله سعی در این خواهد بود که بعضی از مسائل

اجتماعی جنگ اخیر ذکر شود . بقیه پاوری در صفحه ۲۳



که ! قشون اسرائیل غیر قابل شکست است و چنان زهر چشمی از اعراب گرفته است که آنها حتی تصور دفاع را نیز در برابر حملات احتمالی اسرائیل نمی توانند کرد چه رسد به حمله ! اینگونه اظهار نظرها و تبلیغات در داخل اسرائیل به اوج شدت خود رسیده بود و در زمینه روانی سربازان صیونیست را در موقعیتی برتر قرار داده بود که از لحاظ جنگی بسیار قابل ملاحظه بود .

در عین حال صیونیستها در تمام مدت بین دو جنگ به تکمیل تسلیحات خود با شدت هرچه تمامتر ادامه میدادند . مدرن ترین سلاحها را از آمریکا و سایر کشورها تهیه میدیدند و خود را آماده یک حمله همگانی می کردند . برخلاف تمامی تبلیغات صیونیستها و اربابان آمریکائی آنها که اسرائیل قربانی غرور خود شد والا چنین و چنان میکرد . و یا اسرائیل نمی خواست بجنگ پردازد یا حداقل اولین طرفی باشد که حمله را شروع کند ماشین جنگی اسرائیل روز بروز تقویت می شد . هدف از این آمادگی تسخیر جنوب لبنان ، ارتفاعات جلیلله در سوریه و همچنین نابودی تمامی نیروی با لقوة جنگی مصر و سوریه بود تا بقول صیونیستها یکبار و برای همیشه اعراب را منکوب نمایند و هیچگونه امیدی را برای آینده و تصویری را برای مقابله و پیروزی باقی نگذارند . شعار صیونیستها در چند روز اول جنگ که " ما در عرض سه روز استخوان جنگی سوریه را خورده خواهیم کرد " یک شعار جنگی انتخاب شده در شرایط خاص نبود بلکه هدفی بود که در چند سال اخیر با شدت و پی گیری خاص تعقیب می شد و حتی اواخر سال ۱۹۷۵ برای نیل به آن هدف انتخاب شده بود .

جنگ رمضان حسابهای صیونیستها و اربابان آنها را در هم ریخت و این وقایع صرف نظر از تغییر و تبدیل در مرزهای موجود واقعیهائی را عرضه و نتایجی را بارمغان آورد که

مهمترین آنها از قرار ذیلند :

۱- انتخاب ماه رمضان برای آغاز نبرد از لحاظ افکار عمومی مسلمانان بسیار حائز اهمیت بود. ماه رمضان در نزد مسلمانان ماه امساك برای تعالی روح است. ایامی است که انسانها به خالق متعال و به میداء هستی توجه عمیق تری دارند. ایامی است که ارزشهای روحی و اخلاقی و هم مبارزه با نفس و نیازهای مادی زندگی ابعاد وسیع تری می یابد و صلابت بیشتری بخود میگیرد. آمادگی روحی و اخلاقی بنوبه خود امکان فداکاری و از خود گذشتگی را افزایش میدهد و بدین لحاظ بسیج عمومی و قبول فداکاری سهل تر می شود.

درست در همین رابطه کلیه برنامه های مبتذل راد یوئسی و تلویزیونی در مصر و سوریه حذف شد و بجای آنها تلاوت کلام الله مجید، سرود های اسلامی سخنرانی های مذهبی و شعارها جهاد در راه خداوند جای آنها را گرفت. دیگر در تمامی برنامه ها کوچکترین حرفی و کلامی از حفظ فلان ایدئولوژی یا بهمان حرف بعیان نبامد و به بیان دیگر مردم آزاد بودند تا انتخاب کنند و این انتخاب برای کسانی که از نزدیک ناظر بر ماجرا بودند بخوبی روشن بود.

بحث دیگر در جهت انتخاب این " رئیس جمهور " یا آن " انقلاب " نبود بلکه فداکاری در راه خدا و نبرد با دشمنان خدا و مردم بود که بنوبه خود ایمان را تقویت نمود. ابدیت و انسانیت را جایگزین مصالح و منافع مادی میکرد. با چنین روحیه ای صف مقدم سربازان عرب پای در هنگامه نبرد نهادند و در زیر آتش و خون خطوط دفاعی دشمن را یکی پس از دیگری درهم کوبیدند.

۲- اعراب در این جنگ بر ضعف روحی خود غالب آمدند. این جنگ بیش از آنکه يك جنگ اسلحه و مهمات کشورهای



بزرگ باشد، همانطور که سعی بسیار است که چنین وانمود شود) يك جنگ روانی و روحی بحساب می آید. تصویری کفر و شرق از اعراب ترسیم کرده بودند که آنها مردمی "ذلیل خفیف بی جرئت و جربزه، ترسو، احمق، بی ابتکار با فرهنگی منحط و محکوم به شکست و زیر سلطه بودن" می باشند بیکباره دگرگون شد. تصویری که قدرتمندان با مهارت تمام و تبلیغات وسیع بر افکار مردم دنیا تحمیل کرده بودند، چنان عمیق بود که حتی امر را بر خود اعراب مشتبه کرده بودند. ناراحتی و عصبانیت و دستپاچی قدرتمندان از این نبود و نیست که مرزها چند کیلومتری بعقب و جلو رفته است. حرف در این است که چگونه این موجودات "مادون انسا" بخود جرئت داده اند، که خلاف آنچه گفته شده و تبلیغ شده عمل نمایند آنها را فریاد الله اکبر و تکیه بر مذهب که اساس فرهنگ آنها است. آری برای قدرتمندان خطر در همین جا است که اگر قرار باشد فرهنگ غرب پس از اینهمه تلاش که برای نابودی فرهنگهای زیر سلطه و تولید و تکثیر غرب زده های در این سرزمین ها و عنوان شعارهای قشنگ غربی، بی اثر شود چه باید کرد؟ اگر قرار باشد اینهمه کوشش بیکباره متزلزل گردد و برای انسان شدن و پای در نبرد زندگی نهادن و شرکت در هنگامه عظیم حیات و دفاع از شرف و انسانیت در عرض چند روز همه چیز دگرگون شود و انگیزه و مبدا همه این آمال و آرزوها، فرهنگ و مذهب باشد و قرآن بجای کتاب سفید و زرد و سبز و سرخ قرائت شود و فریاد الله اکبر بجای هورا از حلقومها برون آید آنگاه خطر اساسی است و آن نیز برای استعمارگران غیر قابل تحمل.

۳- رمز شکست ناپذیری اسرائیل یکبار و برای همیشه در هم شکست. فروافتادن بمب افکن های فانتوم بسان برگ خزان و درهم شکسته شدن تانکها و توپها و نابودی خطوط دفاعی عظیم که سالها برای ایجاد آن زحمت کشیده و خرج شده بود در مراحل اولیه جنگ،

پیروزی اساسی و اصلی را برای اعراب تضمین مینمود . زیرا همانطور که گفته شد این جنگ بیش از هر چیز يك جنگ روحی و اخلاقی بود . نگاهی کوتاه به اطلاعاتیه‌های نظامی صیونیستها در آن چند روز و رجزخوانی‌های عجیب و غریب آنها که چنین و چنان خواهیم کرد بخوبی بیانگر تغییر جدی و اساسی در تعادل روحی طرفین بود . حتی دوستان اعراب که تحت تاثیر تبلیغات عظیم غرب قرار گرفته بودند نیز با نگرانی خود را برای شکست حد اکثر تا روز ششم مهیا میکردند . مفسرین صیونیست را دیوها و روزنامه‌های جهان غرب مرتب روز ششم را بخاطر می‌آوردند و جنگ شش روزه ۶۷ را . ولی دیگر کار از کار گذشته بود . اعراب پس از روز سوم و تمامی جهان پس از روز ششم حقیقت را دریافتند . صیونیستها که با کوس و کرنا شکستن استخوان جنگی سوریه را در عرض سه روز هدف قرار داده بودند . ۸۰٪ نیروهای خود را با ارتفاعات جولان فرستادند ولی نه تنها نتوانستند به هدف خود برسند بلکه حمله به نقاط غیر نظامی را شروع کردند . این حمله‌ها متوقف نشد مگر آنگاه که سوریه سیاست جنگی خود را که بر اساس عدم تعرض در فضای دمشق و سایر شهرها بود تغییر داد . این سیاست از آن جهت اتخاذ شده بود که سوری‌ها بر اساس فکر اسلامی خود که ناشی از احترام به انسان و انسانیت است ، حداقل شرف و انسانیت را برای صیونیستها قائل شده بودند و فکر میکردند دشمن روی در روی خواهد جنگید و به مردم بی دفاع کاری نخواهد داشت . آنگاه که این وعده هم مانند بقیه اوهاام از بین رفت نیروی دفاعی سوریه بفرز شهرها به دفاع پرداخت و دشمن که در هر حمله از هر هواپیما ۱۰۰ عدد را از دست میداد حمله‌ها را متوقف نمود .

حقایق بیشماری که در جریان جنگ توسط مبلغین صیونیست جهان و یا غرب زدگان محلی آنها یا مسکوت گذاشته میشد و یا وارونه جلوه داده شد، بیانگر واقعیت های سه گانه فوق است و ضرور می باشد که نمونه هایی از آن حقایق ذکر گردد .

الف : فیلم برداران مصری حرکت سربازان را در جهت تسخیر و نابودی خط دفاعی بارلو ( ۱ ) الله اکبر گویان و همچنین نماز گزاران سربازان و افسران مصری را در غرب کانال پس از موفقیت های اولیه فیلم برداری نموده و به اطراف جهان فرستادند و این فیلم هر دو ساعت یکبار در تلویزیون های مصر و سوریه به نمایش گذاشته می شد . نظامیان مسلح فرد فرد یا دستجمعی در حال نماز بودند و خاطره جنگ های صدر اسلام را بخاطر می آوردند .

ب : يك خلبان سوریه ای که پس از منهدم شدن هواپیمایش با چترجات به خاک لبنان فرود آمد و قذری زخمی شده بود توسط مردم احاطه شد و بمحض آنکه مردم دریافتند که این خلبان از خود آنهاست برایش شربت آوردند و او امتناع کرد و گفت ماه رمضان است و روزه می باشد .

ج : خلبان دیگری از سوریه توسط صیونیستها دستگیر شد و با او در تلویزیون مصاحبه کردند . از او سؤال شد که چه هواپیمایی در اختیار داشت و چه نوع اسلحه ای در آن بکار رفته بود . خلبان در جواب گفت " میگ ۲۱ با ۵ راکت " مصاحبه کننده ها خنده تمسخرآمیز بحالت اینکه حتی این خلبان از تعداد راکت های داخل هواپیما نیز بی اطلاع است در جواب گفت : " در میگ ۲۱

---

( ۱ ) این خط دفاعی در غرب ترعسوتز توسط صیونیستها ایجاد شده بود که تنها مخارج آن ۲۸۰ میلیون دلار بود و بنا بر تصدیق متخصصین نظامی جهان مستحکم ترین خط دفاعی در تاریخ جنگها بوده است .



فقط ۴ راکت وجود دارد " کمخلبان سوریه ای بلافاصله اضافه کرد " بلی ولی خودم پنجمی آن بودم " بمحض آنکه این جواب داده شد و قبل از آنکه بقیه گفتار خلبان ادامه یابد فیلم قطع شد .

د : روحیه مردم در کشورهای عربی خصوص مصر و سوریه بقدری عالی بود که ناظرین خارجی را به تعجب واداشته بود . سوتهای خطر که مردم را به رفتن به پناهگاههای زیرزمینی دعوت میکرد اثر معکوس داشت . مردم در عوض به پشت بامها و طبقه فوقانی ساختمانهای بلند هجوم می بردند تا شاهد افتادن هواپیماهای صیونیستها باشند و بمحض آنکه موشکی به هواپیمای دشمن اصابت میکرد صدای فریاد و دست زدن مردم بلند میشد و الله اکبر گویان به تشویق ارتش خود می پرداختند .

ه : بسیج عمومی در مساجد صورت میگرفت و اخبار در آنجا رد و بدل میشد . هیچگونه نگرانی و ناراحتی برای قحطی آذوقه وجود نداشت که معمولاً در اثر اخبار جنگ نیز در نقاط مختلف جهان پیش می آید . مردم نیز کوچکترین تلاشی برای خرید زیاده از حد و یا احتکار آذوقه نمی کردند . نرخ ها ثابت ماند و رستورانها اکثراً از سربازان عراقی و مراکشی که در دمشق بودند پول نمی گرفتند و یا بدریافت حداقل بهای کالا قانع بودند . همکاری و همبستگی عمومی در همه جا بچشم می خورد روحیه برادری و تعاون عمومی به حد اعلای خود رسیده بود . تمام جوانها داوطلبانه به ارتش می پیوستند تا در خدمت خدا و خلق خود بقد اکاری بپردازند .

آنچه در بالا ذکر شد نمونه هایی بود که خصوصاً در سوریه بوضوح بچشم می خورد . ملت عرب یکپارچه شده بود تا از همستی و شرافت خود دفاع کند . ملتی آماده شده بود تا

تاریخ خود را بدست خود بسازد و بخود و به همه مردمان جهان بگوید که زنده است و زنده خواهد بود. اگر در مراحل گذشته از لحاظ نظامی شکست خورده است در این مرحله و مراحل بعدی به نبرد ادامه میدهد و خواهد داد و بطور اجمال بقول ناصر "اگر ارتش خود را از دست داد اراده خود را از دست نداده است"

از جانب دیگر دشمن با وضع عجیبی روبرو شده بود. سربازان از جبهه جنگ می گریختند و ستاد فرماندهی صیونیستها در روز دوم جنگ اعلام کرد که هرکس از معرکه فرار کند بدون محاکمه بلافاصله اعدام خواهد شد (۱). قیمتها بطور سرسام آور بلافاصله بالا رفت و احتکار شروع شد (۲). آری از نتایج بلافاصله جنگ آن بود که ناقوس مرگ برای صیونیستها بصداد آمد و این پیام را بگوشها رسانید که عمر مبارزه همانند عمر ملتها طولانی است و اگر در ۲۵ سال اول کاری از پیش نرفت ۲۵ سال دوم آستان حوادث سهمگینی برای صیونیستها خواهد بود و اینکه:

"باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است"

بزرگترین ره آور جنگ اخیر آن بود که این امر را بکمرسی تأیید بنشانند که:

داشتن فرهنگ امری است که به نسلها و قرنهای فداکار

---

(۱) در اسرائیل قانون اعدام وجود ندارد و چنین اعلامی خود

بیانگر ابعاد ترس و وحشتی بود که بر صیونیستها مستولی شده بود.

(۲) متأسفانه در لبنان و اردن نیز وضع به همین منوال بود که مفسرین

به تمسخر می گفتند سوریه داخل جنگ شده و لبنان قیمتها را بالا برده است.

و مقاومت و مقاومت نیاز دارد و نه قابل خرید است و نه قابل ساختن بوسیله مواد فیزیکی و شیمیایی. بدین لحاظ در نیمه قرن اخیر مردم عرب با فرهنگی غنی و پیشرو و تکنولوژی ضعیف و عقب مانده دست اندر کار مبارزه با دشمن شدند. صیونیستها با ایدئولوژی منحط که بر اسکت فاشیستها اروپائی استوار و به طرز عمل آنها مسلح بود با تکنولوژی پیشرفته و مدرن دست اندر کار شدند. نتیجه آنکه اعراب اندک اندک و با مقاومت و صبر و فداکاری به تکمیل تکنولوژی خود پرداختند و هر آنچه اندر یافتند در فرهنگ خود ادغام کردند و قدم بقدم به پیش آمدند و در حال پیشرفت هستند. صیونیستها در تکمیل سلاح و تکنولوژی دیوانه وار کوشیده اند و می کوشند ولی در زمینه فرهنگی و ایدئولوژیک در همان انحطاط اولیه بسر میبرند. با توجه به چنین تحلیلی است که آینده را می توان ارزیابی کرد و باز شناخت و پیش بینی نمود.

اعراب اگر همانگونه که در این جنگ عمل کردند به ایدئولوژی اسلامی و پویا و پیشرفته خود روی آورند و درس عبرت از آنچه گذشت بگیرند پیرویشان بر دشمن در دهه آینده قطعی و غیر قابل تردید است ولی اگر همانند گذشته به همه چیز روی آورند جز بدهب و فرهنگ خود، بر آنها همان خواهد رفت که در جنگ ۶۷ رفت. دستپاچی و نگرانی استعمارگران نیز درست در همین جاست و تلاش در زمینه "صلح" از این نظر منبعث است که بهر وسیله ای شده از پویائی فرهنگ اسلامی جلوگیری شود.

بقیه از پاورقی صفحه ۱۵ علل پیروزیهای اولیه و عقب نشینی های بعدی اعراب امر دیگر است و همچنین نقش فلسطینیها در این جنگ که باید در مقاله ای دیگر مفصلاً مطرح گردد. آنچه مهم است توجه به این امر می باشد که این مقاله فقط به تشریح وجهی از وجوه جنگ پرداخته و البته وجه اصلی آن.



ترجمه مصاحبه قذافی رئیس جمهور لیبی  
با اریک رولو مخبر روزنامه فرانسوی  
لوموند تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۷۳

## راهی دیگر باید رفت

در میان و درگیر دو قدرت مسلط، باید بخود بازگشت،  
باید خود شد، باید موازنه عدمی را شیوه کرد. آموزش قرآن  
اینست. در آنروز که شبه جزیره عربستان میان دو قدرت روم و  
ایران وضعی را داشت که امروز کشورهای اسلامی میان غرب و  
روسیه دارند، یک سوره قرآن، سوره روم به راه و رسمی اختصاص  
یافت که اتخاذ آن موجب پیروزی مسلمانان بر هر دو قدرت گردید.  
در وابستگی جز شکست، جز زبونی و جز تن دادن به سلطه  
قدرت ها، جز تبدیل شدن به "دون انسان" هیچ چیز و هیچ  
امیدی وجود ندارد، در استقلال، در خود شدن، در بخود  
بازگشتن نه هم امید پیروزی هست بلکه تنها راه آزادی و پیروزی  
است. جنگ اخیر خاورمیانه، خود پیروزی - اصل تکیه بخود و  
استقلال و شکست اصل تکیه بدیگری و وابستگی است. آن پیروزی  
و این شکست چنان وضوح قطعی یافت که کوران سیاسی نیز  
نمی توانند آنها را لمس و احساس نکنند.

مصاحبتی که ترجمه آنرا در زیر میخوانید از چند نظر مهم  
است: مهم است بلحاظ اینکه پیروزی ملت اسلام در این نیست  
که دو قدرت جهانی در حدود مصالح خود با اسرائیل بگویند  
سرزمینهای را تخلیه کند. مهم است بلحاظ اینکه پیروزی ملت  
اسلام در این نیست که در روی کاغذ صلحی برقرار بشود و در  
ریگزارها یک دولت فلسطینی ایجاد گردد، بی سلاح و میان  
دو دشمن یعنی اسرائیل و ملک حسین. دم توپ های این دو.

و اسرائیل همچنان بصورت يك قشون عظیم باقی بماند . مهم است بلحاظ اینکه ملت اسلام با بقای اسرائیل بصورت يك ارتش عظیم ناگزیر باید به يك مسابقه تسلیحاتی تن دهد که تمامی ثروتهای وی را به هدر خواهد داد . مهم است بلحاظ اینکه با وجود اسرائیل نه تنها نفت کشورهای اسلامی همچنان روانه غرب خواهد شد ، بلکه بعد از يك دوره ده یا حد اکثر پانزده ساله از سلاح نفت کار چندان ساخته نخواهد بود و در آن زمان اسرائیل میتواند اجرای نقشه تصرف از فرات تا نیل خود را تعقیب کند . مهم است بلحاظ اینکه اصرار غرب بر این نیست که اسرائیل بصورت يك جامعه یهودی در فلسطین زندگی کند ، غرب میخواهد اسرائیل بصورت يك قشون در خاور میانه عمل کند . از اینروست که مسئله مسئله آزادی غربی در شرق و اسارت ملت اسلام است . ارتش های وابسته ای که در خاور میانه ساخته و پرداخته میشوند ، نقشی جز در اسارت نگهداشتن ملت اسلام و بفارت دادن منابع آنان ندارند . حل مسئله خاور میانه از انحلال قطعی این ارتشها جدا نمیتواند صورت بگیرد .

مکتب مبارزه بلحاظ اهمیت های فوق و هم بلحاظ اهمیتی که برای لزوم بازگشت بخود و تکیه بر خود و خود شدن و در نظام اسلامی به استقلال و آزادی رسیدن قائل است ، ترجمه این مصاحبه را درج میکند . آینده را یا قدرتها علیه ملت اسلام برای این ملت خواهند ساخت و یا ما بخود خواهیم آمد و با پیروی از آموزش قرآن برای بیرون رفتن از بند اسارت و استقلال قطعی خود راه خواهیم جست .

\* \* \* \* \*

"يك آتش بس تحمیلی بوسیله امریکائیها و روسها ؟ هرگز ، اعراب نباید قیومت قدرتهای بزرگ و شورای امنیت را قبول نمایند ، اسرائیل کیه تصمیمات شورای امنیت را مورد بی اعتنائی قرار داده و بلا اجرا گذاشته

است . چرا ما باید مطیع اراده دیگران باشیم ؟

سرهنگ قذافی خشمگین است ، غروب دوشنبه است ، در حضور ما تلگرافی بدست او میدهند ، اثر بر اینکه شورای امنیت را با عجله به تشکیل جلسه دعوت کرده اند . قذافی او نیفرم خاکی رنگی پوشیده و چکمه‌ای از چرم نرم بپا کرده است . او تنها کسی است که روی صندلی راحتی نهشته است . ۷ نفر اعضای شورای انقلاب لیبی از جمله عبد السلام جلود ، نخست وزیر در اطراف او روی زمین نشسته اند ، برخی چهار زانو و بعضی نیمه دراز کشیده . ما در محل اقامت سرگرد ابوبکر هستیم و قذافی و همراهانش مشغول افطار روزه ماه رمضان هستند . قذافی با خطوط درهم کشیده صورت و حالت اندیشناک تلگرام رسیده را مرتب میخواند و دیر باورانه با ماهیچه های منقبض آرواره میگوید : " بمب ساعت شماری است که بر روی ما رها میکنند " . نخست وزیر اظهار میدارد : " روسیه همانطور که پیش بینی شده بود ، به اعراب خیانت میکند " . قذافی باو جواب میدهد " خواهی دید ، آنها حتماً پیشنهاد میکنند که نیروهای شوروی و امریکا در خطوط تحدیدی بین کشورهای عربی و اسرائیل قرار گیرند ، بنابراین ، ما تحت استعمار جدید و قدرت بزرگ قرار خواهیم گرفت " \*

رئیس حکومت لیبی بطرف ما روی بر میگرداند . انگشتی را بانهید بالا میرود و میگوید : " اگر اروپا علیه برنامه پیشنهادی شوروی و امریکا رأی ندهد ، آنچه باید دیده شود ، دیده خواهد شد . \* \* ما همان کاری را خواهیم کرد که سامسون انجام داد : معبد را بر سر حاکم و محکوم خود خواهیم ریخت ، میدانیم که اروپا در برابر فاجعهای که در کمین او است ایستادگی میکند . همانطور که در ابتدا هم گفتیم . ماتصمیم

(\*) این پیشنهاد در روزهای ۲۲ و ۲۳ اکتبر گذشته بعمل آمد و معلوم

نیست در آینده نیروهای و قدرت مسلط چنین نکنند .

(\*) و کمی پس از این سخن ۹ کشور اروپائی تصمیمی اتخاذ کردند در

تأیید حقوق اعراب ، که اسرائیل و قدرت مسلط را خوش نیامد .



خود را گرفته ایم، در صورت لزوم تولید نفت را متوقف خواهیم کرد. من و سایر اعراب بر محروم کردن اروپا از نفست مصمم هستیم. ما صنعت و تجارت شما را با اعراب مضحل خواهیم کرد و از خرید اسلحه از شما خودداری خواهیم نمود. لیبی تنها کشور منطقه است که اروپا را تهدید میکند، زیرا ما درآمد های گذشته نفتی خود را در اختیار داریم. و سه چهارم مردم لیبی هم چادر نشین هستند و احتیاجاتشان بسیار ناچیز است. ما نباید قربانی سیاست شوروی و آمریکا در خاور نزدیک بشویم. من میدانم که آمریکا بیش از زمان کوتاهی عدم دریافت مواد سوختی را از لیبی و سایر کشورهای تولید کننده متحمل نخواهد شد ولی ما بدینوسیله تصمیم به صدمه زدن به آمریکا و در صورت لزوم به اروپا گرفته ایم. بهترین خواسته که منطقی و عقلانی نیز هست اینست که اروپا با جهان عرب و آفریقا علیه واشنگتن و مسکو اتحاد کند.

"فرانسه آنچه را که به دایان داده از مصر و سوریه دریغ کند"

قبل از اینکه تلگرام مذکور به قذافی تسلیم شود او دولت فرانسه را با لحنی ملایم و مشخص مورد حمله قرار داده بود:

"من از روش کشور شما در برابر ما راضی نیستم. من از معنی عدم ارسال اسلحه به کشورهای در حال جنگ چیزی نمیفهمم. شما از مصر و سوریه، آنچه را که به دایان داده اید، دریغ میکنید. اسرائیل با میراث هایی که پاریس با و فروخته با ما جنگ میکند. بدتر از این، اینکه مصریها از دهان یک نظامی اسیر اسرائیلی شنیده اند که ۵۰ میراث کهن قبل از این جنگ بطور مخفی با اسرائیل تحویل شده است. عبدالسلام اینطور نیست که من حقیقت را میگویم؟"

نخست وزیر مغمومانه با سر تصدیق میکند و قذافی ادامه میدهد:

"و شما هنوز ادعای بیطرفی میکنید؟ در هر حال شما چگونه میتوانید در یک

---

(\*) در حقیقت دبیر حزب حاکم فرانسه اقرار کرد که ۵۰ میراث بصورت قطعات منفصله تحویل اسرائیل داده شده است.

که ترازو اسرائیل متجاوز و در طرف دیگر قربانیان عرب را قرار دهد ؟  
این از فرانسه شایسته نیست، این مخالف تمام سنتهای انقلابی اواست که  
او را غالباً در کار مظلومان قرار میدهد و نه در کار جلاص . خوب بمن  
گوش دهید ، این اولین بار است که من بطور علنی میخواهم که منع تحویل  
اسلحه ( بکشورهای عرب ) از میان برداشته شود . من منتظر عکس العمل  
دولت شما هستم . سپس به انجام اقدامات رسمی مبادرت خواهم کرد . من  
نمیخواهم که مجبور باشم معامله به مثل کنم ، نباید فراموش کرد که فرانسه  
در ممالک عربی بویژه در کشور ما منافع فراوانی دارد ."

اگر فرانسه از نظر قذافی دوستی است که رفتاری زشت دارد . اما  
اتحاد شوروی دشمن اصلی جهان عرب میباشد . مثلاً شوروی مقصر  
است اگر نیکسون در این جنگ برای گدا امیر اسلحه میفرستد . قذافی  
توضیح میدهد :

" اگر روسها اینقدر سرو صدا ، برای تحویل اسلحه ناقابل بکشورهای  
عربی ، براه نیاندخته بودند . و اگر مبلغین آنها این اندازه از پل  
های هوایی که بممالک عربی لوازم میفرستند ، صحبت نکردند بودند امریکائیا  
هرگز اینقدر کمک به اسرائیل نمیکردند . ما قربانی عوام فریبی شوروی هستیم .  
اعراب و همچنین یهودیان قربانیان رقابت مسکو و واشنگتن هستند . معذرا  
بر خلاف صهیونیستها ، بقول معروف ، <sup>کنترل از</sup> ما ~~لاستحکمان~~ نفع میبریم و این از ساده  
لوحی ماست . برای مثال ، نیکسون به اسرائیل کاملترین سلاحها را تحویل  
میدهد ولی برژنف سلاحهای ناقابل بمان میدهد ."

س- شما سام ۲-۳ و ۶ را سلاحهای ناقابل میدانید ؟

ج- " واقع بین باشیم ، این سلاحها در عمل به چه درد ما میخورند ؟  
تنها به درد دفاع از خودمان . در جنگ همه را نمیشود دفاع کرد ، حمله  
هم لازم است ، امروز این اسرائیل است که تعرض میکند . این اسرائیل  
است که شهرهای ما را بمباران مینماید . در حالیکه مصریها و سوریها  
قصد حرکت در سینا و گولان را دارند . با بقای اجباری در موضع دفاعی ،  
کی امکان پیروزی در جنگ وجود دارد ؟ دفاع نصف کار است ."

منظورتان از سلاحهای تعرضی چیست ؟

ج - "میدانید که فانتوم از میک ۲۱ که ارتش عرب دارد برتر است . چرا میگهای ۲۳ که فقط آنها را در نمایشهای نظامی می بینیم ، نمدهند ؟ روسها هواپیماهای حمل و نقلی دارند که میتواند تا ۵۰۰ نفر نظامی را حمل کند . میدانید چه زمانی بوجود آنها پی بردیم ؟ روزی که مسکو آنها را بقاهره اعزام داشت تا مستشاران نظامیش را که بوسیله سادات اخراج شده بودند بروسیه برگرداند . (در ژوئیه ۱۹۷۲) رولو - بنظر میرسد که اظهارات شما با گفتار نخست وزیرتان تضاد دارد ، چه ایشان گفته اند که سلاحهای شوروی هم جنبه تدافعی و هم جنبه تعرضی دارند .

دو مخاطب از نگاه کردن بیکدیگر اجتناب میکنند و هر یک منتظر توضیح دیگری است . بعد از سکوتی کوتاه هر دو با هم جواب میدهند که :  
"تضادی وجود ندارد " \*

این جنگ تعلقى بمن ندارد .

قدافی ادامه میدهد : "عبد السلام ( وزیر نفت ) با من هم عقیده است . روسها ما را استثمار میکنند . آنها توفیق میابند که در جهان عرب کینه نسبت به آمریکائیه را انتشار دهند . مسلماً ما مخالف ایالات متحده هستیم برای اینکه او یک قدرت امپریالیستی است . اما ما نمیخواهیم این را دستاویزی برای خدمت کردن به منافع شوروی در منطقه قرار دهیم . برژنف در اشتباه است اگر بخواهد خود را خیلی زود خوشحال کند . اگر در این جنگ ما بازنده شویم عقیده ملت عرب نسبت بشوروی تغییر خواهد کرد ."

س - شما گمان میکنید که اعراب شکست میخورند ؟

ج - من بشدت ترس دارم . من یک استراتژ خبره هستم و علم من مرا از

(\*) در حقیقت مورد سلاحهای تعرضی کشورهای عرب کوتاه است . مثلاً فانتوم میتواند از پایگاه خود برخیزد و هدفهای دور را بزند اما میک ۲۱ نمیتوانند .



سرنوشت جنگ میترساند . \*

س- به سادات و اسد چه پیشنهادی میدهید ؟

قدافی دند آنها را بهم می فشارد و میگوید :

"پیشنهادی ندارم . این جنگ تعلقی بمن ندارد . سادات و اسد تصمیم خود را گرفته اند . آنان برنامه خود را بدون رضایت من ، بدون مشورت با من و حتی بدون اطلاع من تنظیم کرده اند . در حالیکه سه کشور ما اعضای یک فدراسیون هستند و در قانون اساسی آن بطور روشن قید شده است که جنگ یا صلح باید با تصمیم سه رئیس جمهور اجماعاً صورت گیرد . درباره نقشه جنگ نیز با یکدیگر توافق نداریم . من یک نقشه جنگی بآنها پیشنهاد کرده بودم ولی فرماندهان نظامی نقشه دیگری طرح و اجرا کردند . نقشه جنگی که من پیشنهاد کرده بودم بهترین نقشه ها بود . حتی اگر مصر و سوریه هم بر اسرائیل پیروز بشوند نمیتوان به جنگی که شبیه اپرا است امید بست ."

س- بچه دلیل شما به یارانتان کمک نظامی نکردید ؟

ج- "اولا باید بگویم که آنها از من چیزی نخواسته اند . در حالیکه من همیشه با اولین اشاره آنها آماده ارسال نفرات و اسلحه بودم . در حال انتظار ، من شخصا نفت و خزانه دولت لیبی را در اختیار آنها قرار دادم . ولی تصور نمیکنم که آنها به ابزار و نفرات نظامی احتیاج داشته باشند ، بیش از آنچه که نیاز دارند ، در اختیارشان است . اگر موضوع فقط مربوط به تعداد افراد نظامی باشد . تنها سوریه جمعیتی معادل دو برابر اسرائیل دارد ، که میبایست اسرائیل را مغلوب کند . مصر به نوبه خود میتواند هزاران تانک و صد ها هواپیما را ردیف کند . مسخره است

---

(\*) جنگی را که استقلال عمل و شجاعت و پایداری سرباز عرب به پیروزی رهنمون بود ، وابستگی ناکام گذارد . اسرائیل بعنوان ارتش قدرت های جهانی در خاورمیانه ، بار دیگر فرصت یافت . و در روز پس از این پیشبینی در فاصله آن پس اول و دوم فرصت مناسبی در اختیار اسرائیل قرار گرفت تا وضع نظامی جبهه ها را دگرگون کند .

که با این شرائط ارتش عرب را فقط بعنوان آزادی سینا و گولان (در قسمت از سرزمین های متصرفی اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷) به حرکت درآورند . ملک حسین نمیخواهد سومین جبهه را بگشاید و کسی قصد ندارد قسمت متصرفی اسرائیل در ناحیه اردن را از چنگال صهیونیستها آزاد کند . حقیقتاً جای تأسف است، کمدی نفرت انگیز خیانت است . ملک حسین در حالی که دشمن را در اردن و زدن در دروازه پایتختش آزاد میگذاشت و مشتاقان افراد را برای جنگ به جبهه سوریه میفرستد . من مطمئن هستم که سادات و اسد روش پادشاه اردن را تأیید نمیکند ولی ساکنند . رادیوی لیبی از اعلام این نیرنگها ساکت نمی ماند . سهم بقیه کشورهای عربی هم همین وضع مسخره تأثر آور دارد . مثلاً ملک فیصل را در نظر بگیرید . او تحویل نفت را کم کرده است ولی مردمان کشورش را با حرفهای تکراری اقناع میکند . اعلام جهاد می نماید ، به سپاهیاننش که معلوم نیست در کجا هستند پیام میفرستد . رادیو او مارشهای نظامی پخش میکند . همه اینها سینماست . تنها هدف او و همچنین امیر کویت گسترش سیستم پادشاهی است . آنان از مردمشان و از انقلابی که در کنار قصرشان میگرد وحشت دارند . کارگران نفت کویت چند روز قبل تهدید کرده اند که برای اجبار دولتشان به استفاده از حربه نفت اعتصاب خواهند کرد . اکثریت کشورهای عربی که برخی چند تانک و بعضی چند هواپیما فرستاده اند انگیزهای جز خود خواهی ناپسند ندارند .

اینها کار نمی کنند . دم از حقشان میزنند اما حاضر نیستند برای گرفتن حق جانانه وارد عمل شوند : یک ربع قرن است نه با جنگ و نه از راه سیاسی کار نکرده اند . حال آنکه لیبی در مدت دو سال موفق شد اسرائیل را در افريقا تنها کند . ۱۷ کشور افريقائی سیاه\* روابطشان را با اسرائیل قطع کرده اند . ما اسرائیل را تا متحد تابوان رسانده ایم ."

---

(\* بعد از آن تاریخ نیز کشورهای افريقائی دیگر روابط خود را با اسرائیل قطع کردند و امروز تنها نژاد پرستان افريقای جنوبی و رودزیا با هم قماش خود یعنی اسرائیل رابطه دارند .

قدافی نفسی تازه کرده و نوعی شیرینی که معمولا در شبهای رمضان میخورند مزه مزه کرد. و آرامتر ادامه داد:

"من آنچه را فکر میکنم بیان خواهم کرد. با سادات و اسد نسبت به جنگی که شروع کرده اند عدم توافق اصولی دارم. برای من مسئله اساسی این نیست که اراضی اشغال شده در سال ۱۹۶۷ را از اسرائیل پس بگیریم. بلکه مسئله اساسی آزادی فلسطین و فلسطینیها از اسارت صهیونیسم است.

من در جنگی که هدف آن بیرون راندن غاصبان و فرستادن یهودیانی که از سال ۱۹۴۸ بعد، برای استعمار قسمتی از سرزمین عرب از اروپا به فلسطین آمده اند، نباشد، شرکت نمیکم. ولی یهودیان عرب پسرعموهای ما، برادران ما هستند و آنها در میان ما با صلح زندگی خواهند کرد. همانطوریکه قرنهای چندین بوده است. من نمیتوانم به فرمولهای مهم سادات و اسد مثل احترام به حقوق ملی و قانونی ملت فلسطین راضی شوم."

رولو - معهدا رؤسای مصر و سوریه که بوسیله جمعهای بین المللی تأیید میشوند میتوانند بدون موافقت شما با اسرائیل پیمان صلح منعقد کنند.

"بله، ولی به نتیجهای نمیرسد. جنگ مجددا یکسال، دو سال یا ده سال دیگر شروع میشود، رژیمهایی که تن به چنین خیانتی بدهند سرنگون خواهند شد. در تاریخ از پی تمام شکستهای نظامی و سیاسی انقلاب شده است"

قدافی که حافظه ای قوی دارد، اظهارات دو سال قبلش را درباره دعوت من به اسلام بیاد می آورد (لوموند ۶ مه ۱۹۷۱) او هرگز ناامید نیست. امشب مشغول تفسیر قرآن است که گاهی نیز بوسیله اعضای شورای انقلاب که اطراف او را گرفته اند یادآوریهائی میشود به تاریخ ارجاع داده میشود، ارجاعاتی که اغلب درست و مستند است.

او میخواهد به هدفش که تأیید میکند "فطری" است برسد و آن صلح جهانی است. عدالت و مساوات برقرار نمیشود مگر اینکه اسلام سراسر جهان را فراگیرد.



سخنرانی دکتر علی شریعتی  
در دانشکده فنی نفت آبادان

مخروط

# جامعه‌شناسی فرهنگی

استادان گرامی، خانمها، آقایان، دانشجویان عزیز، البته امشب مجلس رسمی نیست، به خاطر اینکه برای امشب دعوت نشده بودم که صحبت کنم. این يك زائد هاست در مسیر صحبتی که قرار بود و ریشب هم مطرح کردم. و این یکی، چون دعوت نشده بودم و اعلام نشده و قرار عم نبود بشود و قرار بود امشب را با دوستان دانشجویان بگویم بنشینیم، اینست که خطابه ای به عنوان سخنرانی تهیه نکردم که به عرض شما برسانم. اما بهر حال چون چنین مجلسی تشکیل شده، مسالهای را می خواهم عنوان کنم که آن مساله در شناخت بسیاری از مشکلاتی که در ذهن نسل جدید مطرح است هم در باره مذهب، هم در باره جامعه، هم در باره روشنفکر، هم در باره نقش خاص روشنفکر در جامعه، هم در باره مساله شرق و بخصوص مساله جامعه‌های اسلامی، و هم در باره رابطه شرق و غرب که امروزه هر حال مطرح است و ما نیز در چنین رابطه‌ای قرار داریم و باید خودمان را توجیه کنیم) —  
کلمه خواهد کرد. و آن مساله عبارت است از مدتی برای توجیه و تحلیل مسائل تاریخی و بررسی تحولات فکری و فرهنگی در دوره‌های متناوب تحول تاریخ. و همانطوریکه گفتم، این يك مدت است و نه يك تر. بر

خلاف سخن ریشیم که فقط يك تزی بود، که عنوان کردم. (۱)

سخن امشب من يك متد است، یعنی همچنانکه هر معلمی برای تدريس موضوع سخن خودش و موضوع درس خودش يك متد خاص می تواند وضع کند ولو این متد اختصاصی و انفرادی باشد ولی وقتی که ببیند مساله را بهتر می تواند بدین وسیله تدوین کند و تعلیم بدهد، آن متد، متد موجهی است برای او، من هم چون معلم تاریخ تمدن بودم و معلم تاریخ ادیان هستم و هم جامعه شناسی فرهنگی، متدی برای توجیه تحول فکری و تاریخی در توالی تاریخ و در تحول مراحل گوناگون تاریخ فرهنگ انسان طرح کرده ام و در اینجا مطرح می کنم شاید به کمک شما بیاید. چون بسیاری از مسائلی را که بدون این متد و بطور مستقیم بررسی میکنیم ممکن است متوجه نباشیم ولی با این متد متوجه می شویم و همان مسائلی را که با این متد متوجه آنها می شویم، امروز می خواهم به عنوان مسائل تازه خدمت شما عنوان کنم.

این تاریخ تمدن یا تاریخ فرهنگ ها را و تحول تمدن ها و فرهنگها را از يك دوره به دوره دیگر و انتقال يك دوره اجتماعی را به دوره اجتماعی دیگر در نظر بگیرید. و مقصودم از انتقال يك دوره به دوره دیگر از نظر دوره، مجموعه زمانی خاصی است که انسان در آن مجموعه زمانی خاص به نام دوره تاریخی، خصوصیات فکری، مذهبی، علمی، فرهنگی و اجتماعی و زندگی خاص و مشترکی دارد و انسانها در آن دوره يك تیپ می گیرند. تیپ، مقصود يك خصوصياتی است که شخصيتها بوسیله آن خصوصيات متبلور میشود و در آن دوره مشخص می گردد. و بعد، عوامل اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی یا حوادث تاریخی مثل جنگ، ارتباطات و امثال اینها موجب می شود این خصوصيات که شاخصه يك دوره فکری است کم کم تغییر پیدا کند، و بعد تیپ انسان خاص يك دوره

تغییر پیدا کند و خصوصیات قبلی خودش را از بین ببرد فراموش کند ترک کند و خصوصیات تازه ای را به دست آورد. وبعد از چند سال چند قرن ما با انسان تازه اندیشه تازه حساسیتها و عواطف و خصوصیات و روابط اجتماعی تازه ای برخورد می کنیم که در دوره پیش نبود. و بدین شکل معتقد میشویم که جامعه در حال حرکت است و از یک دوره به دوره دیگر انتقال پیدا کرده است.

الان ما در یک تضاد قرار گرفته ایم (ما یعنی روشنفکران و جوانان و تحصیل کرده هائی که در این نقطه از زمین زندگی می کنیم) در یک تضاد شدید زندگی می کنیم و این تضاد را اگر ندیده بگیریم اگر کشف نکنیم اگر حس نکنیم و تحلیلش نکنیم و نفهمیم و در برابرش نتیجه گیری نکنیم و تصمیم نگیریم باز چه حوادث روزگاری شده ایم باز یگران دست

اندر کارش هستند. اما اگر احساس کنیم که در چه تضاد و تناقضی امروز به سر می بریم و زاده شده ایم، این تضاد را باید حل کنیم و در برابر آن تصمیم بگیریم و بعد انتخاب کنیم. در آنجا است که می توانیم به عنوان انسان هائیکه تقدیر تاریخی خودشان را تصمیم می گیرند، خود ما را انسان بنامیم و نقش روشنفکری خودمان را در زمان خودمان بازی کنیم اگر نه، کور و ناآگاه، باز چه تقدیری خواهیم بود که نویسندگان سرنوشت انسان و ملتها و جامعه ها آنها می نویسند و آن نویسندگان، نویسندگانی هستند که زور و زر را امروز در دنیا تصاحب کرده اند.

و آن تضاد اینست که ما به عنوان انسان هائیکه در این لحظه از تاریخ و در این گوشه از زمین زاده شده ایم و زندگی می کنیم و می اندیشیم، از یک سو با توده مردمان و تاریخمان و فرهنگ و مذهب گذشته مان و شرائط خاص اجتماعی ای که در آن هستیم ارتباط داریم و مجموعه اینها ما را به یک شرق و به یک مذهب به نام اسلام و به یک تاریخ گذشته و یک سنت خاص و فرهنگ خاص پیوند می دهد. (۱)

(۱) پیوندی که روشنفکر امروز را به هر شکلی که می اندیشد، مجبور می کند در همان جامعه سنتی اسلامی شرقی تاریخی زندگی کند.



و از طرفی همین نسل جوان تحصیل کرده، چون تحصیل کرده و روشنفکر است، چون علوم و تحصیلات از غرب بسته بندی شده می رسد، و چون قضاوت های روشنفکرانه مثل این غذا های کسرو شده، پخته و ساخته شده از فرنگ به او می رسد و او فقط آنرا نیم گرم کرده، لایش را باز می کند و می خورد، بدون دخالت دست و بدون دخالت فکر و حتی چشم و مزه و ذائقه خود آنرا می بلعد .

این عوامل او را به آنچه که امروز روح قرن بیستم یا نوزدهم یا قرون جدید نام دارد وصل می کند، روحی که صد درصد غربی است و زائیده تاریخ، مشکلات، تضاد ها و مبارزات نظام طبقاتی غرب است؛ و چون روح غرب حاکم بر سرنوشت زمین شده، امروز خود به خود خصوصاً فکری و اعتقادی و حتی زوقی و هنری اش را هم بر ملیت های غیر غربی تحمیل می کند . بنابراین، از یک طرف مارشده در عمق شرق و اسلام و تاریخ خودمان داریم و از طرف دیگر شاخه هایمان به طرف بارانی که از غرب می بارد دراز شده است که هیچ رابطهای و تناسبی این دو با هم ندارند . اینست که ما درختی شده ایم که از شاخه به غرب و از ریشه به شرق وصلیم . و در میان این دو، انتخاب برای ما مشکل است، و به همین دلیل، خود آگاهی و تحلیل این تضاد برایمان از همه وقت ضروری تر .

بنابراین، ما باید مطابق تضاد و تناقضی که در آن گرفتاریم، تصمیم خاصی بگیریم . و چون روشنفکر غربی هرگز دچار چنین تناقضی نشده و تصمیمی نگرفته، اینست که خودمان باید کشف کنیم و راه حل نشان بدهیم . و نقش استثنائی و اختصاصی روشنفکر فعلی وابسته به جامعه های شرقی و به خصوص جامعه های اسلامی در اینجا مشخص می شود .

و این حد فاصلی است که روشنفکر شرقی را از روشنفکر امروز جهان یعنی روشنفکری که قالبهای روشنفکری را از غرب می گیرد جدا می کند. و اگر یک روشنفکر شرقی در این قالبهای صادراتی جهانی که به عنوان یک الگوی روشنفکری در جهان ارائه می شود تبلور پیدا کند، روشنفکر هست اما کوچکترین نقشی در جامعه اش نمی تواند بازی کند. تحصیل کرده هست، دانشمند هست، اما کسی که در جامعه خودش به عنوان یک عضو، خود آگاهی پیدا کرده باشد و بتواند یک نقش پیغمبرانه ای در نسل خودش و در عصر خودش و جامعه خودش بازی کند - که روشنفکر یعنی این - نیست. فردی خواهد بود عاجز بیگانه و ناشی و ناپخته و نا آشنا با شرائط اجتماعی ای که در آن زندگی می کند و ریشه هایی که جامعه اش از آن ریشه ها غذا می گیرد.

این ارتباط ما از یک طرف با شرق است: مذهبی، و از یک طرف با غرب است: علمی و بورژوازی مادی که فرهنگ امروز را می سازد، و این امر ما را در مسیر و آستانه ضرورت های شدیدی قرار داده که یکی از آنها شناخت علمی و دقیق غرب است نه شناخت سطحی و دروغین و قضاوت های صادراتی را مصرف کردن، چنانکه کالاهای صنعتی را همانطور ساخته شده مصرف می کنیم.

بر خلاف خیلی از کسانی که هم فکر من هستند، تقلید از غرب را من نفی نمی کنم بلکه معتقدم آنچه که الان به نام تقلید از غرب مصرف شده، تقلید کاذب و دروغین از غرب است، تقلیدی است که غرب ما را دعوت می کند که آنجور از آن تقلید کنیم نه تقلیدی که خودمان برای رسیدن بدانچه که غرب رسیده انتخاب کردیم، و از مسیری می رویم که آن مسیر را غرب برای رسیدن به حالش تعقیب کرده است. و دوجور تقلید وجود دارد: یکی، کسی است که من مقلد بارش آورده ام

و جوړی تربیت کړه مام که کورکورانه آنچنانکه من دلم می خواهد از من تقلید کند، که تقلید یکنوکر از اربابش است. تقلید نوکر از ارباب دقیق و کورکورانه است، بی چون و چرا است و بدون شرط است.

این تقلید جوړی است که خصوصیاتش را ارباب تعیین کرده و بر او تحمیل نموده و به شکلی است که این نوکر هرچه بیشتر در تقلید پیش برود، در نوکر ماندنش بیشتر تثبیت می شود. اما یک تقلید دیگر هم وجود دارد که من آنرا مطرح می کنم. نمی گویم بی آنکه قدرت استقلال علمی پیدا کنیم مستقل بشویم، پیش از آنکه بی نیاز بشویم، اصلاً غرب را نادیده بگیریم، دنیای امروز و تمدن امروز را نفی کنیم، نه. چنین دعوتی دعوت به ارتجاع است و ندیده گرفتن واقعیت های موجود است که در برابرمان هست و خود را بر ما تحمیل می کند. می گویم بدین شکل تقلید بکنیم که ببینیم این آقا که الان ارباب است، از چه مسیری و با چه علمی و با چه طرز فکری و با چه پرورشی و روحیه ای و نگرشی و بینشی و با چه جهان بینی و کوششی و با چه گذشته ای به ارباب شدن رسیده است. و بعد من، آن مسیر را، آن شرائط و آن علل را که او را به ارباب شدن رسانده باید بگیرم، بشناسم و تقلید کنم، این تقلید دوم، ضد تقلید اول است. تقلید دوم مرا از نوکر بودن، ضعیف بودن و تحت تاثیر بودن نجات می دهد و مرا به سطح ارباب ارتقاء می بخشد. تقلیدی که شاگرد از معلمش می کند، تقلیدی منطقی و مرفقی است. طرقی را که معلم طی کرده برای استاد شدن، شاگرد هم همان طرق را طی می کند برای اینکه او هم استاد دیگری بشود. این تقلید درست و سازنده و ضروری است و اگر نکند، برای همیشه جاهل می ماند.

اما تقلید دروغین نوکرمانه به تعبیر فرانتز فانون: میمون وار و



مهیوع است؛ تقلیدی است که هرچه ما مقلد تر باشیم، بیشتر می مانیم  
 مصرف کننده غربی، تحت تأثیر غربی، نژاد دست دوم شرقی و نژاد  
 نیازمند دائمی به غرب؛ و بعد به شکلی در می آئیم که اصولا او را به  
 عنوان نژاد برتر، فرهنگش را به عنوان فرهنگ برتر، قضاوتش را،  
 بینشش را، زندگی‌اش را و اخلاقش را به عنوان خصوصیات برتر  
 از خودمان می پذیریم؛ و وقتی که شرق، مسلمان، بودائی، هندی، ایرانی،  
 ( فرقی نمی کند ) پذیرفت که غربی نژاد برتر است و بهتر می اندیشد،  
 دلت خودش را برای همیشه تضمین کرده است. و آنچه از نژاد برتر  
 سر می زند، بطور مطلق و بی چون و چرا، برتر است و قابل تقلید؛  
 ملاک ارزیابی انتساب به نژاد برتر است، نه عقل و نه حق و نه پاسخ  
 گوئی به نیاز و درد. این است که نه تعصب کور، نه تقلید کور بلکه  
 تقلیدی آموزنده و انتخاب شده، تقلید شاگرد از استاد، نه تقلید  
 مرید از مراد.

متأسفانه برخی از روشنفکران و رهبران شرق مثل تقی زاده از  
 فرنگ که برگشت گفت: مردم ایران، شما فقط یک راه حل دارید و  
 آن اینست که از فرق سرتا ناخن پا فرنگی بشوید. و این دعوتی بود  
 که امثال او در سراسر کشورهای شرق و کشورهای اسلامی به خصوص  
 در این عصر عنوان کردند و همه از یک حلقوم در می آمد ( ترکیه مطهرت )  
 همان حلقوم، که ژان پل سارتر در مقدمه ( مغضوبین زمین )  
 می گوید. Les Damnés de la terre

می گوید ما در قرن نوزدهم ( دوران طلایی استعمار ) این شبه  
 روشنفکران آفریقائی و آسیائی و آمریکائی لاتین را به اروپا می آوردیم  
 و مدتی نوی لیسبون و پاریس و لندن و آمستردام راه می بردیم و بعد  
 از چند ماهی که اینها را با رقص و با ژست و با آرایش و با لباس و با

احوالپرسی و با تزئین ساختمان و لباس و خانه و زندگی مدرن و يك  
مقدار ته لهجه، فرنگی پیدا کردن و ادا و اطوار اروپائی یاد گرفتن  
سرگرم می کردیم، به کشورهای خودشان پس می فرستادیم. اینها وقتی  
بر می گشتند، به خاطر اینکه تشبه به نژاد برتر پیدا کرده اند، خودشان  
را از جنس قومشان که نژاد پست تری هستند - نمی دانستند و رسالتی  
را برای خود قائل بودند که رسالت يك بلند گو بود. می گوید، ما از  
آستردام، از پاریس و از لندن کلماتی را به دنیا اعلام می کردیم و  
و می فرستادیم. و در اعماق آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، دنیای  
استعمارزده، سوم، دهنهائی ناخود آگاه به تقلید باز می شد و کلماتی  
را که ما از غرب فرستاده بودیم، آنها برای ملت خودشان رله می کردند؛  
اینها بهترین سوگلی های استعمار بودند و بهترین واسطه های انتقال  
آن چیزی که ما میخواستیم به ملت های بومی شرقی منتقل بکنیم و پلی بودند  
میان ما و توده های خودشان؛ و در سراسر این کشورها این نداها  
بلند می شد.

حتی پیش از این خیلی از روشنفکران دچار يك چنین غرب پرستی  
شده بودند که داستان بسیار مضحك و خند آور دارد. بطرکییر  
— که شاید علت بگیر شدنش همین است که الان عرض می کنم —  
جوانی بود که در هلند تحصیلات اروپائی کرد و بعد روشنفکر هم شد.  
همیشه در این فکر بود که ملت او (ملت روس) چرا اینقدر عقب  
مانده است که حتی، مثلا از ایران چندین مرتبه شکست می خورد،  
در صورتیکه اروپائی ها و منجمله هلندی ها اینهمه پیشرفته هستند  
و در ناز و نعمت و رفاه و تمدن غرقند. مدتها فکر کرد و تحقیقات  
عمیق و بررسی و تحلیل و مقایسه تا اینکه علت بدبختی را پیدا کرد.  
بدین معنی که علت بدبختی روسیه همان است که عکس علت  
خوببختی در هلند و آن اینست که، این هلندی ها که این همه ترقی

کردند و زندگی مدرن و مرفه دارند به خاطر اینست که صبح به صبح ریش‌هایشانرا می‌تراشند، کرم می‌زنند، اودکلن می‌زنند و تمیز می‌کنند و بعد وقتی که وارد زندگی روزمره می‌شوند نشاط دارند و از دیدار همدیگر خوششان می‌آید و در نتیجه یک حیات و حرکت و خوشبینی در زندگی آنها ایجاد می‌کند. اما علت بدبختی روسیه این ریش‌های دراز است. (۱) علت بدبختی را پیدا کرد و برگشت. قدرت را که به دست آورد فرمان داد که در یک روز همه ریشها را بتراشند. عده ای که میخواستند زندگی کنند، گفتند: "گور بابای ریش، رفت که رفت، تازه ریش چه ربطی دارد به زندگی؟" وعده ای که تعصب به خرج دادند و این را به عنوان شخصیتشان و حیثیتشان و اشرافیتشان و مذهبشان می‌دانستند، خانه نشین شدند و بیرون نیامدند. جنگ و گریز و فشار و تهدید و شکنجه برای تراشیدن ریشها شروع شد و بالاخره موفق شد! ریش بدبختها ترشیده شد، اما ریشه بدبختی‌ها همچنان ماند.

این‌گونه فرنگی‌مآبی‌ها و تقلید‌هایی که به قول تقی‌زاده "از فرق سر تا ناخن پا فرنگی بشویم"، دعوت گروهی بود برای جلوگیری از عقب ماندگی شرق. و عکس‌العملش، دعوت منفی ضد غربی بود که غرب را رها کنیم، ندیده بگیریم، در پوست خودمان بمانیم و حصاری از تعصب و نفی زندگی امروز دور خودمان بکشیم و بر پایه های سنتی خودمان زندگی‌مان را ادامه بدهیم و از همه مظاهر غربی دست بشوئیم. این یک نوع عکس‌العمل آن بود بصورت ارتجاعی و انحرافی و نگاه داشتن شرق همواره در یک نظام فئودالیه و یک تولید زراعتی

---

۱- تولهستوی را نگاه کنید، اغلب روسها آن جور ریش‌های دو متری و یک متری داشتند.



ویک زندگی کهنه و باز همواره دست دوم و ضعیف تر از قبل ماندن .

بنابراین، هر دو شعار با اینکه ضد هم بود، هر دو به نفع استعمار غربی در قرون هیجدهم و نوزدهم و اوائل قرن بیستم بود. مهاجمان ویرانگر فرنگی مآب، مأموران استعمار بودند و نقاب تجدد و تمدن و علم و پیشرفت بر چهره داشتند و مدافعان محافظه کار و مقاومتگر، مأموران ارتجاع بودند و پاسدار کهنگی و جمود و نقاب دین و تقدس و اخلاق و معنویت و اصالت زده بودند ! فرنگ رفته ها و نجف رفته ها در برابر هم ایستادند و جنگی را آغاز کردند که تنها نتیجه اش اغفال از هان از جنگ انقلابی و ضد استعماری بود جنگی که هر کدام پیروز میشد، مردم شکست خورده بودند — چنانکه می بینیم ! — و این سخن از یک تیپ اجتماعی است، یک گروه، هر چند روشنفکران راستین از میان عمین فرنگ رفته ها بیرون آمدند و رهبران نهضت های ضد استعماری و جنبش های بیدار کننده و بسیج کننده مردم نیز از متن همین روحانیت سرزند، از سید جمال بگیر و بیاء و " روح خدا " در همین کالبد متحجر و رسوبی صلصال کالفخار " روحانیت " دیده است . ( ۱ )

۱- من " روحانیون " را با " علمای اسلامی " یکی نمی گیرم، بلکه متضاد می بینم . در اسلام، ما دستگاهی، طبقه ای یا تئیی به نام " روحانیت " نداریم . این اصطلاح خیلی تازه است و مصداق آن هم نوظهور . در اسلام، ما " عالم " داریم در برابر غیر عالم، نه روحانی " در برابر " جسمانی " . برخی گفته اند چرا من گاه جدی ترین و عمیق ترین دفاع را نسبت به این " جامعه " — یعنی جمع — کرده ام و قوی ترین ایمان ها و امید ها را بدان نشان داده ام و گاه شدیدترین حمله ها را علیه آنها کرده ام و این تضاد زاده تضاد چرا ؟ این تضاد میان " روحانیون " و " علما " است که متأسفانه هر دو تیپ غالباً یک لباس دارند و یک پایگاه ظاهری در جامعه مذهبی،

سومین گروه، روشنفکرانی هستند که بدین خود آگاهی رسیده اند

هر چند نقششان متضاد است. روحانی است که می گویم تنها رابطه شان با مردم "دستی است برای گرفتن و دستی برای بوسیدن"! این ها معمولا از اسلام، (تاریخ، عقاید، قرآن، سنت، تشیع، فلسفه، احکام، روح و جهت اصلی رسالت پیامبر، مکتب علی، نهضت حسین، عدل، امامت، انتظار...) هیچ نمی دانند، نقشی ندارند درست کپیه، خاخام ها، راهب ها، کشیش ها و موبدان... شاخه ای از شجره، روحانیت رسمی همه مذاهب عالم، شجره ای که اسلام قطع کرد ولی طبقه حاکم و دستگاه حاکم به خاطر نیازی که داشت برای پایگاهی در میان توده، توجیه وضع موجود و تخدیر مردم، یعنی تحریف حقایق مذهب و استخدام آن در خدمت مصالح قدرت، کم کم چنین دستگاه رسمی را به وجود آورد. در تسنن از همان آغاز، عصر عثمان خشت اول (کعب الحبار) و سپس در خلافت بنی عباس، با رسمیت یافتن چهار مکتب فقهی و طرد اجتهاد و نفی مکتب جعفری که در مسیر بود و فقی صادق و در تشیع، پس از صفویه که وارث نظام سلطنت و خلافت اسلاف بود ولی در لباس مقدس تشیع، و در نتیجه باید تشیع از میان مردم برخیزد و در "مسجد شاه" همسایه عالی قاپو شود و چنین نقشی را "عالم" نمی کرد، "روحانی" ساختند، که هم دست و همکار قزلباش بود و نعلینش لنگه دیگر چکمه و هر دو یک جفت کفش در پای "شاه سلطان سید حسین"!

و پیدا است که در چنین نظامی که جهل و جور همه استان می شوند "عالم عدالت خواه و امامت شناس" - یعنی عالم شیعه - چگونه کم کم از صحنه کنار می رود و روحانی بر صحنه مسلط می شود.

که هم ضرورت تغذیه از ریشه های شرقی جامعه شانرا احساس کنند

و این است که چهار قرن پس از صفویه می بینیم، شخصی چون ... بدون آنکه کسی در تمام این مملکت شیعه شنیده باشد که یک خط چیزی نوشته باشد و یا یک کلمه درس داده باشد و جز "توصیه" - که از فیش های علمی پرفسور ماسینیون در باره حضرت فاطمه بیشتر است - اثری آفریده باشد، آیت الله می شود و بیای و برو و دم و دستگاه و نام و نان ... و در همین حال، کوهی از علم و تحقیق و در کنارش انبوهی از کار در گوشه دور افتاده شوستر نشسته و نامش را هم کسی نشنیده است! برای روحانی نه تنها علم و تحقیق در اسلام و حتی قرآن و سیره و زندگی ائمه فضلی نیست که نقص است، او را "سبک" می کند!

این یاد آوری را باز هم کردم تا سوء تفاهم نشود، زیرا امروز که روشنفکران و حتی مردم ساده و روشن بین، این دوگانگی را در زیر این لباس و آرایش یگانه احساس کرده اند و به همان اندازه که به ارزش بزرگ عالم شیعی احترام می گذارند و اعتقاد دارند، دست روحانی را خوانده اند و جهل را در لباس علم شناخته اند، روحانی برای دفاع از خودش، در پشت سر "عالم" مخفی می شود و او را که قربانی روحانی است، سپر می گیرد تا حق پرستان راستین که در دفاع از اسلام و تشیع و ضرورت دفاع از عالم اسلام شناس و تشیع فهم، بر این دشمنان اسلام و تشیع و علم، تیر کلمات رسواگر و گلوله آیات روشنگر بر این نقابداران سیاه نفاق پرتاب می کنند و این بت های تثلیث را در سرزمین توحید ابراهیمی، با جمرات سرزمین شعوره، رمی می کنند دست و دلشان بلرزد که نکند چهره پاک عالم خدشه بردارد و وجدان قدسی ایمان جریحه دار



و هم ضرورت انتخاب در برابر غرب را و واقعیت ها و موفقیتها ی تمدن امروز جهان را . روح جهان را آگاه شدند و در این میانه راه دیگری را پیش پای ملت خودشان نهادند و آن راه در یک شعار اینستکه : بر پایه های فرهنگی خود آگاهانه خودمان ، خودمان بمانیم اما در برابر غرب خود آگاهانه و مستقل - و نه به

شود و این است که اگر سکوت کنیم به عقد شوم جهل و جور کم کرده ایم و هر روز شاهد زاد و ولد فرزندان نامشروعشان که تحریف و جمود و جعل و زلت و تمکین و خواب و تخدیر . . . است خواهیم بود و اگر بنائیم ، "حجت" های راستینی که در آن میان هستند و چه بسیار ، ( و هنگام صلح ، در پس جبهه شان میافکنند و هنگام جنگ ، پیشاپیش صفشان میآورند ) صدمه زده ایم !

می بینی برادر که کار چه دشوار است و در عین خشونت ، تا کجا ظریف ؟

راهی که من در این میانه انتخاب کرده ام - من که بزرگترین امیدم به همین حوزه های علمی است و چشم انتظارم به همین حجره های طلبگی ، و در عین حال بزرگترین رنجم از همین جا بر می خیزد - این است که در برابر هیاهوها و دشنامها و تحریکها و توطئه ها . . . سکوت کنیم و تحمل ، سکوت و تحملی علی وار در آن بیست و پنج سال دردناک ! هرگز به جنگ و جدال و جواب گوئی و مناقشه نپردازیم و در عین حال ، به روشنگری بپردازیم و به نقد و طرح کجی ها و خرافه ها و بدآموزیها که به نافعین پراکنده اند . در یک کلمه ، در برابر آنها سکوت کنیم ، با مردم حرف بزنیم . چه ، بزرگترین درسی که از یک عالم روشنگر اسلامی معاصر آموخته ام اینست که : " این ها را نباید از مردم گرفت ، مردم را باید از اینها گرفت " ! همین !

شکل قهر - به شکل کسی که می شناسد و بر اساس نیازهای خودش انتخاب می کند ، تقلید ننگیم ، انتخاب کنیم . و شرق را از طریقی که غرب را بدین مرحله از قدرت و سیادت رسانده ، راغنمائی و رعبری کنیم و بدین مرحله برسانیم .

این نه تقلید است و نه نفی مطلق تقلید ، بلکه يك تقلید خود آگاهانه ، انتخاب کن مرقی است که هر انسانی از پیشرفته ها تقلید می کند برای اینکه پیشرفت کند ، نه برای اینکه همواره مقلد بماند . زیرا در برابر غرب مهاجم ( مقصودم فرهنگ و تمدن است ) نه باید چشمها را بست و نه باید بدان خیره ماند ، بلکه باید مرید و درست دید . اگر به سوی او اقبال کنیم ، رویاروی به دامش افتاده ایم و به کامش ، و اگر از او ابدار کنیم ، نه تنها به ارتجاع گرفتار شده ایم که از پشت صید غرب شده ایم .

این مسأله که ما الان در برابر غرب ایستاده ایم - که به هر حال هست - و هر دقیقه و هر ثانیه جریانهای فکری و فرمهای زندگی مادی و معنوی و هنری و ادبی و حتی اخلاقی از غرب به طرف ما جاری است ، این ضرورت را برای ما به وجود می آورد . پس باید غرب را بدین معنی بشناسیم که چگونه این مراحل را طی کرد تا به الان رسید ؟ تحلیل دقیق و علمی و درست این مسأله ، ما روشنفکران را بدین راه کمک می کند که علل ترقی غرب را بشناسیم و در باره اش درست و منطقی و آگاهانه قضاوت کنیم . و این آگاهی است که راه را برای ایجاد و اجرای نقش و مسؤولیت انسانی مان فراهم می کند . و برای این منظور ، من از يك مخروط استفاده می کنم .

الان وقتی می گوئیم غرب ، به معنای اعم ، زندگی صنعتی ، علم ، اخلاق ، روابط اجتماعی و گرم تمدنی که بر جهان عرضه می کند ،

مجموعاً غرب امروز را می سازد . و تیپ انسان امروز تیبی است که با خصوصیات غربی و به عنوان تیپ غربی در جهان ارائه می شود . بطوریکه وقتی می خواهند ، دخترشایسته ، پسرشایسته و مرد شایسته انتخاب کنند ، بر اساس ضابطه هائی است که در خود غرب تعیین و به جهان ابلاغ می شود و هر کس که کمی با آنها جور نباشد ، شایسته نیست . ( ۱ )

این غرب با این وضع فرهنگی و این دوره خاص تحول تاریخی که الان به آن رسیده است ، یک غرب سه قرن اخیر است . یعنی انسان امروز به عنوان یک انسان غربی با همه خصوصیات فکری و روحی و زندگی اجتماعی ، در سه قرن اخیر ( قرون جدید ) شکل گرفته ، تیپ گرفته ، نوع خاصی از تمدن را ساخته و نوع خاصی از زندگی را به جهان ارائه کرده است . این سه قرن یک دوره خاص است . پیش از این سه قرن دوره خاص دیگری بوده است که غرب با طی کردن و گذشتن از آن به شکل امروز در آمده است . و غرب معاصر ، غرب دو سه قرن اخیر که ما می شناسیم در پانزده بیست سال و حتی ربع قرن اخیر است که دارد از شکل فعلی اندیشیدنش شکل فعلی احساس کردنش شکل فعلی ، عرضه علم زندگی و تمدن به یک شکل نهائی دیگری ( که دوره انتقال ، اکنون آغاز شده ) تحول پیدا می کند .

بنابراین ما برای اینکه تحول غرب را به شکل امروز آگاهانه تعقیب کنیم و بتوانیم نقاط ضعف و قوتش را بشناسیم ، می آئیم و تحول تاریخی جامعه غربی را دوره بندی و گروه بندی می کنیم

---

۱- و البته این کلمه شایسته درست است ، اما برای چه کاری ؟ خوب ، روشن است !



و برای تحلیل طبقات فرهنگی و روح حاکم بر این جامعه و تیپ و تشخیص گروههای گوناگون، این مخروط را به کار می‌بریم تا بدین مرحله برسیم که غرب دارد از وضع فعلی به یک وضع بعدی، که آن وضع را امشب می‌خواهم با این مخروط جاد و گرانه نشان بدهم، تحول پیدا می‌کند و این حرف اساسی من است.

در قرون وسطی، در جامعه غرب قرن یازده تا شانزدهم که قرون قبل از سه قرن اخیر است، این مخروط را فرو می‌کنیم. از سر تا پائین مخروط سه رده یا سه طبقه پیدا می‌شود.

( من خیلی عذر می‌خواهم که لحنم لحن معلی است و نه لحن یک سخنران در یک مجلس بزرگ و عمومی. چون به معلی عادت کرده ام و جور دیگر نمی‌توانم حرف بزنم. ) ( ۱ ) و اگر برای خانمها و

۱- ده بیست سال پیش ما رفته بودیم به مجلس شورای ملی تماشا کنیم ببینیم آنجا چه جور جایی است. آنروز وکلا بر سر یک لایحه به جان هم افتاده بودند و با هم دعوا داشتند. یک عده کشمکش می‌کردند و یک عده هم چرتشان گرفته بود، خلاصه اوضاع عجیب و غریبی بود. جناحهای مختلف و گروهها و دسته بندیهای مختلف، عیاهومی کردند، یک عده به دفاع و یک عده به عنوان مخالفت و انتقاد. در میان اینها آقای بود که نه چرت می‌زد و نه کاری به این کارها داشت ( مشرب و سیمی بعضیها داشتند که کاری به این مسائل دنیائی نداشتند )، نه جزء باند مخالف بود، نه جزء باند موافق، نه جزء باند بی طرف، خودش تک بود. یک گوشه نشسته بود و به هیچکس کاری نداشت. اما هر وقت شلوغ بلوغ می‌شد، بلافاصله ناراحت می‌شد، بلند می‌شد می‌رفت پشت تریبون می‌گفت که " آقایان اینجا آخر مجلس است ساکت باشید

آقایانیکه از سطح دانشجوئی، از لحاظ حیثیت اجتماعی، بالانتر هستند، این لحن برای آنها سوء ادب است، مرا می بخشید.

قلعه مخروط را، یعنی اکثریت حجم مخروط را (مثلاً  $\frac{1}{8}$  ارتفاع)، توده مردم پر می کند. (۱) بالای این طبقه تحتانی مخروط، يك قشر، يك لایه نازك وجود دارد که آن لایه نازك، اسفند در هر دوره ای انتلکئوئل (۲)

يك کمی ادب را رعایت کنید. "ناراحت می شد و اینها را به سکوت دعوت می کرد باز می رفت می نشست، دیگر کاری نداشت تا به باز شلوغ می شد. آن کسی که پهلوی من نشسته بود گفت: این معلم است! فقط و فقط می خواهد کلاس را ساکت کند! ولو وکیل مجلس هم باشد نمی تراند از معلم بودنش در بیاید، تا آخر عمرش هم دلش می خواهد تخته سیاهی باشد و بچه ها ساکت بنشینند!

بچه های مجلس شورای ملی! این است که نمی شود از معلم بودن که يك رنگ تندی دارد و با هیچ صابونی عطری و آب زمزمی شسته نمی شود، دست کشید.

۱- این مخروط فرهنگی است، مخروط طبقات اقتصادی نیست. چون بعضی ها ممکن است بگویند که نظام اجتماعی بر اساس طبقات اقتصادی است و طبقات اقتصادی را بر اساس نقشی که در تولید بازی می کنند تقسیم بندی می کنیم. بله، این را قبول دارم، اما اینجا يك بشر فرهنگی دارم به جامعه می رهم و این منافق با طبقات اقتصادی نیست.

۲- انتلکئوئل را باید توضیح بدهم و عموماً این لغت فرنگی را به کاربردم بخاطر ابهامی که در ترجمه فارسی اش هست. مردم دودسته هستند: يك عده کار بدنی می کنند، يك عده کار فکری. بعضی ها ابزار کارشان نیروی بدنشان است، و بعضی دیگر نیروی مغزشان. انتلکئوئل "Intellectual" را طبقه کارگر فکری می شود ترجمه

است. و بالاتر از این قشر و این رده که رده تحصیل کرده های فوق عوام است، ستارگانند. چرا می گویم ستارگان؟ به دو دلیل، یکی اینکه اینها آنقدر زیاد نیستند که يك قشری در جامعه ایجاد کرده باشند، آنقدر زیاد نیستند که يك طبقه تشکیل داده باشند (۱).

کرد. الان دانشجویان جزء طبقه انتלקتوئل يك جامعه هستند. مترجمین، نویسندگان، شعرا، هنرمندان، وکلای دادگستری، معلمین، استادان، سیاستمداران، روزنامه نویسان، اینها همه جزء طبقه انتלקتوئل جامعه هستند، یعنی کار فکری می کنند، فقط با نوع تفکری که دارند و قدرت فکری و مغزی و تحصیلاتی که دارند. در جامعه شان کار می کنند و نقشی بازی می کنند و مجموعه این گروه های مختلف، يك طبقه و يك رده یا قشری را می سازد به نام انتלקتوئل. در فارسی، انتלקتوئل به معنای روشنفکر ترجمه شده است و این غلط می باشد. روشنفکر ترجمه کلمه (Clairvoyant) است یعنی روشن بین. انتלקتوئل یعنی کسی که کار فکری و مغزی می کند، اما ممکن است تاریک فکر هم باشد ممکن است اصلا فکر نداشته باشد. و روشنفکر یعنی کسی که درکش و آگاهیش بسیار بالا است و این ممکن است تحصیلات هم نداشته باشد.

۱- قشریايك طبقه جامعه را وقتی می گوئیم تشکیل شده که در سراسر اندام جامعه آن قشر را حس کنیم و بباییم. در اروپا و جامعه های صنعتی بزرگ کارگر به صورت يك طبقه در آمده است، اما در جامعه ای که هنوز در يك دوره صنعتی نیست و فقط در يك یا دو گوشه آن يك صنعت بسیار پیشرفته ای به وجود آمده و سرمایه گذاری شده، يك گروهی از کارگران صنعتی در آن به وجود آمده و طبقه ای به نام طبقه "پرولتر" هنوز تشکیل نشده است. اگر در هر گوشه از شهر، از جامعه، از جمعها، از کافه ها، از کوکتل پارتی ها،



یعنی این افراد که در قلهٔ مخروط زندگی می‌کنند، تک آدمها، تک اندیشه‌ها، تک نبوغها، و ستارگانی هستند که سرمی‌زنند و همنوز به شکل يك نواریا يك لایهٔ فراگیرنده در نیامده‌اند. دلیل دیگر اینکه، تاریخ نشان داده است که اینها برخلاف عوام و برخلاف آن طبقهٔ فوقِ عوام که طبقهٔ انتلکْتُئِل باشد می‌اندیشند. اندیشهٔ نو، جهش نو و ضربهٔ نو به کالبد جامعه می‌زنند و بینش نو به دورهٔ خودشان ارائه می‌دهند. اینها هستند که جامعه را از این شکل فعلی به شکل بعدی تبدیل می‌کنند و تیپِ کُونی فکر و احساس و اخلاق و فرهنگ و علم و زندگی اجتماعی را به يك تیپ دیگر منتقل می‌کنند.

اینها هستند که به صورت ستارگانی در قلهٔ مخروط و در انتهای يك دوره سرمی‌زنند. و بعد با اندیشهٔ خودشان، ایدئولوژی خودشان و طرز تفکری که دارند - که نوع بیسابقه‌ایست - از شروع يك دورهٔ بعدی حکایت می‌کنند. و اینها گرچه تک آدمهای غریب در دورهٔ خودشان هستند اما رشد اینها، مبارزهٔ اینها، رسالت اینها، ادامهٔ طرز تفکر اینها، و ضرورت و نیاز جامعه، کم‌کم جامعه را به طرف اندیشهٔ آنها گرایش می‌دهد. و در دورهٔ بعد صد سال یا دوست سال بعد می‌بینیم که این ستاره‌ها که در دورهٔ پیش برخلاف گرایش عمومی و روح عامهٔ حاکم بر لایهٔ انتلکْتُئِل، اندیشهٔ خودشان را عرضه می‌کردند و منفرد و مهجور و محکوم و ملعون بودند و حتی قربانی می‌شدند، در دورهٔ بعد همین ستارگان رشد کردند و خودشان تبدیل به آن نوار انتلکْتُئِل مخروط شدند. و این علامت این است که دوره عوض شده و جامعه وارد دوره انتقالی

---

از دانسینگ‌ها، از مسجدها و از معبد‌ها این قیافه را ببینیم، در آنجا معلوم می‌شود که این گروه تبدیل شده به طبقه.

بعدی شده است .

دوره ، مجموعه يك نوع روح و يك نوع زندگی است . در این دوره و در این شکل ، مخروط جدید تکامل پیدا می کند و بعد به انتهای رشد خودش که رسید ، دومرتبه ستارگانی در نوك مخروط سرمی زنند . باز ستارگان جدید برخلاف آن قشر انتلکوتل تازه می اندیشند و باز اندیشه فردا را ، دوره فردا را و انسان فردا را عنوان می کنند ، مطرح می کنند و باز کشمکش تازه ای بین آن ستاره ها و این طبقه انتلکوتل به وجود می آید . و این کشمکش همواره به زیان طبقه انتلکوتل موجود و به نفع آن ستارگان درخشانی که از آینده و از طلوع فردا خبر می دهند تمام می شود ، تا دوره بعد که باز این ستاره ها تبدیل به يك قشر انتلکوتل بشوند ، یعنی جانشین قشر انتلکوتل دوره قبیل . این صورت مساله این مخروط است .

حالا این مخروط در قرون وسطی عمل می کنیم . این مخروط را فرو می کنیم به جامعه غربی . توده ، جامعه غربی که قسمت تحتانی مخروط را پر می کند ، توده مذهبی است ، کاتولیک است ، به شدت متعصب است ، سطح تفکرش بسیار پائین است ، اسیر سنت های موروثی است که به نام دین به او تعلیم داده اند ، گشته گرا است ، آداب دین است ، تسلیم وضع موجود است ، معتقد به سنتها و مراسم دینی است و معتقد به تکرار این سنتها و اصالت این علائم دینی است ، آخرت گرا و معتقد به اصالت مذهب خودش و کفر همه مذاهب دیگر عالم است و معتقد است که آن جامعه آنها و سنتهای آنها و زندگی آنها و دین آنها ابدی و ازلی است و تنها حق ، این است . این خصوصیات توده قرون وسطی در غرب ، یعنی در قسمت تحتانی مخروط است .

بالا، طبقهٔ انتلکٹوئل. کشیش‌ها هستند، یعنی همهٔ کسانی که در "اسکلا"ها (۱) درس می‌خواندند. معزمخروط فرهنگی که انتلکٹوئل یک دوره هستند و اینها هستند که روح جامعه را می‌سازند و اندیشهٔ حاکم بر یک قرن را تعیین می‌کنند در قرون وسطی تحصیل کرده‌ها و فارغ التحصیلان و طلاب علوم دینی اسکلاهای وابسته به کلیسا بودند. در تفکر این انتلکٹوئل قرون وسطی روشن است روحانی (۲) بودند. یعنی معتقد بودند که یک مقدار از ذات (Saint Esprit) (روح القدس) در بعضی آدم‌ها حلول کرده و آنها را روحانی نموده و بقیه که این روح را ندارند آدم‌های جسمانی هستند و بنابراین دوتا نژاد در جامعه وجود دارد یکی نژاد روحانی است یعنی دارای "سن اسپری" و یکی نژاد جسمانی است

۱- "اسکلا" به معنی مدرسه است اما مقصود مدرسهٔ خاصی است چنانکه الان هم در زبان فارسی وقتی می‌گوئیم مدرسه یا مدارس مقصود مدارس قدیمه است و مدارس جدید را دانشکده دانشگاه دبیرستان و غیره می‌گوئیم. در اروپا هم مقصود از "اسکلا" مدارس علمی بود که وصل به کلیسا باشد و کمبریج و سوربن یک چنین اسکلاهایی بودند. در سده‌هایی که در این اسکلاها تدریس میشد همه تحت نظر مذهب و کلیسا بود. و مواد تعلیم و تربیت فلسفهٔ تعلیم و تربیت و هدف از آن را سازمان کلیسا تعیین می‌کرد و عمل می‌نمود. نه تنها دین بلکه علم و نه تنها علم بلکه زندگی و حتی روابط اجتماعی و حتی آرایش همه در انحصار سازمان کلیسا بود و از طرف آن به جامعه ابلاغ می‌شد.

۲- این یک کلمهٔ غربی و یک اصطلاح کلیسایی است که ترجمه شده و در کتب ما آدمی به اسم روحانی نبوده و این اصطلاح تازه آمده است.



فائدہ سن اسپری کہ او برای نجات خودش و تقریباً به مسیح باید دست  
به دست روحانی بدهد تا تقدیس بشود و الا همانطور گمراه و آلوده  
می ماند .

این داشتن سن اسپری در طبقه انتلکٹوئل قرون وسطی یعنی  
طبقه روحانی یک حقوق اجتماعی و در نتیجه قدرتها و امتیازات  
سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بی برای آنها به وجود آورد که این  
قدرتها حق حاکمیت بر سرنوشت بشر را در همه ابعادش تامین  
می کرد . اینها فلسفه می خواندند اما به شکلی که کلیسا تعیین  
می کرد تولید می کردند اما باز تولید و نقش اقتصادی آن در اختیار  
کلیسا و تعیین کلیسا بود . نظام فتوای الیته با اینک یک نظام تولیدی  
است نظامی بود که بوسیله کلیسا توجیه شده بود . حتی هنر  
و ادب و حتی نظریات علمی ، نظریاتی بود که باید طبق الگوهای  
کلیسا ارائه می شد . بطوریکه مردی را که کشف کرد خون در رگ  
حرکت می کند سوزاندند برای اینکه بیخود چنین حرفی زده . آن  
خصوصیات امتیازاتی به انتلکٹوئل قرون وسطی داد که در یک  
" کلمه روحانی بودن " خصوصیاتشان و تیششان مشخص می شد . یعنی  
نماینده خدا در زمینند ، حامل روح القدسند جانشین مسیح  
و تجسم بخش وجهه روحانی مسیح در زمینند و موصول استقرار  
سلطنت الهی همچنانکه او در آسمان است اینها در زمین هستند .  
دیگران هم " عوام کالانعامی " هستند که باید تحت شبنانی و چوبانی  
این روحانیون باشند و باج بدهند . انعام یعنی گوسفندان و آنها  
مردم را انعام می گفتند یعنی اینکه هم پنمشان و هم شیرشان  
مال ما است .

در انتهای دوره قرون وسطی ستارگانی در قله مخروط سر

می زنند . این ستاره ها برخلاف روح حاکم بر جامعه قرون وسطی می اندیشند و طرح نو در انداختند . طلوع انسان تازه و دوره تاریخی تازه ای را با وجود خودشان گواهی می دهند . اینها معتقد به آزاد شدن علم از تحکیم های سازمان روحانیت هستند معتقد به جستجوی علم و مسوولیت آن در تامین زندگی مادی انسان هستند در صورتیکه انتلکئوئل حاکم یعنی همین روحانیون معتقدند که علم به زندگی مادی مردم نباید کاری داشته باشد در جستجوی حقیقت و اثبات حقانیت دین باید باشد .

اینها معتقد بودند که جستجوی در ماوراء الطبیعه را چون ممکن نیست باید رها کرد و به جای آن جستجوی در زندگی و طبیعت را جانشین کرد که هم ممکن است و هم مفید در صورتیکه انتلکئوئل حاکم برخلاف آن جستجوی کشف راز آفرینش را و اثبات حقانیت مسیح را و اثبات خداوندی مسیح را و اثبات این مشکل را که " خداوند هم سه تا است و هم یکی " به عهده علم گداشته بود . و " سن اوژن " که آدمی است مثل ابوعلی سینای ما و نابغه ترین دانشمند وابسته به این قشر در قرون وسطی است رساله " بزرگی نوشته و در آنجا ثابت کرده که چند میلیون فرشته در نوك يك سوزن جا می گیرند بدون اینکه نوك سوزن بهن باشد یا فرشته ها فشرده به هم بنشینند . دقیقاً شماره اش را تعیین کرده در صورتیکه ستاره های اوج این قله معتقد بودند که این تحقیقات را رها کنیم و به زندگی انسان بیندیشیم و از این نبوغ در راه بهتر زیستن انسان در روی زمین استفاده کنیم نه اینکه این معضلات را کشف کنیم که اگر کشف هم بکنیم فایده ای ندارد .

این ستاره ها معتقد بودند که يك زبان جهانی به تعلیم و

تربیت صدمه می زند برای اینکه هر چه ای زبان مادریش را بهتر می تواند حس کند و بفهمد و کلیسا معتقد بود که باید به زبان خداوند صحبت کرد و زبان خداوند با اینکه عبری بود ( چون انجیل و توراۀ هر دو به عبری است ) ولی چون در زمان رومیها به لاتین ترجمه شد و کاتولیک که اصولا یک قالب ریزی مسیحی گونه نظام و امپراطوری رومی بود ، زبان لاتین که زبان رومیهای ضد مسیح بود زبان خدا شد . و بعد معتقد شدند که همه تعلیم و تربیت ها در همه مدارس اروپا باید به زبان لاتین باشد ، حتی تعلیم و تربیت معمولی نه فقط دینی . در صورتیکه اینها معتقد بودند که تعلیم و تربیت باید به مدارس ( لائیک ) ملی و زبان قومی انجام پذیرد . آنها معتقد بودند که انجیل با زبان لاتین باید در تمام دنیا خوانده بشود اینها معتقد بودند که انجیل را باید به زبان قومی ترجمه کرد .

آنها یعنی انتلکوتل حاکم معتقد بودند که فقط و فقط مسیح است که می تواند بر جهان حکومت کند و ما چون نماینده مسیح هستیم به جانشینی او بر جهان حکومت می کنیم و اینها معتقد بودند که هر ملیتی حکومت داخلی خودش را باید بر اساس سنتها و قومیت خودش بنا نهد و فقط از لحاظ دینی باید تابع شما باشد نه از لحاظ سیاسی و نظامی . و آنها معتقد بودند که فتوای الهیه به عنوان زیربنای زندگی اشرافی و مذهبی و دینی باید اساس زندگی باشد چون مسیحیت از آن ارتزاق می کرد و از این فتوای الهیه بود که سربازان و مجاهدان جنگهای صلیبی را می گرفت اما اینها معتقد بودند که به جای فتوای الهیه که تجزیه و تفرق جامعه اروپائی را در برابر مسلمین ایجاد کرده باید مرکزیت سیاسی و قدرت حکومت مرکزی ایجاد بشود .



این اختلافات بین انتلکٹوئل حاکم بر قرون وسطی و آن ستاره‌ها که در قلمخروط در انتهای قرون وسطی به وجود آمده بود جنگ رنسانس و قرون وسطی بود. آن ستاره‌ها چه کسانی بودند؟ کسانی هستند که شما خوب می‌شناسید: جوردانو، کپلر، گالیله، دکارت، کانت، فرانسیس بیکن، راجرزیکر و امثال اینها، رهبرانی که قرون وسطی را فروریختند و آن حکومت روحانی و مذهبی سازمان کلیسا را کنار زدند و دست متجاوز پاپیسم را از زندگی فکری و عقلی و احساسی و اخلاقی و اجتماعی جامعه غرب کوتاه کردند و دامن او را در چارچوب کلیساها و معابد جمع کردند و جامعه را رها کردند و آزاد شدند.

علم تغییر جهت داد، هنر تغییر جهت داد، ادبیات تغییر جهت داد. هنر در قدیم عبارت بود از ابزاری که جهره قدیسان را مجسمه سازی می‌کرد و یا چهره مریم و مسیح را تکرار می‌کرد هنرمند می‌بایستی بر اساس قالبها و ارزشهایی که کشیش تعیین می‌کرد و محصور به پدیده‌ها و اعتقادات انجیل و تورات بود خلق می‌کرد و کسی حق نداشت که چیز دیگری بسازد. کتابهای "شور زندگی" و "رنج و سرمستی" را اگر بخوانید نشان می‌دهد که هنرمندان بزرگی مثل میکل‌آنژ تا چه حد در اسارت تحکم‌های ناآگاهانه و متعصبانه و تنگ نظرانه کشیشان قدرتمند بودند.

و از این فاجعه بزرگتر نیست که یک هنرمند در چنگال یک بی‌هنر بیفتد. بعد آزاد شدند آزادی قدری زیاد بود که بعد از رنسانس تمام مجسمه‌ها را لخت کردند علی‌رغم آنچه که کلیسا در قرون وسطی بر آنها تحمیل می‌کرد و این به عنوان این شعار است که هنر از چارچوب هزار ساله‌ای که مسیحیت بر آن تحمیل کرده بود رها شده و اکنون هنرمند هرچه دلش بخواهد می‌تراشد می‌سازد و نقاشی

می‌کند. اینست که برمی‌گردد به دورهٔ هنر رومی، به آزاد شدن هنر، آزاد شدن علم و تغییر مشی زندگی علمی از کشف اسرار متافیزیک به کشف قوانین طبیعت مادی برای استخدام در زندگی مصرفی و اقتصادی.

ایمن ستاره‌ها که در تله سر زدند چون بر خلاف روح حاکم بر زمان خودشان می‌اندیشیدند چون علیرغم طبقهٔ انتلکئوئل بوده اینها محاکمه شدند، سوخته شدند، قتل عام شدند و حتی در میان شعله‌های آتش دستور دادند که زن و بچه‌هایشان بر جنازهٔ سوخته شام تف بیاندازند اما ادامه دادند. و همینها طبقهٔ انتلکئوئل بعد از رنسانس را می‌سازند. طبقهٔ انتلکئوئل قبلاً بکلی از جامعه کنار رفته در گوشهٔ کلیساها خزیده و از متن جامعه و از کانون و سرچشمهٔ جوشش حیات و حرکت و تاریخ بکلی بازنشسته شده. جانشینش طبقهٔ انتلکئوئل جدید شده که همان ستاره‌های قلهٔ مخروط فرهنگ در قرون وسطی بودند. و بعد اروپای امروز بوجود آمد که الان هم هست.

باز مخروط را در اروپای بعد از رنسانس و بعد از قرون وسطی فرو می‌کنیم. قسمت تحتانی این مخروط همان عوام‌اند، همان تودهٔ مذهبی قرون وسطی است و هیچ فرقی نکرده است. الان هم اگر به "سن پی بر" در رم بروید می‌بینید که موج بیش از سیصد چهار صد پانصد هزار نفر - نه آدم‌های مثل ما کربلایی فلان و یا تیپ‌های خیلی عقب مانده از لحاظ اجتماعی بلکه - آدم‌های خیلی معنون محترم متمدن باشخصیت (۱) از شب قبل آمده اند

۱- توی ایران ما هم از این تیپ کم دارد به وجود می‌آید توی فرودگاه داشتیم می‌رفتم یک خانم و آقای را دیدم به قدری اینها

جا گرفته اند زیر باران و یا آفتاب ایستاده اند که در آن روز يك واقعه تاریخی عظیمی را به چشم خودشان ببینند . و آن واقعه اینست که پاپ از پنجره خانه اش مقدار زیادی از شانه اش را به همه نشان می دهد و بعد از آنجا دستی تکان می دهد و بعد دعائی می خواند که کسی نمی شنود بعد هم می رود .

و اینها که این را می بینند چشمها چنان پر از اشک و چهره ها چنان تافته از تقدس و هیجان دینی و بعد هم وجدان چنان سرشار از توفیق که درست هر کدام خودشانرا ظرفی می دانند که خالی بودند و حالا مملو از ثواب دارند می روند خانه و تا سال دیگر از آن تغذیه می کنند ! این توده ایست که در قرون وسطی هم بود و حتی پیش از اینکه مسیحی هم باشد همینطور بود .

اینرا می خواهم بگویم که این توده ناخود آگاه حتی تغییر دین می دهد اما احساس دینی و شعور و خود آگاهی با تغییر دین فرق نمی کند . اینست که برتری يك دین بر دیگری در بحث کتاب فایده و معنی ندارد بلکه باید دید که هر دین ارتفاع و ارزشش در ذهن پیروانش چقدر است . يك جامعه منحط اگر يك دین مترقی

---

خوش لباس و خوش رُست و با وقار و محترم بودند که آدم خود به خود کمی از آنان فاصله می گرفت . بعد دیدم صحبت می شود و شلوغ شده . از بچه ها پرسیدم گفتند این خانم و آقا از دیشب همینطور راست توی فرودگاه ایستاده اند . برای اینکه رومیناپاور که می خواهد از اینجا رد بشود نیم ساعت اینجا اتراق می کند و ممکن است موفق بشوند يك امضا از او بگیرند ! از چنیین عظمتی يك چنین ایدآلی ! "جسم کبیر و احلام کعصفور" هیکل مثل شتر اندیشه مثل يك "چفوک" (گجشك)



داشته باشد و آگاه نباشد مترقی نمی شود، بلکه دین مترقی را در سطح منحنی خودش پائین می آورد و در قالبهای آلوده و تنگ خودش می فشرد و مسخش می کند. و برعکس يك جامعه متقدم و خود آگاه يك دین منحنی و منفی را در ذهنیت متعالی و مترقی خودشان تبدیل بیک دین مترقی و متعالی می کند.

شما مسیح را نگاه کنید چه وجهه ای دارد و چه نقشی در تاریخ بازی کرده است. مسیحی که الان در دنیا وجود دارد - نه آن مسیح حقیقی را که نمی شناسیم - يك مسیح ساخت امپراتوری روم است برای توجیه زلت بردگان شرقی و حکومت امپراتوران رومی که می گوید اگر به طرف راست صورت سیلی زدند ای انسان اینکه قابلی ندارد طرف چپ را بگیر! اگر عبایت را بردند ردایت را هم تقدیم کن زیرا انسان باید در زندگی دوست بدارد حتی دشمن را و گاه کار را ببخشد!

چنین دعوتی بدین شکل حتی برای ملت های اسیر امپراتوری عثمانی یا اسیر استعمار غربی بوسیله روشنفکران آگاه اروپائی به صورت يك سیمائی تجسم می شود که گوئی منشاء جهاد و حرکت و مبارزه است تبدیل به يك مسیحی می شود که آگاهی و حرکت و عزت ایجاد می کند و تبدیل به يك رهبری می شود که عدالت را و آزادی را و رهایی از بند استعمار و استبداد را به توده الهام می دهد.

ولی همین شخصیت های بزرگی که زندگی شان در عزت بخشیدن و الهام آزادی و مبارزه با ظلم و در شهادت گذشته، در يك جامعه منحنی و خواب آلود این خونهای جوشان تبدیل به يك پتروشیمی حماقتی میشود که خون را تبدیل به هروئین می کند چنانکه می بینید. و مذهبی که تمام تاریخش در تلاش برای توده و برای آزادی و عزت

بخشیدن به مردمش است این حقایق این عقاید و این شخصیتها در زهنیت منحنط جامعه و پیروانش تبدیل به عوامل منفی می شوند. اینست که وقتی سید جمال در "گلزار و فرانس" سخنرانی کرد و از اسلام در آن حد متعالی که او می فهمید سخن گفت ارنست رنان (۱) کسبی که محکوم و ملعون شده و از طرف کلیسا از معنای مذهب در این حد دچار شگفتی شد و بعد آمد و این اعتراف مشهور را کرد که : اسلام دین انسان است و من اکنون فهمیدم که ارزش هر مذهبی به ارزش شعور و احساس پیروان آن مذهب بستگی دارد .

در دوره بعد، یعنی الان اگر این مخروط را فرو کنیم، می بینیم که توده همان توده قبلی است همان توده ایست که در قرون جدید هست، همچنانکه در قرون وسطی . و او در قرون وسطی آنچنان مسیحی است که ما اینجا مسلمانیم چنانکه ما الان در اینجا آنچنان مسلمانیم که مسلمانهای دیگر در جای دیگر يك فرقه دیگر دارند و مسلمانان عوام به همان شکل و انداز مسلمانند که عوام در هند بودائی یا وائیند . هر مطلبی را که در زهنیت عامی بریزیم به يك شکل در می آید . بنابراین الان هم در فاعده مخروط عوام مذهبی ناخود آگاه منحنط را در خود اروپا می بینیم (۲) . در

---

۱- دانشمند بزرگ و ضد مذهبی قرن نوزدهم .

۲- بی از دوستان من می خواست با يك هنرپیشه اسپانیائی ازدواج کند عاشق و معشوق هم شده بودند اما گرفتاری عجیبی پیدا کرده بودند . خانم که يك رقاصه سیار بود ضمن سیر و سیاحت به اروپا رسیده بود و به فرانسه و ایشان هم نگاه کرده بود و فهمیده بود همدیگر را درک می کنند ! می خواستند با هم ازدواج کنند اما گرفتاری دینی پیدا کرده بودند ! گرفتاری دینی ! خانم گفته بود که حتما کشیش من باید به من اجازه ازدواج بدهد ! تو که این همه

فرانسه ای که در قرن از از انقلاب کبیر را پشت سر گذاشته و در فرانسه ای که مرکز رنسانس و تجدید تولد بوده و جلوتر از همه تعصبات مذهبی را فروریخته و در دموکراسی و لیبرالیسم و آزادیخواهی و حقوق انسان پیشتار است هنوز هم عوام و کسانی که متولسی عوامند در سطح عمان عوام غرون وسطی می اندیشند .

در همین قرن بیستم می بینیم که رم اجازه نمی دهد که مسلمانان جهان ، مسلمانانی که اقلیتهای مسیحی و یهودی را در طول تاریخشان همچون میهمانان انسان می پذیرفتند و آزادی به آنها می دادند (۱) در آنجا يك مسجد بسازند . و در همین قرن

ماشاء الله از روشنفکر عم بالاتری کشیش عم داری؟ گفته بود بله من کاتولیکم) و کشیش چنین آدمی معلوم است که چه چور کشیشی است) رفته بود پیرسیده بود . روحانی يك کلیسای بزرگ در پاریس قرن بیستم فتوایش این بود که : بر خلاف بعضی ادیان که اجازه نمی دهند ، بیروان حضرت مسیح می توانند با هر کس و هر دینی ازدواج کنند چون عمه بندگان خدا هستند ، فقط با سیاهپوست و مسلمان نمی توانند ! و خانم که این را شنیده بود گفته بود که من اگر نتوانم عشق ترا تحمل کنم خود کشی می کنم و اگر توانستم که زنت نمی شوم چون بر خلاف دین من است ! و گرفتاری آنها این بود . من گفتم آقا جان آخوندش را عوض کن من يك کس دیگر را می شناسم که می توانم از او بنفع تو فتوا بگیرم . و بالاخره کشیش روشنفکری پیدا شد و گفت اشکالی ندارد و گرفتاری حل شد .

۱- و حتی در احکام فقهی شیعه هست که جزء زکات اسلامی می شود مبلغی را برای خدمت به این اقلیت ها اختصاص داد و حتی در تاریخ اسلام موقوفه عائی وجود دارد که مسلمان وقف غیر مسلمان



می بینیم که ایتالیائی های مرفقی - با آنهمه احزاب مرفقی و آنهمه مبارزات طبقه - روشن فکر - به نازگی با هزار ترس و قید و شرط و امثال اینها مساله طلاق را مطرح کرده و با اینکه این گونه طلاق به درد کسی نمی خورد معذالک می بینیم به چه شدت کوییده می شود و نمی تواند کلیسا بپذیرد و به شدت آنرا محکوم می کند. در چنین شرائطی می بینیم آن قاعده مخروط فرق نکرده رنسانس آمده و رفته کپلر و گالیله و امثال اینها آمدند رشد هم کردند و حاکم شدند و طبقه انتلکئوئل در جهان عوض شده اما او همانطور که بوده هست .

اما طبقه انتلکئوئل به کلی تغییر پیدا کرده است . یعنی <sup>نظراً</sup> همانا که طبقه روحانی طبقه انتلکئوئل حاکم بر زمان در قرون وسطی بود طبقه انتلکئوئل فعلی بر اساس بینشی که آن ستاره های آخر قرون وسطی ارائه دادند تشکیل شده است و آن همین انتلکئوئل الان جهان است و همان است که ما می خواهیم ادایش را در بیاوریم .

این انتلکئوئل از لحاظ جامعه شناسی فرهنگی دارای این خصوصیات است : مخالف با گرایش ماوراء الطبیعی است مخالف با اعتقاد غیبی و احساسات مذهبی است مخالف با اندیشه فلسفی به معنی قدیم است مخالف با جستجوی دائمی اندیشه برای کشف حقایق است مخالف با حکومت جهانی مذهب یا حکومت منطقه ای مذهب بر جامعه است معتقد به اصالت علم در برابر اصالت ایمان

---

کرده و حتی در بیت المال خلافت اسلامی بودجه ای برای تعبیر <sup>به</sup> معا و کلیساهای مسیحیت و یهود و اهل کتاب وجود داشته است .

و اصالت احساس است معتقد است که آنچه با تعقل منطقی و تحلیلی نمی  
گردد غلط است. معتقد است که چون مذهب و اخلاق و بسیاری از ضابطه  
های عقلی، Rationnel cartesian (دکارت منشانه) قابل  
توجیه و تحلیل نیست پس قابل قبول نیست. معتقد است که اگر علم را بر  
خلاف گذشته که همواره مسوول کشف حقیقت عالم میکردیم باید بر  
عکس مسوول کشف قوانین و قوای طبیعت برای استخدام آنها بکنیم  
معتقد است که نباید مثل گذشته علم رسالت هدایت بشر را داشته  
باشد بلکه علم باید رسالت قدرت دادن به انسان امروز و تسلط او  
را بر طبیعت تامین کند معتقد است که رئالیسم در شکل کلیش  
چه به صورت ماتریالیسم چه به صورت ناتورالیسم و چه به صورت  
رادیالیسم (رئالیسم یعنی اصالت آنچه که هست) در صورت  
غرائز ما و در امکانات ماده و طبیعت و زندگی مادی که در دسترس  
ما است و آنچه که محسوس انسان است فهمیده می شود و به درد  
انسان می خورد و اصالت در اینها حدود زندگی بشری را محدود و  
مشخص می کند و تجاوز از این افتادن به ایدئالیسم ذهنی و انحطاط  
بشری می باشد و به هر حال معتقد است مذهب که انسان را دعوت  
می کرد که پس از مرگ به بهشت موعود برسد باید برعکس، ما علم  
را جانشین مذهب کنیم تا بهشت را در زندگی امروز بر روی خاک و  
برای بشر بسازد.

بنابراین در یک جمله که فرانسیس بیکن نقل می کند (و این  
کاملاً تغییر انتلکچوئل قرون وسطی را به انتلکچوئل قرون جدید به طور  
روشن بیان می کند و به عنوان شعار قرون جدید است) که :  
علم باید دغدغه کشف حقیقت را دغدغه ای که هزاران سال علم را  
معطل خودش کرد و حقیقت را هم کشف نکرد رها کند و به دنبال  
کشف و کسب قدرت برود. یعنی در انتلکچوئل جدید قدرت پرستی  
جانشین حقیقت پرستی شده.

تعریف انسان گذشته که یک موجود شبه خدای ماوراء مادی بود تبدیل به یک انسان مادی مصرف پرست بورژوا مآب شد . و همچنین بر خلاف گذشته که مذهب خدا را به عنوان عالی ترین ملاک ارزشها در جهان طرح می کرد و انسان را فرامی خواند تا با نزدیک شدن به او تکامل خودش را در زندگی تحقق ببخشد ، انتلکوتل جدید معتقد شد که انسان را در شکلی که هست باید برایش اصالت قائل بشود و بپذیرد و چون خدائی نیست و اگر هست در زندگی ما اثری ندارد به "اومانیزم" برگشت یعنی اصالت انسان آنچنانکه هست و دادن به انسان آنچه را که اکنون می خواهد .

بنابراین نفی مذهب چه بصورت ندیده گرفتن مذهب و بیطرف بودن انتلکوتل نسبت به دین و چه به صورت مخالفت شدید کردن با مذهب به نام علم و حقیقت و واقعیت که مذهب علمی نیست و واقعی نیست خصوصیات قرون جدید را از خصوصیات قرون گذشته جدا می کرد .

و بالاخره مخروط را که اگر روی جامعه "معاصر فرو کنیم می بینیم قشر انتلکوتل همان قشر قرن هفدهم و هیجدهم و نوزدهم و اوائل قرن بیستم است که مشخصا را گفتم و در قرن نوزدهم به اوجش می رسد . اصالت علم ، اصالت زندگی مصرفی ، رفاه ، رفاه رفاه ، این فلسفه زندگی است .

اما تک ستاره هائی در بالای نوار انتلکوتل حاکم فعلی سرزده اند . این تک ستاره ها همان نقشی را دارند که تک ستاره های اواخر دوران قرون وسطی داشتند . اینها بر خلاف طبقه " انتلکوتل حاکم بر جهان امروز می اندیشند و بینششان ، طرحشان



آئیده گرائیشان ، احساسشان و اصولا ایدئولوژی علمی ای که عنوان می کنند و تلقی ای که از زندگی انسان و تمدن دارند درست برعکس آن چیزی است که امروز انتלקوئل تحصیل کرده رایج جهان می اندیشد و معتقد است، به تازگی سرزده اند . بخصوص بعد از جنگ بین الملل دوم که به قول برشت : "علم نیز شکست خودش را با ظهور فاشیسم و تقویت جنگ اعلام کرد" . باعث این غروشکستن علم به عنوان اصلاتی که برای همه روشنفکران ترون جدید داشت جریاناتی بود که در اواخر قرون جدید یعنی نیمه اول قرن بیستم که به فاصله چند سال دو جنگ عظیم ایجاد شد و بعد در اوج اقتدار علم که دیگر مذهب نبود و فقط علم هدایت می کرد استعمار به وجود آمد و نابود شدن نیی از بشریت ، تقسیم جهان به پانصد میلیون انسان و یک میلیارد و پانصد میلیون بومی به وجود آمد . نابود کردن همه نژادهای غیر اروپائی به عنوان رسالت اروپائی به وجود آمد .

نژاد پرستی بدوی جاهلانۀ پلیدی که قرنهای انسان از آن فاصله گرفته بود به نام علم تجدید شد تضاد طبقاتی ای که بیش از همه استثمار را وحشتناک کرده بود به وجود آمد ، ایدئولوژیهای دروغینی که بیش از مذعبههای انحطاطی و انحرافی مردم را مسخ می کردند و به دروغ و کجی می خواندند به وجود آمد ، فلاسفه بزرگی به وجود آمدند که توجیه کننده دیکتاتوریهای بزرگ بودند . (۱) و بعد توده قربانی اصلت علم و قربانی تمدن بزرگ شد .

---

۱- موسولینی یکده از فلاسفه حدود پانزده نفر را در یک اتاق جمع کرد وارد شد و گفت من خیلی فرصت ندارم شما فلاسفه ما هستید و بهترین فلاسفه ایتالیا پانزده روز دیگر انتخابات است

و توده‌های ملل عقب مانده و غیر اروپائی بیش از همیشه قربانی وحشی مسلح و مجهز به علم شد و بدتر از همه اینکه علم نوگر پول شد .

در قدیم پول و علم جدا از هم زندگی می کردند البته این يك فاجعه بود یولد ارعا سوا بودند و عالم سوا بقول شاعر که میگوید:  
دانش و خواسته (۱) است نرگس و گل (۲)

که به يك جای نشکفتد بهم

هر که را دانش است خواسته نیست

هر که را خواسته است دانش کم

بنابر این انسان می توانست انتخاب کند . اگر پول می خواست بایستی می رفت دنبال پول در آوردن و راهش هم معلوم بود : توی بازار . اگر هم علم می خواست باز راهش معلوم بود : گوشه خانه و يك عده ای هم دور و بر آدم و گرسنگی و فقر و بدبختی و محرومیت اما به هر حال با شرافت علم و تقدس اندیشه و دانش .

اما حالا این دو با هم ازدواج کرده اند و آنهم ازدواجی در نظام قدیم نه به صورت امروزی و معلوم است که در این ازدواج کدام مرد است و کدام زن . به این شکل، پول درست حاکم بر علم می شد ، چون خود علم هدفش را ایجاد قدرت تعیین کرده بود نه کشف حقیقت، و برای ایجاد قدرت علم و عالم احتیاج به

يك فلسفه ای برای ملت ایتالیا درست کنید که اینها آماده برای انتخابات بشوند فوری در را بست و رفت! و حالا کی جرات دارد که فلسفه درست نکند؟!!

۱- پول

۲- گل سرخ

سرمایه داشت و خود به خود این تغییر مشرب او را در دامن سرمایه داری و بورژوازی انداخت. به صورت نازگری که ابزار دست سرمایه داری بود. این بود که علم در کنار پول و زور می توانست استقلال خودش را لااقل برای گروهی در جهان حفظ کند. و امروز حتی آن بچه از وقتی که می خواهد شروع به درس خواندن بکند از همان اول در اختیار سرمایه داری قرار می گیرد و درست مثل يك بچه یتیم و بی سرپرست غدایش را و زندگی را او می دهد برای اینکه بعد بتواند آنطوری که او می خواهد از او استفاده و بهره برداری کند.

ويك محقق کوچکترین دخالتی در علم ندارد بلکه وظیفه است که او را مجبور می کند تا آنچه را که به او سفارش داده اند کشف کند و بسازد درست مثل فلاسفه موسولینی (۱).

انسان امروز انتلکتوئل امروز که بدین شکل درمی آید که دیر بیدار می شود که بر اساس قالبهای سه قرن اخیر می اندیشد. در بالای سر خودش تك ستارهائی را می بیند که با علم بدین شکل بردگیش که الان بر جهان حاکم است در افتاده اند، با اومانیزم بدین معنی که انسان را در چارچوب مادیت خودش - آنچنانکه دیشب تشریح کردم - محبوس می کند در افتاده اند، با سیانتیسم به معنای بیطرفی علم و تبدیل علم به شكل يك ابزار دست قدرت و عدم تعهد علم در برابر سرنوشت و هدایت و آگاهی انسان. در افتاده اند. در نتیجه مبانی انتلکتوئل کنونی از سرتاسر ساقه متلاشی نشده، اما متزلزل شده به صورتی که این تك ستاره ها که کپرها و گالیله های زمان ما هستند همان سرنوشتی را دارند



که آنها در قلهء مخروط قرون وسطی داشتند، یعنی مبارزه با نظام حاکم بر انتلکوتل فعلی جهان امروز که روح جهان امروز را در ایجاد و گواهی دادن و خبر دادن از يك طلوع جدید در فردای انسان می سازد .

اینها چه کسانی هستند ؟ یکی یکی من اسم می برم تا آن مقداری که یادم هست و خواهش می کنم شما هم بنویسید به عنوان وظیفه ای که الان برای شناخت عمیق ترین حادثه ای که در اندیشهء امروز جهان پیدا شده است داریم . شناخت اینها به عنوان اساسی ترین مسالهء امروز و عصر ما برای ما ارزش دارد . بطور مخلوط می گویم چون در این فرصت نمی توانم تقسیم بندی کنم . و البته هر کدام از اینها را که می گویم دلیل این نیست که درست قبولشان دارم علامت اینست که اینها کسانی هستند که در این قلهء ما وراء طبقهء حاکم فعلی می اندیشند :

یکی "اوژن یونسکو" که خوشبختانه "کرکن" از او به فارسی ترجمه شده است . این يك انسان هنرمند و نویسندهء جامعه شناسی است که طور دیگر می اندیشد به شکل تازه می اندیشد و انسان تازه ای را می خواهد نشان دهد .

"رنه گون" دو تا کتاب اساسی دارد که یکی از آنها به نام "بحران وجدان اروپائی" اخیرا دارد ترجمه می شود و یکی از کتابهای بسیار خوب است و یکی از عصیانهای بزرگ علیه غرب کنونی است .

"الکسیس کارل" فیزیولوژیست بزرگی است که در طول مدت تحقیقاتش دو جایزه نوبل برده و این شاید بی نظیر باشد .

تحقیقاتش هم در رشته فیزیولوژی و انسان شناسی است. سه کتاب از او ترجمه شده یکی "انسان موجود ناشناخته" دیگری "راه و رسم زندگی" که اساس طرز تفکر فلسفی اش را بر اساس تحقیقات علمی جدیدش که برخلاف علم امروز است عنوان و مطرح کرده است و سومی هم رساله کوچکی است به نام "نیایش". رساله کوچگتری هم دارد به اسم "تاملات من در سفر لورد (۱)" که تاملات فکری و فلسفی و احساسی خودش را در آن نوشته و متمم مکتبش است. و بقول یکی از نویسندگان بزرگ هیچکس در بیست سال اخیر در اندیشه نسلی که نومی اندیشد به اندازه الکسیس کارل نفوذ نداشته است.

در مسائل اجتماعی (در همه ابعاد) "فرانتس فانون" و برای شناخت او یک جمله از قول سارتر می گویم که "بعد از انگلس هیچکس زوایای پنهان اجتماع را به اندازه فرانتس فانون موشکافانه کشف نکرده است".

البته این تضاد او است و بعد همین آقای سارتر یک سخنرانی در رستوران "موزل مان" کرد و گفت که ای اروپا این کتاب "مغضوبین زمین (۲)" که ما باشیم بمی است که یک آدم از دنیای سوم ساخته است، انسان دنیای سوم که حق نداشته است بدون اجازه ما بدون قانهای ما، صدای ما و بدون شعار ما حرف بزند، اما حالا ما ساکتیم و از حرف می زند، و چه حرفی! هموطنان خودش را در سراسر جهان سوم علیه ما می شوراند. این بمب را او ساخته

---

Ma contemplation sur Lord → ۱

Les Dames de la terre → ۲

نه  
و من از او گرفته ام تا آنرا در قلب پلید و ملوث و فاجعه آمیز و جنایتکارا  
قرن معاصر که این پاریس باشد منفجر کنم تا با نابودی این قلب،  
جهان آزادی خودش را و انسان، انسان بودن خویش را بدست  
آورد. این يك كتابش است و "انقلاب آفریقا" هم كتاب ديگری است  
که شامل مقالاتش بوده و هر دو هم ترجمه شده است. به هر حال  
آثارش را می توانید به انگلیسی و فرانسه بخوانید.

پرفسور شاندل که آدمی است چند بعدی. از يك طرف از  
مدارس اسلامی مغرب و شمال آفریقا درجه اجتهاد دارد و از  
طرف ديگر یکی از نویسندگان و متفکران برجسته قرن حاضر است و از  
رفقای آلبر کامو و سارتر و امثال اینها است. این مرد به خاطر  
اینکه زبان دوگانه دارد، به همان میزان که سخنش برای غرب  
مجهول و نامفهوم است برای شرق سنتی زبانش آنقدر نو است که  
مجهول می باشد، و برای آن گروهی که در جهان امروز دو فرهنگه  
می اندیشند يك انسان بسیار بزرگ و يك اندیشمند بسیار مثبت است  
و طرحتی نو در انداخته است. کتابهای پرفسور شاندل یکی  
"جامعه شناسی تقلید" است یکی "دلهره بودن" که کمی شباهت  
به حرفهای اگزیستانسیالیستها دارد اما يك اگزیستانسیالیسم شرقی.  
یکی "تکیه گاه ما کجا است" و ديگری "اصل عدم قطعیت در زندگی".  
اصل عدم قطعیت (۱) توی فکر انتلکچوئل حاکم بر قرون جدید نبود  
چون همه چیز برای او قطعی بود و بوسیله علم قطعیتش روشن  
می شد اما امروز کشف شده که در فیزیک و شیمی و علوم طبیعی اصلی  
به نام اصل عدم قطعیت وجود دارد و این خودش ضربه شدیدی  
بر پیکر سیانتیسم بود (۲).

۱- undetermination

۲- عواملی که باعث نابودی سیانتیسم شد غیر از اصل عدم قطعیت؛



یکی دیگر از این ستاره ها "عمر مولود" است متفکر بزرگ  
الجزایر.

دیگری "اینشتین" است. و یکی عمیق تر از اینشتین و به تصریح  
خود او "ماکس پلانک" می باشد. یکی "زوزونه دوکاسترو" است که  
بیش و کم او را می شناسیم، اما کمتر از آنچه که ما می شناسیم، ارزش  
دارد و البته شناختنش ارزش دارد.

یکی هم "کاتب یاسین" است. یکی "الیت" است در هنر و در  
نویسندگی و کسی است که حتی دشمنانش او را به عنوان بزرگترین  
نبوغ نویسندگی و تأثیر و نقد قبول دارند.

دیگری "عمر اوزگان" یا "عمر اوزقان" است (۱) و از کسانی است  
که در مسائل اجتماعی می اندیشند.

#### بقیه پاورقی صفحه قبل

یکی نسبت اینشتین است دیگری بیولوژیسم است سه دیگر تزد  
ماده است چهارمی شکست رسالت علم است به معنای اعم که  
از همه زودتر و بیشتر انسانها را بدین کرد و بالاخره عدم تکافوی  
نیاز انسان است بوسیله تمدنی که ساخته علم است و عصیان  
انسان علیه آن

۱- اگر در ضمن بدین اسمها بیندیشید می بینید که خیلی از آنها  
شرقی است و این نشان می دهد که جهان فردا جهانی است که  
ما شرقی ها در آن دخالت داریم برخلاف عصر جدید که همواره  
آدمهای بیگانه و اسیر و دست دوم آن بودیم دیگران ما را تعیین  
می کردند. در این طلوع فردا، اندیشه های آفریقائی و آسیائی  
است که دست اندر کار هستند. همان انداز اروپا است.

یکی دیگر از اینها برعکس آنچه که در ذهن می آید "سارتر" است البته نه به عنوان کسی که کاملاً جزء این ستاره‌هاست بلکه به عنوان کسی که در طبقه حاکم خودش طبقه انتلکوتل خودش بیک شورش و عصیان و به یک نفی انتلکوتل دست زده است.

از سارتر مهمتر "هایدگر" است که عمیق‌تر از سارتر می باشد . و از این هایدگر مهمتر از نظر تازه بودن اندیشه اش نه بدین عنوان که فرد تازه‌ای است که دوره تازه‌ای را عنوان می کند "یاسپرس" است که معاصر است . متأسفانه چون وقت نیست بقیه اش را برای بعد می گذارم .

چند کتاب هم نام می برم: یکی "تشنگی و گشنگی" است که خیلی مهم است و خوشبختانه به فارسی ترجمه شده دیگر کتاب "سرنوشت بشر" است که بوسیله آقای انتظام ترجمه شد که ترجمه بدی است ولی کتاب بسیار خوبی است و از "مسیح باز مصلوب" در حدی می توان نام برد .

اینها را که من می گویم به خاطر اینست که روشنفکر کسی نیست که توی جامعه اش منتظر باشد که هرچه برایش ترجمه کردند ، منتشر کردند و در ویتترین ها گذاشتند ، همانها را بخواند و عقیده اش بشود . اگر این جور باشد ، روشنفکر آدم بلامتلفی است که هرچه بخواهند بشود او خودش می شود . چنانکه الان همینطور است . در صورتیکه روشنفکر کسی است که دیواره های محدود و معین پنده محیط فکریش را می شکند و از همه جا طعمه خودش را آزادانه می جوید با دانستن زبان با تحقیق و با اندیشه ، بسیاری از اینها را می بینیم که اصلاً شناخته شده نیستند ولی باید آنها را بشناسیم اینها از اساسی ترین ابعاد امروز جهان هستند .

در مجموعه اینها این خصوصیات وجود دارد. از نظر انسانی  
 نظر همه اینها برخلاف ماتریالیسم و ناتورالیسم قرن نوزدهم تجلی  
 عظمت خدائی و متافیزیکی انسان است و با اینکه در میان اینها حتی  
 کسانی هستند که به متافیزیک و به خدا عقیده ندارند ولی  
 بدین عقیده دارند که انسان یک موجود ماوراء طبیعی و ماوراء  
 مادی است حتی سارتر.

یکی دیگر از عقاید مشترک اینها اینست که رسالت علم در ساختن  
 انسان ایدآلی که باید باشد به شکست منجر شده و آنچه که  
 امروز علم یا بورژوازی یا فلسفه مادی در دنیا ساخته چیز نیست  
 که هر چند انسان را در آن برخوردار، اما مسخ می کند. و یکی دیگر  
 نفی نظام حاکم بر زندگی و فلسفه وجود انسان و فلسفه زندگی انسان  
 و رسالت و مسؤولیتی است که سیانتیسم به عهده علم گذاشت و نفی  
 اصالت منطق عقلی است یعنی شورش علیه دکارت و کانت که پیغمبر  
 سه قرن اخیر و بنیانگذار طرز تفکر قرون جدیدند و فرانسویس بیکن  
 و راجرز بیکن که بیانیگذار منطق تحقیقی علم امروزند. همچنین بازگشت  
 علم است از قدرت طلبی انحصاری به حقیقت جوئی و هدایت انسانی  
 یعنی بازی کردن نقش پیامبرانه بوسیله علم. دیگر وجه مشترک اینها  
 اینست که شعار انتلکوتل حاکم بر قرون جدید را تغییر دادند که  
 به جای اینکه انسان مقتدر بسازیم فراموش نکنیم که باید انسان  
 خوب بسازیم. دیگر اینکه زندگی انسان بر اساس اصالت سه پایه  
 "واقعیت"، "زیبائی" و "خیر" قرار دارد واقعیت بوسیله  
 علم، خیر پایگاه اخلاق و زیبائی زیربنای هنر در صورتیکه علم  
 به شکل فعلیش فقط "واقعیت" را به ما نشان می دهد.

از نظر فیزیک جدید سخن ماکس پلانک (۱) را به عنوان تنها  
 ۱- ماکس پلانک کسی است که اینشتین در باره اش می گوید



کسی که بیش از همه می تواند در باره فیزیک معاصر سخن بگوید  
تکرار می کنم و پیش از او سخن اینستین را که می گوید : هرکسی که  
بمحیرت عرفانی در جهان دچار نشود هرگز به کشف حقیقتی در  
عالم فیزیک موفق نخواهد شد و در جای دیگر می گوید : میان دو  
اصلی که " ماده خشت اول بنای عالم است " و " انرژی خشت  
اول است " من یک حقیقت " نمی دانم چه " گریزان از دست فیزیک  
را می جویم به عنوان یک وجود مجهول ، که گاه در شکل ماده و گاه  
در شکل انرژی تجلی می کند ، اما خودش برای فیزیک همواره مجهول  
خواهد ماند و من دوست دارم که آنرا خدا بنامم .

و ماکس پلانک می گوید : کپلر خالق علم فیزیک است و یکی دیگر  
را هم اسم می برد (۱) که این باهوشتر و فیزیکدان تر از کپلر بود .  
کپلر ایمان داشت که جهان ساخته یک اراده ای است که خود آگاه  
و با شعور و با عقل بر همه هستی حکومت می کند و جهان فیزیک ،  
جهان زنده صاحب شعور و صاحب اراده است اما آن دیگری که  
فیزیکدان هم بود ، دانشمند هم بود ، دانشمند تر از کپلر هم بود ،  
چنین ایمانی به عالم نداشت و عالم را توده منظمی از عناصر می دانست .  
این بود که آن آقائی که ایمان نداشت فقط چند کشف جزئی در  
فیزیک کرد ، مثل تاثیر اشعه ایکس بر دم موش مثلاً ، و نتایجی بدست  
آورد ، اما کپلر که از نظر هوش از او کمتر بود خالق علم فیزیک  
مدرن شد .

آقائی آمده و به من می گوید که بر کتاب " علم به کجا می رود "  
از ماکس پلانک مقدمه ای بنویس و من خنده ام می گیرد که گوئی  
از من میخواهد با شعری آفتاب را به مردم نشان دهم .  
۱- در کتاب " علم به کجا می رود " ترجمه آقای آرام بخوانید .

و بعد ماکس پلانک این جمله را می گوید: "بر سر در معبد علم نوشته شده است که هر کس ایمان ندارد، بدینجا وارد نشود." و من این نتیجه را می خواهم بگیرم که اینها جمله ها و سخنانی است که فقط در این بیست سی سال اخیر می توانسته وجود داشته باشد. هر چند بین علماء و روحانیون همیشه از این سخنان رد و بدل میشده اما در قرن هجدهم و نوزدهم يك عالم بزرگ نمی توانسته چنین سخنی را بگوید.

اینست که می گویم اینها برخلاف انتلیکوتل سیانتیست حاکم بر جهان در قرون جدید سخن می گویند. "کلود برنارد" دانشمند بزرگ قرن نوزدهم وقتی برای اولین بار چربی را کشف کرد گفت "من خدا را پیدا کردم روح را پیدا کردم عمه حقایق انسان را پیدا کردم و آن هم در چربی است." راز انسان چیست "را با تحقیق تازه ای که در بار چربی کرده و فرمولش را بدست آورده به بشریت می دهد! من وقتی عکس خودش را نگاه کردم دیدم حق دارد. برای اینکه واقعا از چربی است! و بعد با کبکبه و دبدبه گفت که "اگر روح را و خدا را من در زیر چاقوی جراحی ام لمس نکنم به آن معتقد نمی شوم". انتلیکوتل ترون جدید این جور حرف می زند و الکسیس کارل فیزیولوژیستی که با پیوند زدن رگها و سی و پنج سال زنده نگهداشتن قلب يك جوجه در خارج از بدن و جایزه نوبل برده می گوید:

نیایش کردن، عشق ورزیدن و پرستیدن همچون غذا خوردن یکی از نیازهای اساسی است که از عمق فطرت انسان سر می زند. پرستیدن، عشق ورزیدن و نیایش کردن روح را عمواره در يك حرکت تکاملی برای جذب شدن از زمین به طرف آن کانون مرموز بقیه در صفحه ۱۵۵

# نخبندان

م . رهرو

نفس میکوبدم هر دم ، لگد یا مشت بر سینه ،

— چنان زندانیِ عصیانی از جان ستوهی ،

بر در و دیوار —

چه میخواهد نفس؟ آزادی از این حبس ،

— این سینه —

که از این تنگنای اختناق سینه ، دلتنگ است ،

و میکوشد ،

که از یک پنجره ، یک شیشه ، یک روزن ،

— زهر راهی که باشد —

خوشتن را افکند بیرون .

\* \* \*

تو گویی هیچ آگه نیست ،

که دنیای بیرون سینه ،

— ویژه در این عصر —

بسی تاریک تر ، بی آسمان تر ، بی افق تر ،

جامد و یخزاتر ،

از گرمگاه سینه می باشد ،

که گرد در سینه چیزی نیست ، يك دل هست ،

گرمی هست ،

شوری هست ،

فریاد است ،

و از فریاد سرشار است ،

ندیده ست و نمیداند ،

که در هر گام این سرمای یخبندان این یلدا ،

هزاران پیکر فریاد های گرم ،

در گام نخستین شان ،

دم دروازه لب ،

در کنار برج و باروی زیان ،

بی جان ، کبود و تیره افتاده ند ،

و از سرما غریبانه ، بحالی زار ، خشکیده ند

\* \* \*

مبادا ای نفس مأیوس گری  
وراه تیره برگشت برگیری

نه جانم این سخنها گفتم  
تا خوب آگاهت کنم از راه

-وهم از چاه-

که تا آگاهانه برداری تو هر گاهی که بگذاری

مشو خامش ممان از جوش

که بی شك آنقدر باید نفس زد داد زد فریاد زد

-دائم-

که هر گوش کری هم باخبر از داد ما گردد

اگر هر چند دشمن پشته ها از کشته می سازد



که راه بازگشتی نیست  
رهائی را - بدون جنگ - امیدی نیست  
که پلها جملگی در پشت سر ویران نمودستیم  
و تنها راه در پیش است  
- اما غرق در دشمن -

که یا باید شوی پیروز  
یا او میشود پیروز

\* \* \*

نفس دیگر بجان آمد  
و میکود ز عصیان شست و هر دم  
میجود از خشم دندانها  
و اما من بمی شادم از این خشم و از این عصیان  
که هر کس چون بجان آمد ز جان بگذشت  
و راه جنگ آغازید!

---

... باید از درون مردم و برای مردم جوشید  
تا به همراه مردم راهی برای مردم باز کرد .  
هر که در این راه است در راه خدا است که  
صراطی است مستقیم .

از مقاله " صراط مستقیم"  
مکتب مبارز شماره ۱۴

# واحد شایسته

بحثی را که خواننده پیشروی دارد، راجع است به چند مسئله اساسی که بطور آزاد مورد گفتگو قرار گرفته است. نظرات و توضیحات و تبیینات با عنایت به اصول پایه اسلام و روش شناخت بر پایه توحید - تا جایی که بحث آزاد امکان میداده است - و با استفاده از کارها و مطالعات بانوئی پژوهشگر، اظهار و بیان شده اند. گفتن ندارد که شرکت کنندگان در بحث نیز در عدايت بحث و تصحيح و تنقيح مطالب شرکت فعال داشته اند.

گفت و شنودها را که بر نوار ضبط شده بود تنی چند از خواهران و برادران دانشجوی حقیقت طلب نوشته کردند و نوشته را دانشجویی اهل تحقیق که خود در بحث شرکت داشت در حدی که زبان را همان زبان بحث و گفتگو نگاهدارد، اصلاح و بصورت حاضر در آورد.

تذکار این نکته فیز ضرور است که از رمضان ۱۳۹۰ زمان انجام این بحث تا امروز ماه رمضان ۱۳۹۳، کار تحقیق در زمینه جامعه شناسی خانواده بسی پیشرفته است و در صورت یاری توفیق الهی حاصل کار در کتابی جمع و تنظیم خواهد شد. بر خواننده است که نظرها، انتقادها که دارد و اطلاعات و داده هائی را که باین امر راجع است، در اختیار گذارد و در اینکار مهم شرکت فعال کند.

## واحد شایسته

طرح مسأله - یکی از بحث‌ها و مسائل دنیای امروز ما اینست که آیا خانواده کاوگاه از خود بیگانه شدن است؟ و بعبارت کلی تر روابط خانوادگی از نوع روابطی است که انسان را از خود بیگانه میکند و بنابراین آزادی انسان و در نتیجه آزادی اجتماع در گرو حذف این رابطه هاست، یا اینکه، خیر، خانواده کانون از خود بیگانه شدن انسان نیست، بل کوششی است که انسان می کند برای ایجاد نوعی تعادل میان فشار و تزلزل منزلت که در اجتماع بدان گرفتار است، سعی میکند از خانواده قوه تعادل کننده‌ی در برابر فشار و زور و قدرت مطلقه ایجاد کند؟ نیزه در رابطه با این مسأله، ناگزیر از پاسخ جوئی بدین نکته خواهیم بود که خانواده در اجتماع بشری امروز عملاً چه نقشی دارد؟ که رابطه زن و مرد با نتایج این رابطه یعنی فرزندان و رابطه این سه با ساخت جامعه چگونه است؟ که اسلام از خانواده چه برداشتی دارد و برای آن چه وظائفی قائل است؟ و آیا بین الگوی اسلامی خانواده و خانواده های جوامع اسلامی انطباقی، رابطه و اقلاً تشابهی هست یا نه؟ بنابراین الف - خانواده اسلامی در نظر و عمل:

### ۱- الگوی اسلامی خانواده -

اسلام بمنظور قابل اجراء کردن و بکوسی نشاندن نظامی که بشیریت ارائه داده است، کوشیده تا به هر مجموعه حقوقی الگویی ضمیمه سازد. نخستین و مشخص ترین الگوی اسلامی خانواده که حتی از الگوی خانوادگی خود حضرت محمد (ص) که پیامبر است قابل توجه تر است، خانواده حضرت علی (ع) است، زیرا که در طرف سازنده و تشکیل دهنده جامعه اخیر هر دو معصومند، در حالیکه در خانواده پیغمبر (ص) فقط یک

طرف معصوم بود . اینک ، بررسی این الگوی برجسته‌ای که اسلام ارائه داشته است ، میسر ازیم تا روشن کنیم که خانواده چه وظایف و چه معنی و چه مفهومی داشته است .

#### ۴- مفهوم خانواده در اسلام -

خانواده در اسلام بمنظور حفظ اجتماع و یا ادامه نسل تشکیل نمیشود و این هر دو از نتایج قهری تشکیل خانواده است . تشکیل خانواده اسلامی جزئی از سازمان دینی عمومی مبارزه انسان برای وصول بتوحید است . هدف اصلی این بنیاد ، پیشبرد مبارزه اسلامی است . تشکیل خانواده در اسلام برای علی کردن نظام اسلامی است و خانواده اسلامی جزئی است از حکومت اسلامی . در حقیقت خانواده را میتوان جامعه‌ای کوچک تلقی نمود و اسلام را در آن پیاده کرد . آنرا از روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که مایه اسارت زن و مرد هر دو است آزاد کرد و خانواده علی خانواده الگو است . بهمین جهت است که در خانواده های مسلمان ، - ولو اینکه الگو را درست نیز نشانند ، در عمل تا حدی پیروی می کنند . در این خانواده ها به خلاف خانواده های غربی ، ایجاد عشق در خانواده فرا گرد و جریانی دارد که با ازدواج شروع می شود ، یعنی با توحید در هدف . تمایل جنسی تنها سرچشمه عشق نیست ، علائق و عواطف در هدف جای خود را می یابند ، و در حرکت ، در مبارزه علائق و همفکریها بوجود میآید و طبیعتاً ایجاد چنین علائق و چنین همفکریهایی ، روابطی عاطفی بدنیال میآورد که ناگسستنی است . خانواده اسلامی جائیست که انسان خودش را در آن میسازد و همزمان با باز آفرینی خود میکوشد که متقابلاً شریک خود را ، یعنی جامعه خود را بسازد ، پس اسلام همانطوریکه تلاش برای ایجاد نخستین جامعه ارزیاب و منتقد را در مقیاس جهان فراموش نمیکند ، در مقیاس فرد و خانواده هم آنرا از یاد نمیبرد و بدینجهت است که میگوئیم خانواده اسلامی برای ادامه گذشته و ساختن آینده بر اساس الگوی گذشته نیست ، بل واحدی است و جامعه ایست کوچک که با فعالیت خود در جهت آن هدف نهائی و منظور غائی که بازگشت بخدا



باشد و بجامعه بزرگتر حرکتی در جهت هدف می دهد . حال آنکه اگر بر اساس این نظر ، خانواده علی (ع) بنگریم ، بروشنی اندر مییابیم که این خانواده در تمام تاریخ بشر بینظیر است ، واحدی است امام و پیشاهنگ و بصفت دوام الگو است ، یک خانواده پیشرو و آزاد و آزاد کننده است ، یک عضو در این خانواده نیست که بیطرف یا بیکاره باشد و تمام افراد آن برای هدفی تربیت شده اند که عبارت باشد از جهانی کردن اسلام و تأمین حرکت عمومی بشر در سایه نظام اسلامی به توحید . بنابراین ، مهم ترین وظیفه خانواده نقش سازندگی و امامت آنست ؛ تربیت انسان آزاد و مجاهد ، تشکیل خانواده اسلامی محض تقلیل دادن ضایعات است ، انبوه عظیم انسان هایی اسیر جهل و اسیر ذهن مطلق تراش و ... محصول خانواده های دیروزی و امروزی هستند .

اسلام روابط خویشاوندی و خانوادگی موجود را که یکی از امور مستمر است و خانواده در حقیقت محل گره خوردن قدرتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است ، از رسمیت می اندازد . خانواده در رابطه با هدف و عقیده تشکیل می شود ، در خدمت هدف است و بدین ترتیب آن حالت از خود بیگانگی و بازماندن انسان از هدف را ، بمناسبت وابستگیهای خونی و غیر خونی و ایلی و خاندانی و اقتصادی و ... را ، میسترد . اهمیت این امر زمانی روشن میشود که می بینیم در جوامع عربی ، بویژه در سالهای اخیر شیوه جانبداری عشیرتی و ایلی بصورتی بحرانی ، بمراحل حد رسیده است ؛ تا آنجائیکه عضوی از یک عشیره ، ولو اینکه از عقاید اسلامی دور نباشد ، وقتیکه رئیس قبیله چنین میگوید یا بزرگ عشیره چنان میخواهد ، بلافاصله فرمان صادره را اجرا میکند ، بی اینکه توجه کند که این عمل او با اسلام منطبق است یا نه ؛ پس مفهوم اسلامی خانواده در واقع از سوئی انقلابی نیز در این روابط محسوب میشود ، چه خانواده در نظام اسلامی مفهوم نمییابد ، مگر بعد از وحدت عقیده و بر اساس عقیده و این وحدت وقتی کامل می شود که خانواده از روابط غیر اسلامی آزاد می شود .

بدینجهت است که گفتیم خانواده علمی یگانه و عالیتین الگوئی است که برای سنجش در اختیار داریم و ببینیم آیا این الگو که نمونه کامل و منطبق اسلامی خانواده است قابل پیروی است یا نه؟ و اگر پیروی شد چه نتایجی به بار میآورد .

### ۳- خانواده ، کهن ترین بنیاد اجتماعی -

قبل از هجوم فرهنگ غربی و ایجاد مدارس جدید و غیره ، خانواده در عین حال که قدیم ترین تأسیس اجتماعی و بهتر بگوئیم بنیاد پایه اجتماعی بود ، بخش عمده و وظائف بنیاد های دیگر را هم بر عهده داشت ، چه بعلمت و وظیفه تربیتی که داشت ، نقش بنیاد تربیتی و مدرسه را ایفا میکرد ، وظیفه تأسیس ارزشی داشت ، یعنی انتقال دهنده ارزشهای جامعه بود به نسل بعد ، وظیفه اقتصادی داشت چه تشکیل خانواده بمعنای تالیف سرمایه و فعالیت اقتصادی نیز بوده و هست . وظیفه اجتماعی داشت ، چه بخش مهم روابط اجتماعی از طریق خانواده استقرار داشت و دارد ، وظیفه خود را داشت بعنوان خانواده و حتی وظیفه حکومتی هم داشت ، زیرا نه تنها عضویت در خانواده های جای انسان را در سلسله مراتب حکومتی تعیین میکرد ، بلکه خود این خانواده انسانرا آماده میکرد برای زیستن در همان نظم حکومتی و زیر همان دستگاه حاکم و اینست آن جنبه ای که باید بر آن بیشتر تأکید کرد ، نقش خانواده در از خود بیگانه کردن انسان ، بس مهم است ، چه خانواده است که انسانرا آماده میکند برای پذیرش نظمی که حاکم بر اوست و در واقع انسانرا اسیر و ذلیل آن رژیم میکند ، در حالیکه تشکیل خانواده اسلامی برای آزاد کردن ، برای عبور از نظام ظالمانه موجود به نظام اسلامی است . برای ادامه گذشته نیست ، برای مشی توحید است . برای حرکت به سوی مرز آزادی مطلق است ، که خدا باشد ، خانواده یکی از مجموع اسباب تنظیم و تسریع این حرکت است .

### ۴- تضمینات اسلام برای آنکه خانواده مشی آزادی کند -

اینک میبرد ازیم باینکه ، اسلام چه تضمیناتی قرار داده است برای اینکه

خانواده بتواند این حرکت را بکند و واقعاً بصورت محیطی باشد که انسان در آن مشق و مشی آزادی کند .

#### ۱/ ۴ - تنظیم رابطه تن با تن در مشی آزادی

در چهار چوب نظام اسلامی ، یکی از مهمترین مسائلی که خانواده فقط با حل آن ، یارای ادامه وظیفه آزاد کنندگی خود را خواهد داشت ، تنظیم رابطه تن با تن است . بنای اسلام و نقش خانواده در نظام اسلامی بر اینست که رابطه جنسی را در حد طبیعت نگهدارد و از خود بیگانه شدن انسان را از طریق این رابطه ، مانع شود . بدن انسان بمنظور تأمین حیات مادی احتیاج بقذا دارد و طبیعتی یکی از عوارض این تغذیه بسر انگیزه شدن نیازهای دیگری است و تأمین این نیازها روابطی را ایجاد میکند ؛ نظر اسلام بر اینست که این روابط باید در حد طبیعت بماند و اگر از این حد خارج شد ، در مجموع روابط انسان با انسان ، اعم از سیاسی و اقتصادی و حتی خلاقیت ذهن و اندیشه و جهت یابی این خلاقیت که مهمترین قسمت مسأله است ، اثر خواهد گذاشت و از این راه مجموع روابط اجتماعات بشری را تحت تأثیر قرار خواهد داد . اسلام بمنظور نگهداشتن روابط جنسی ، در حد طبیعت ، سعی میکند در خارج از چهار دیواری خانواده " رابطه تن با تن " را حذف کند . در خارج از چهار دیواری خانه ، رابطه ای که میتواند در میان زن و مرد بیگانه از هم ، برقرار باشد ، رابطه کار و فعالیت و رابطه عقیدتی و فکری است و این با روابطی که در جوامع سرمایه داری و غیر سرمایه داری برقرار است ، بنیاداً متفاوت است . طبیعی است که در خانواده هائیکه بیرون از آنها رابطه تن با تن و جو " سکس " وجود ندارد ، تنظیم روابط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی تحت تأثیر این جو قرار نمی گیرد ، رابطه تن با تن که امروز بیشتر از گذشته از عوامل اصلی نظام کنونی تولید و مصرف است ، وقتی از بین برود ، خانواده سازمان دهند مصرف می شود و مصرف با نیازهای حقیقی انسان منطبق میشود .

هدف اقتصاد بی نیاز کردن انسان است از نیاز و نه نیاز تراشی. بدینقرار اقتصاد از نظر اسلام، دانش آزاد کردن و بی نیاز کردن انسان است از نیازهای حقیقی و واقعی. در تعاریف کلاسیک، اقتصاد عبارتست از: علم ایجاد تعادل میان عرضه و تقاضا و میان وسایل پرداخت و حجم معاملات، تنظیم روابط در مقیاس بین المللی، یا علم تنظیم امر نادر از باب اینکه مایحتاج انسانی ندارند و ما در اقتصاد وفور نیستیم، قوانینی که بر حسب آن این مایحتاج نادر باید توزیع شود موضوع علم اقتصاد است و بسیاری تعاریف دیگر. اما، چنانکه از تعریف اسلامی اقتصاد برمیآید، مراد از اقتصاد در اسلام اینست که انسان در مرحله اقتصاد قدرت نماند. منابع طبیعی را چنان مورد استفاده قرار دهد که زمان بزمان مواد مورد احتیاج بیشتر در دسترس بشر قرار گیرد. در حقیقت توانائی رسیدن باقتصاد وفور، و اسلام وظیفه و در عهده خود دیده است که قوای انسانی و منابع طبیعی را برای وصول باین هدف بسیج و انسان را بی نیاز کند، تا بتواند قدرت و خلافت خود را در زمینه پیشرفت بطرف کامل کردن آزادی های خویش بکار اندازد.

حاصل گذشتن خانواده از مرحله ای به مرحله ای دیگر گرچه در پدر و مادر نیز ظاهر میکند، اما بطور عمد در فرزند ان باید دیده شود و بدیترتیب است که با بعرضه رسیدن نسلی جدید در یک جامعه میتوان بلافاصله متوجه شد که آیا آن جامعه از یک مرحله به مرحله دیگر گذشته است یا نه؟ ادامه گذشته است یا نه؟ و یا اصلا پدید آمده بکلی تازه ایست؟

از جمله جامعه های زیر سلطه امروزی حامل روابط کهن اسارت آور در شکل تازقی هستند که زاده سلطه خارجی و بیگانه از محیط خود میباشند. باری اسلام با تحدید رابطه تن با تن بچهار دیواری خانواده، کوشیده است سکس را بعنوان متاع و عنصر مهم روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی از بین ببرد و انسان را از عرضه کردن یا عرضه شدن بعنوان سکس باز رهد. بسیاری دیگر، منجمله افلاطون - که ظاهر گ پایه گذار



قضیه است؛ گمان میکردند که حل این مسأله در گرو اشتراکی کردن زن است؛ البته معنائی که از اشتراکی کردن زن در ذهن افلاطون بود بکلی از معانی جدید، که حذف خانواده را منظور دارند، مجزا و مستقل است. افلاطون زن را در ردیف اشیا، بحساب میآورد و قائل به اشتراکی شدن اشیا بود، اما بدین نکته توجه نکرد یا بفکرش نرسید که اگر زن شیئی باشد، از آنجائیکه شیئی نمیتواند مری مرد که غیر شیئی است، باشد، محصول برخورد زن و مرد، چیزی جز شیئی نخواهد بود (\*). خط فکری افلاطون در مورد زن، هنوز حاکم بر جوامع غرب امروز است. یعنی غربیان گرچه گفتار افلاطون را بر زبان نمیآوردند، اما در عمل زن را بدل به شیئی کرده اند و آنچه را که افلاطون موفق بانجامش در مدینه فاضله نشد، غرب در معجونی بنام خانواده موفق با اجرا و انجام شد. معجونی که وظیفه و کارگزاری اساسش تبدیل زن است به عنصر واسطه در روابط اجتماعی خانواده که باید تمایل جنسی را در حد طبیعت نگاه میداشت، خود وسیله ای شده است برای مهمترین از خود بیگانگیهای انسان که عبارت باشد از عرضه کردن یا عرضه شدن بعنوان "شیئی جنسی". طبیعتاً ما بعنوان مسلمان با این شکل خانواده و با تمام روابط اجتماعی و اقتصادی حاصل از آن مخالفیم و نمیتوانیم هم موافق باشیم، زیرا نمیتوانیم که نظریات مختلفی که دیگران در باره نقش زن و وظیفه خانواده در اجتماع داده اند و آنچه که غرب بدان عمل کرده است و میکند، نه تنها به مبارزه آزاد بیخشان انسان سودی نرسانده، بل خود عاملی شده است که انسان را از آنچه هم که هست بیگانتر می سازد. در چنین دورانی، رسالت اسلام خیلی جا دارتر از گذشته است، یعنی اگر اسلام بعنوان یک نظام، با مبانی فکریش، با خط و ربط و تمام تأسیس هائی که بوجود آورده است بصورت یک مجموعه هماهنگ و پویا عرضه شود، قابلیت پذیرش روز بروز فزونیتر از گذشته خواهد بود.

(\*) بیجهت نیست که علامه اقبال لاهوری می گوید:

راهب دیرینه افلاطون حکیم از گروه گوسفندان قدیم.

کار بجائی رسیده است که میبینیم آدمی تنها يك بعد برایش مانده و آن بعد "سكس" است و سكس بعنوان ابزار اقتصاد و مصرف، جنون سكس و جنون مصرف يك يگر را متقابلاً ايجاب می کنند .

۴/۲ - حذف تأثیر عامل ثروت در ايجاد خانواده -

يکي ديگر از تضمينات مهم اسلام برای اينکه جامعه بتواند وظائف اصلی خودش را که سازمان دادن بحرکت خود است، انجام دهد حذف عامل ثروت، بعنوان عامل تعيين کننده در ايجاد رابطه زناشویی است. امروزه، يکي از ابتلائات بزرگ بشر همین تأثیر امر اقتصادی در ايجاد خانواده است و بهمين دليل هم يکي از عوامل از خود بيگانگی انسان امروز، خانواده های عصر ما است چه چنين خانواده هایی نه تنها خود معلول از خود بيگانگی هستند، بلکه، علت ادامه از خود بيگانگی انسان و جامعه نیز بوده و هستند. محامل ثروت به دو عنوان در ازدواج دخالت می کند يکي بعنوان ايجاد رابطه ثروت با ثروت از طريق ازدواج که هدف آن يا دست يابی به ثروت زن يا برخورداری از موقعيت اقتصادی مرد يا حفظ و افزايش ثروت در خانواده و يا ايجاد موقعيت برای بقرت رسيدن است، و ديگری بعنوان روابط مالی زن و شوهر در خانواده، بعنوان اول ازدواج از دير زمان تا امروز نقش عمده ايجاد رابطه با ثروت يا امکان ثروت اندوژی دارد و البته مورد موافقت اسلام نیست. اما رابطه مالی زن و شوهر، در عين اينکه اصل اسلامی ایست که هر کس مالک کار و دست آورد کار خویش است، تشريع در رابطه با خانواده و بقصد افزايش امکانات خانواده در ایفای نقش خویش انجام گرفته است. تشريع اسلامی خانواده را يك واحد تلقی و برای زن و مرد در رابطه با اين مجموعه توحيد و در رابطه با هدف و مقصود از تشکيل آن وضع حقوق و تکالیف کرده است. البته اسلام تضمیناتی برای زن و تضمیناتی برای مرد مقرر داشته است، زیرا بدین نکه توجه کرده است که اگر جامعه ای که تشکيل میشود، نتوانست بخوبی از عهده انجام وظیفه ای که

بر عهده دارد، یعنی آزاد کردن انسان و به پیش بردن وی، برآید، باید راهی برای جدائی زن و مرد و باصطلاح انحلال این جامعه موجود باشد تا اعضای آن بتوانند، دوباره، وظائف خود را با ایجاد جامعه های جدیدی بجای رسانند.

تنظیم روابط مالی در خانواده یکی از ابتکارات مهم اسلام است هدف بودجه خانوادگی در اسلام جدا و غیر از هدف بودجه جامعه اسلامی نیست هدف بودجه جامعه اسلامی عبارتست از: ایجاد تسهیلا لازم و کافی برای اینکه جامعه در فعالیتهای خود شنه تنهاد نماند بلکه در حال پیشرفت و நடشتن از يك مرحله بمرحله تدامل یافته تری باشد. در بودجه خانواده اسلامی، سهم و حصه جدا کردن معنی و مفهوم و جائی ندارد، يك صندوق بیشتر وجود ندارد و آن صندوق خانواده است و يك مال بیشتر موجود نیست و آن مال جمع است. نگارنده بعد از اینکه از لحاظ نظری بدین نكه رسیدم، برساله های مراجع شیعه مراجعه کردم و دیدم که در آنها مطلبی راجع بدین نكه نیست. مسأله را اینطور طرح کردم که اگر زمانی این جامعه کوچک اسلامی - خانواده - منحل شد، مال خانواده به چه کسی تعلق میگیرد؟ مثلا اگر زنی و مردی بعد از شصت سال زندگی مشترک، وقتی میخواهند از هم جدا شوند، اگر مرد مدعی شد که آنچه که دارند مال اوست و زن از خانه پدر چیزی با خود نیاورده است و یا حتی اگر آنچه را که زن از خانه پدر آورده بوده، بوی باز پس دهد و او را روانه سازد، تکلیف این بانوی شصت ساله چیست؟ چه باید بکند؟ و چه کسی حافظ زندگی او خواهد بود؟ البته ممکنست، جواب داده شود یا حداقل بذهن خطور کند، که در چنین صورتی، حاکم شرع در حکومت اسلامی، عهده دار نگهداری و مراقبت وضع او خواهد بود. اما، حکومت اسلامی وظائف بسیار مهم و عده ای دارد که اهم آن ها تنظیم حرکت آزادی بخش و آزاد ساز جامعه است و نه عهده داری عواقب هوسبازیهای فلان مرد که از زن خودش خسته شده است، حکومت اسلامی نمیتواند بیت المال را در چنین راهبائی خرج کند و عواقب چنین حوادثی را باید خود مرد تحمل کند. بحث



در مجموع این سوال ها و جوابهای مختلفی که بدان ها داده میشد ، منجر به سؤال از آقای خمینی شد ، سؤال مبنی بر این بود که آیا وقتی مردی همسرش را طلاق میدهد ، همسر وی میتواند ادعا کند که کاری که در خانه آن مرد انجام داده است و منجر به فراهم شدن ثروتی گشته ، تبرعی نبوده است و طلب اجرت المثل کار زمانی را که در خانه او بوده و کاری را که کرده است بنماید ؟ ایشان جواب دادند که بلی میتواند \* و حق دارد . پس می بینیم که مال آنچه موضوعیتی در دید اسلامی ندارد که بگوئیم هدف از تشکیل خانواده انداختن ثروت و یا باصطلاح فرنگیان ایجاد کارگاه اقتصادی است . در مورد مال و ثروت اگر هم مواردی در نظر گرفته شده است صرفاً جنبه ضمانت اجرائی دارد ، از باب اینکه اگر راهی برای ادامه جامعه خانواده نماند و یا نتوانست وظائفش را انجام دهد و خواست فحل شود ، عواقب انحلال آن دامن گیر جامعه کلی که این انجلال در آن صورت مییابد ، نشود .

آن جامعه ایده آل را که دیگران برای رسیدن بدان زور میزنند و ادعا میکنند که در آن کسی مالک چیزی نخواهد بود و مال از آن جمع خواهد بود ، اسلام اجرا میکند و قدم به قدم جامعه اسلامی را در مشی رسیدن به آن پیش میرود . در این مشی ، فرد موضوع اصلی حقوق نیست ، بلکه جمع است که چنین موضوعیتی را دارد . اما چون اسلام نظام اندیشیده ایست ، نمیتواند در چهارده قرن پیش مطلبی را طرح کند که نه تنها امروز

(\*) البته این جواب به خط و مهر ایشان هنوز بدست ما نرسیده است ، و سؤال بواسطه انجام گرفته و جواب نیز از طریق واسطه رسیده است آنچه در اینجا گفتنی است اینست که باید مسائل اساسی دوران ما که مسائل همه دوران هاست طرح و حل گردد . بنابراین تمامی این قسمت از آنجا که حاکم شرع چرا باید عواقب تصمیمات یکطرفه فرد را بر عهده بگیرد و چرا نباید زن / از کاریکه در خانواده انجام داده است لااقل بقدر اجرت المثل کار خود ببرد ، سؤال است و جواب میطلبند .



بلکه در دهها سال آینده هم شاید از قوه به فعل نیاید . ناگزیر بشر را قدم به قدم آماده این حرکت میکند . اما در بررسی الگوی خانواده اسلامی با مراجعه به سیره خاندان رسالت (ع) دیده نمیشود که حتی در یک مورد جزئی هم که شده باشد ، فاطمه (ع) یا علی (ع) بر سر اینکسـه مالی به این یا بدان تعلق دارد ، بحث و گفتگو کرده باشند .

سوآلی که در این مقام ممکنست مطرح شود ، اینست که آیا اسلام با قرار دادن نفقه در عهده مرد و معاف کردن زن از آن ، سلطهای را از برای مرد شناخته است ؟ پاسخ اینکه : نه ، و عکس آن صحیح است ، واقعیت عینی میگوید که زن شیئ طلقی میشود ، ارث که نمیبرد ، هیچ مثل مال به ارث برده میشود ، از لحاظ مالی مرد میتوانسته است هر وقت اراده کرد او را حتی از لحاظ خور و خواب هم در مضیقه بگذارد ، هنوز نیز چنین است . بنابراین تا وقتی روابط موجود از میان نرفته باید تدبیری برای منزلت و تأمین مالی زن اندیشید ، تا وی آزاد شده و بتواند معلم جامعه فردا گردد .

اسلام برای تمرین توحید و ایجاد یک محیط توحیدی برای پرورش نسل جدید و آزاد از روابط از خود بیگانه ساز ، تقدم قائل است . کار اصلی زن ایجاد این کارگاه توحید و تولید انسان آزاد و پیشرو ، انسان مسـوؤل و توحید جوی است . شگفتی اینجاست که غرب زده های ما ، حتی آنها هم که خود را با نظام سرمایه داری مخالف می دانند - از آنجا که زن بی بند و قید ، برای تأمین هوسهای خودشان میخواهند<sup>(۱)</sup> - کار در کارخانه را که یک کار اجرائی است و فروشن نیروی کار بدن است عین آزادی زن میدانند و حتی می نویسند زن باید آزاد شود که شبها هم در خارج خانه کار کند نه اینکه در خانه ، هوسهای شوهر را بر بیآورد . !! شگفتنا که شرکت در کار تولید کالا آزاد شدن است و شرکت در تولید و تربیت انسان که مستلزم هر سه نوع کار یعنی کار ابداع و ابتکار و کار ارزیابی و انتقاد و رهبری و کار اجرائی است ، اسیر شدن ! اثر سلطه اندیشه را بین تا کجا است !

(۱) انتشارات فانوس ، درباره مستم کشیدگی زن در ایران - نیویورک تیر ۵۱ ۱۳ ص ۲۸

اگر به تولید انسان توحیدی تقدم داده نشود و خانواده کانون بعثت رائی نشود، جامعه اسلامی جای خود را بجوامعی از قبیل جامعه غربی خواهد داد؛ امروز در غرب و در همه جای دنیا شاهدیم که خانواده روز بروز نقش تربیت کنندگی خود را از دست میدهد و این با اصطلاح کوچه و بازار، یعنی وسایل ارتباط جمعی است که حاکم بر جهت یابی تربیت است؛ خانواده در واقع تمام نقش آزاد کنندگی خود را از دست داده و مبدل شده است بیک ماشین و هدف آن فقط در ایجاد اطفال و احیاناً تأمین مادیات زندگی آنهاست؛ چه فرقی است بین ماشین جوجه کشی و چنین خانواده هائی که بهتر است آنها را ماشین انسان کسی بنامیم.

از آنجائیکه از دیدگاه اسلامی، جنبه مالی همیشه وسیله است و هیچوقت هدف نیست، برای مرد، نفقه دادن افتخاری بشمار نمی آید؛ همانطور که شأن او را نیز پائین نمیرد.

حاصل سخن اینکه، هدف اسلام آزاد کردن ازدواج است از وسیله ائتلاف قدرت اقتصادی شدن و نیز آزاد کردن زن است از آمریت اقتصادی مرد (امر مستمر و جهان شمول) با واجب کردن نفقه بر مرد و خانواده را کارگاه و شرکت برای مال اندوزی نمیداند؛ بل مال را وسیله می داند در خدمت هدفی.

درینصورت دومین تضمین اسلام برای اینکه خانواده بتواند بنقش اساسی خودش عمل کند.

### ۳/۴ حذف عامل روابط خویشاوندی در حکومت -

سومین تضمین اسلام برای خانواده تضمین سیاسی است، یعنی برای آنکه خانواده بتواند کانون توحید و محلی باشد که زن و مرد مقابلاً هم دیگر را بسازند و فرزندانی برای جامعه اسلامی تربیت کنند باید از واج وسیله توسعه شبکه روابط شخصی قدرت سیاسی نباشد؛ زیرا که ازدواج اسلامی یک اتحاد عقیدتی است و قبل از همه چیز بروجدهت عقیده استوار است. در جامعه کهن قبل از اسلام روابط چنان بوده و در دنیاى امروز نیز چنانستکه ازدواج از صدر تا ذیل سلسله مراتب

اجتماعی، محل عقد قدرتها و نفوذهای سیاسی و تحکیم روابط شخصی قدرت است. در الگوی اسلام، چنین ازب واجهائی از طریق حذف عامل روابط خویشاوندی در حکومت از بین رفته است.

بسیاری میگویند که اگر رسول اکرم صلعم با بعضی از زنان ازب واج کرد، بمنظور تنظیم رابطه با بعضی از رؤسا و قدرتمندان و نیز با برخی از قبائل عرب بوده است. این حرف در مورد حضرت امام حسن (ع) نیز گفته شده است بدین ترتیب که میگویند که حضرتش از راه ازب واج در پی ایجاد یک قدرت سیاسی از طریق این پیوندها بوده است. این امر از قدیم الایام تا امروز سابقه دارد و در ایران امروز نیز روابط شخصی بر فعالیتهای اقتصادی و سیاسی سیطره دارد. اگر واقعاً این توجیه درست میبود، و هدف پیامبر و امام این بوده که باروئای قبایل و قدرت مند ان عرب پیوند خانوادگی ایجاد کند و بدان بقدرت سیاسی رسد تاریخ اسلام، بایستی طور دیگر نوشته میشد، و خانواده شهادت، خانواده منی که شهادت میراث باقیه آنست، خانواده حکومت می شد. اگر پیامبر اسلام چنان مقصودی میداشت، بایستی تاریخ مبارزه و شهادت خاندان پیامبر با جبهه متحد رؤسای خود گامه این قبایل علیه نوشته نمیشد، تاریخ توطئه داعی این سران علیه اندیشه‌ای که میخواست است انسانرا، از روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که او را از خودش بیگانه میکند و اسیر مینماید و خلایق او را در جهت اسارت بیشترش بکار و امیدارد، آزاد سازد نوشته نمیشد. بسیاری از کسانی که قیل از حکومت علی (ع) و در دوران خلافت با وی مخالفت کردند، بجهت عقیده باین امر دست نزدند بلکه محرکشان این بود که امام بکلی آزاد از توقعات روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی قدرت عمل میکرد. در آن دوران کم بودند کسانی که از این روابط آزاد باشند و بتوانند بر وفق عقیده عمل کنند، لذا روابط شخصی و مناسبات خانوادگی میان سران طوائف امکان وسیعی برای صف پندی در برابر حکومتی که میخواست این روابط از بین برود، فراهم می آورد، تا جایی که علی (ع) انسان آزاد آزاد ساز، میان امتیاز



گذاردن و برادر را در کنار خود داشتن و امتیاز نگذاشتن و برادر را در کنار دشمن دیدن، بدومی تن میدهد، با تمام عواقب سنگین سیاسی که داشت. در حقیقت عقیل پس از اینکه دید بعلت برادر علی (ع) حق بیش از سایرین نمیرد و التفات اضافی شامل حالش نمیشود، پیش معاویه رفت. و ابن عباس فقیه نامی حاکم بصره چون دید در حکومت علی روابط خویشی را نمیتوان وسیله سوء استفاده از قدرت قرار داد و مورد توبیخ علی (ع) واقع شد، بهرکه رفت و در آنجا طاعی شد.

باری برای اینکه خانواده بتواند نقش مهم خود را در جامعه اسلامی ایفاء کند، محتاج آزاد شدن ازدواج از این روابط است و خانواده ای که خود محل عقد ارتباطات سیاسی و وسیله توسعه شبکه قدرت باشد، نمیتواند آزاد باشد و انسان آزاد تربیت نکند. برای آزادی سیاسی و وسایلی در اختیار مرد و زن قرار گرفته است تا بتوانند زیر بار اینگونه روابط نروند. البته باز تأکید میکنیم که این در نظام اسلامی است، یعنی در نظامی که اگر دختر گفت: "نه"، تضمینات کافی وجود دارد برای اینکه جواب منفی او محترم شمرده شود، همینطور است در مورد پسر، که اگر گفت "نه" همان تضمینات وجود دارند تا خواست او رعایت شود، نه اینکه اگر دختر گفت نه، بدون اعتنا بخواست او یا کراه بخانه شوهر ببرندش. چرا که مصالح سیاسی و یا اقتصادی و یا اجتماعی خانواده اینطور ایجاب کرده است.

آزادی خانواده از این سه عامل اسارت زن که تا وقتی وجود دارند زن آزادی ندارد، بخانواده اسلامی مجال میدهد از روابطی که به از خود بیگانگی زن و مرد و تبدیل خانواده به عنصری از نظام شرکالود جامعه منجر میشود، آزاد شود و خود محیطی شود برای تربیت همیشگی و مشوق آزادی، محصول چنین خانواده های نمیتواند جز از حسین بن علی (ع) باشد، نمیتواند جز از زینب کبری (ع) باشد، و نمیتواند جز از اخلاف خلف آنها باشد که ادامه نسلشان را تا امروز میبینیم، اما از خانواده های از خود بیگانه چه محصولی ساخته و پرداخته میآید؟ در چنین خانواده هائی



که بجای مشی آزادی، خط از خود بیگانگی تمرین میشود، افرادی مثل گردانندگان فعلی دستگاههای حکومتی ممالک اسلامی تربیت مییابند. هدف خانواده در اسلام تربیت جوانانی است مانند گروهی از پاکترین مبارزان میهن ما که مبارزه کنند، تا دم مرگ پیش بروند ولی در زیر شکنجه حتی به يك "غلط کردم" گوئی تن در ندهند، نه اینکه جانی باشد برای برقراری روابط جنسی زن و مرد و پس انداختن بچه و مال اندوزی بهر نحوی از انحاء که شده باشد و تحویل يك عده بچه سریار به جامعه، برای اینکه خانواده واحد پیش آهنگ بشود اسلام تدابیری نیز مقرر داشته است که عبارت از قرارات راجع به انتخاب کویا همسر یا هرکسی نمیتوان ازدواج کرد (رجوع شود برساله توضیح المسائل آقای خمینی، مسائل ۲۳۸۴ تا ۲۴۱۱ ص ۴۸۵-۴۸۹) و نیز مستحب است که بهنگام ازدواج حتی در باره خویشان و اقرباء و رفقای خانواده طرفه تحقیق شود. مثلاً در مورد عادت استعمال الک در خانواده زن و یا مرد باید تحقیق شود، زیرا الک در نسل اثر می گذارد. همخوابگی را بمثابة تبادل مجموع علائق، بویژه محبت و علاقهایکه از توافق عقیدتی ناشی میشود، غیر ممکن می کند، روابط جنسی را به روابط مکانیکی تبدیل میکند و عوارض چنین روابطی عقده محرومیت است و... حال آنکه اسلام به مقایست نیز از دیدگاه عقیده و حرکت مینگرد و مقرر میدارد که همخوابگی، از توحید و موجود در مشی آزادی آغاز گردد، زن و شوی در رابطه با خدا، نه نیات خویش را از گرفتاریها و مشغولیات روزمره آزاد سازند، در خاطر، علائق و عواطف بیکدیگر را زنده کنند، این عواطف و صمیمیت ها را خالص و پاک کنند یعنی در رابطه با عقیده، با خدا دوستی و صمیمیت خویش را بیکدیگر بی غش سازند، انسان که رابطه تن با تن را رابطه مغز یا مغز و رابطه عواطف مقارن افتد. صفات عالی انسانی در ضمیر روشن شوی و زن افرا گیرد، التذاذ آن دو را کامل کند و از طریق ارث بفرزند منتقل گردد. این مقاربت یا رابطه تن با تن که از شدت ابتدال کار خود فرنگیان را بجنون و انحرافات رنگارنگ جنسی کشانده است، از زمین تا آسمان

ب- حقوق زن و حقوق شوهر -

با تضمینات فوق است که هدف دادن بتمام اعمال و حرکهای انسان میتواند ، در خانواده انجام شود ، در چنین خانواده اسلامی ، کاتبون تعزین توحیده برتری یکی از اعضا نسبت بیک عضو دیگر مطرح نتواند بود .

بالگوی اسلامی خانواده مراجعه کنیم ، آیا تا کون برای ما مطرح شده است که بین فاطمه زهرا (علی) و علی (ع) که امیک زیر دست و کد امیک زبردست بود ؟ کدام بالاتر و کدام پائین تر بود ؟ علت اینکه این مقایسه از ذهن مسلمانان خطور نکرده است و نمیکند ، اینست که تشخیص بالا و پائین وقتی مقصود است که تعدد هویت و شخصیت باشد ، حال آنکه این هر دو که معصوم بودند ، مجموعه بوجود آورده بودند با هویت یگانه ، خانواده علی و زهرا تجلی گاه توحید بوده و تعدد وجدائی هویت و شخصیت زن و شوی مجال وجود نیافت . اما چه عاملی آنها را یکی کرد ؟ حرکت ، وحدت و عقیده ای که در تحت این عقیده ، آن حرکت انجام می شد .

خانواده الگوی اسلامی از اینجا شد که دو معصوم ، دو تن آزاد از غیریتها آنها بنا گذاردند ، و این واحد پیش آهنگ است که نه هم در آن زمان شکفت انگیز ترین انسان ها ، حسن ع ، حسین ع ، زینب ع را پرورید ، بلکه امروز نیز بهترین الگوی برای زنان و مردان آزادی جوی است . اما درین عصر ما مواجهیم با " حقوق بازی " و با این تسلط فرد گرایی غرب بر اندیشه های ما ، که از زمره زیان بارترین اثرات سلطه غرب بر جهان است ، خود را ناگزیر میکیم ، زن و مرد را بعنوان ضدین بپذیریم ، زن و مرد را نه دو جزء یک مجموعه ، دو عنصر یک هویت واحد بلکه دو فرد جدا ، بریده ، بیگانه از هم بپذیریم که رابطه جنسی میان آندو ، یک نیاز متقابل است که باید ارضا شود و دیگر هیچ . از اینرو می پرسند چرا فلان چیز مال زن است و بهمان چیز از آن مرد ، چرا در فلان مورد اسلام در مورد مرد اینطور گفته است و در مورد زن آنطور ، حال آنکه از نظر اسلام نه مرد بعنوان مرد بودن خود موضوعیت دارد و

نه زن بجهت زن بود نه آنچه که در اسلام موضوعیت دارد ، مجموعه ای است که از طریق ازدواج بوجود می آید ، مجموعه ای که در خدمت تحقق هدف مرام اسلامی و حرکت آزادی بخش و وظائفی بس مهم بجهت دارد . راست است که مسئله را نمیتوان در حد نظری طرح است و باید دید در زمینه عمل و در برخورد با واقعیت های اجتماعی اسلام چگونه طرح خود را در باره خانواده پیاده می کند .

از اینجا شروع کنیم که ایجاد خانواده بخودی خود در اسلام هدف نیست ، بلکه وسیله است . علت اینکه " حقوق " در غرب همیشه مطرح است اینست که در حقوق غربی خانواده هدف حقوق است و بهتر بگوئیم فرد هدف حقوق است ، و حال آنکه در اسلام فرد هدف حقوق نیست ، هدف حقوق اسلامی آزادی یعنی بازگشت بخداست و بر اساس چنین هدفی است که قانونگذار اسلام حدود و باصطلاح مرزهایی را معین میکند . اینک بچگونگی پیاده کردن طرح اسلامی خانواده در زمینه عمل و واقعیت ها می پردازیم و پیش از اینکار بحثی را که تا اینجا کردیم ، بدینصورت خلاصه می کنیم :

خانواده در جامعه اسلامی از جهت وظائف ، از جهت هدف تشکیل بکلی با خانواده های قبل از اسلام ، با تمام خانواده های موجود در جامعه های بشری از اول تا امروز تفاوتی اساسی و بنیادی دارد . مفهوم خانواده در اسلام ، برخلاف جامعه های دیگر ، فرهنگهای دیگر و مذاهب و عقاید دیگر ، هرگز تأسیسی اجتماعی که هدفش حفظ نظام حاکم و موجود جامعه باشد ، نیست ، هدف خانواده اسلامی حفظ و ادامه ارزشهای کهن جامعه نیست ؛ بل هدف خانواده اسلامی تبدیل جامعه های غیر اسلامی بجامعه کمال مطلوب اسلام است . بنابراین خانواده از نظر حقوق اسلامی خودش یک جامعه است و بلحاظ اینکه یکی از اساسی ترین وظائفش هدایت تدریجی جامعه های مسلمان شده بجامعه کمال مطلوب اسلامی است ، لاجرم در بطن این واقعیتها ، امکان تشکیل بیاید و نقش واحد



پیش آهنگ را از عهد به بر آید . بدینجهت قسمت عمده حقوق و تکالیف مقرر در اسلام ازین نظر نیست که خانواده را حصارى تلقى کند و مقرراتى وضع کند و روابطى که قفل و بند مانند ، این حصار را حراست کند ، بلکه محض تأمین نقش این جامعه این واحد پیش آهنگ است . جامعه کوچکیکه وظیفه اصلی آن کمک به مشی جامعه بسوی جامعه کمال مطلوب است . اساس تضمین این روابط خانوادگی در اسلام محبت و علاقه منشی است که از رهگذر وحدت عقیده بوجود آید ، اساس حرکت است ، ساختن و ساخته شدن است ، تربیت کردن و تربیت شدن است .

نقش خانواده در جامعه هائیکه اسلام آوردند ، بنابراین میبود که اسلام را با نظامهای آن جوامع وفق دهد ، نقشش باید این بود که آن جوامع را از آن روابط آزاد سازد و قدم بقدم بسوی نظامی بکشانند که با اسلام جور و موافق آید . برای رسیدن به چنین جامعه کمال مطلوبی که در آن بقول پیغمبر اسلام صلعم همه چون دانه های یک شانه با هم برابر شوند و همه از جمیع جهات آزاد شوند ، است که تأسیس خانواده سنت پیامبر شد . اسلام بخانواده بعنوان جمع اصالت میدهد ، و در رابطه باجمع ووظائفی که جمع زن و شوی در اسلامی کردن جامعه و تربیت نسل جدید ، برعهده دارند برای اعضای آن حقوق و تکالیف وضع می کنند . بهمین علت است که بشر ، برای نخستین بار در تاریخ خود ، با ظهور اسلام در منزلت ها و در خورد و خواب و جا و مکان - در چهارچوب خانه و خانواده - بفرق و امتیاز قائل نشده است ، حال آنکه در تمدن های قبلی این امتیاز و فرق وجود داشت که هنوز هم جزو ستن پیشین در ممالک شرق و کشورهای اروپائی چشم میخورد ، یعنی مرد خانواده در منزلتها و در خورد و خواب از امتیازات بیشتری برخوردار است . باید یکی از تلاشهای خانواده این باشد که مرد و زن را آرام آرام و متقابلا برای یک زندگی برابر و آزاد آماده کند ، برای یک زندگی برابر و آرام که اساس و مایه بقای آن محبت و علاقه حاصل از مجاهده مشترک



در راه عقیده و کوشش برای آزاد شدن باشد. اینست برخورد اسلام با جامعه ای که اسلام را پذیرفته ولیکن فرق است بین پذیرفتن فکری و عمل کردن بدان. مسلمان بودن در نظر غیر از مسلمان شدن در عمل است. مثل مسلمانی ما ها که وقتی پای عمل بمیان میآید فرسنگها از نظر فاصله داریم !!!

در جامعه های سرزمین های مسلمان روابط در خانواده گرچه کم و بیش از الگوی اسلامی متأثر شده است ولی در عین حال همان روابط سابق باقی مانده است.

#### ب - ۱ : انواع نمونه های نوعی خانواده -

اینک سعی میکنیم که نمونه های نوعی خانواده را در جامعه ایرانی پس از برخورد با فرهنگ غربی، تشخیص بدهیم. این برخورد آنچنان را آنچنانتر کرد و خانواده را نه تنها بکلی از تمام وظائف و محتوای میتوانست و میبایست داشت، تهی کرد، بلکه آنرا در جهت از خود بیگانه تر شدن نیز سوق داد. در جامعه های سنتی وظائف خانواده بر حسب اینکه در یکی از جوامع شهری، روستائی یا ایلی تشکیل میشد، فرق میکرد و مفاهیم و وظائف و حدود و ثغور متفاوتی داشت. مثلاً در جامعه های روستائی، خانواده تمام نقش هائیرا که نهاد های اجتماعی میتوانند بر عهده گیرند، یکسره و بتنهایی انجام میداد. کودک را خود تعلیم و تربیت میداد، اگر پسر بود تعلیم و تربیت در جهت پرورش یک کشاورز جدید بود و اگر دختر بود در جهت پرورش یک زن دهقان. بطور کلی در جامعه سنتی شیوه تعلیم و تربیت خانواده بر ادامه سنتهای کهن و باصطلاح انتقال رسوم و عرف و عادات و ارزشها از نسلی به نسل بعد استوار بود. سازمان سیاسی خانواده بر اساس قبول سلسله مراتب اجتماعی حاکم بر مجموع کشور بود، و فرزند پسر جانشین بالقوه پدر است و سن معینی ببعد آمريت پدر را او هم میگیرد. و بنابراین خود او حتی بر مادر عاملیت دارد.

این خانواده ها بهیچوجه با نظام اسلامی منطبق نیستند . روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حاکم تا این زمان از مجری شدن اسلام مانع شده اند . باری نقش بنیاد مذهبی را هم خانواده انجام میداد . مادر و پدر ، مذهب را اغلب بصورت داستانها و اسطوره ها و افسانه های مذهبی نقل میکردند و این "گودك يك" باوری " بوجود می آورد . براینکه رسوم و عادات و . . . مقدس و تخطی ناپذیرند . مذهب در روستا هیچگاه روشنی و وضوح ندارد . بیشتر يك رشته اعمال دینامیک و رسوم و رفتارهایی است که از پیش از اسلام مجری بوده و رنگ اسلامی گرفته و هنوز مجری است . در مواردی سهل گیرند و در مواردی سخت گیر . در باره اموری که بیان خواسته هایشان را می کند یا آرزوهایشان مجسم میسازد و یا مظهر چیزهایی است که بدانها دلبستگی دارند ، سخت سختگیرند . مانند ارادت به امام ، چه امام را مظهر عدل و شجاعت و مقاومت تلقی میکنند و این منطبق با شرائط روزمره زندگی جامعه دهقانی است . پس خانواده روستائی در عین حال در برگیرنده تمام بنیاد های اجتماعی است و وظائف آنها را خود انجام میدهد . محیط خارج یعنی کوچه و مکتب و نهاله خانه هستند و در شکل گیری محتوی ذهنی کودک تاثیر متفاوتی ندارند .

در جامعه روستائی ازدواج گروهی است که دریافت و شبکـــــــــــــــــه گروه بندیهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی میخورد . و خانواده روستائی جزئی است از يك مجموعه بزرگتر که بعنوانین طایفه ، قوم و عشیره و . . . . . معنون است . خانواده روستائی يك بنیاد اقتصادی نیز است ، بدین اعتبار که نقش مهمی دارد در قبضه عوامل تولید خصوص زمین و آب و دسترسی به منابع مالی . خانواده های ثروتمند از طریق ازدواج این عوامل را بر قبضه خود نگاه میدارند ، گذشته از این خانواده از جنبه اقتصادی يك شرکی است که امر زراعت بدون آن نمیکرد ؛ در اقتصاد روستائی زن نقش مهمی دارد ، نقشی که اهمیت آن از نقش زن شهری بسیار بیشتر است ،

زیرا وظیفه يك زن روستائی فقط در دوشیدن شیر گاو یا تهیه ماست و کره خلاصه نمیشود که کارکرد زن روستائی منبع درآمد صنعتی خانواده اوست، تمام فعالیتهای صنعتی از قبیل فرش بافی، جوراب بافی، گلیم بافی و غیره هم بوسیله زن روستائی انجام میشود و در کنار آن چنانکه اشاره شد تربیت حیوانات اهلی و دامداری نیز تا آنجائیکه بچهارچوب خانه مربوط میشود و تدارک وسائل کار مرد در صحرا و البته مراقبت فرزندان و ..... بر عهده زن است. بدینسان ازدواج در حقیقت تشکیل يك بنیاد اقتصادی است. از اینروست که در روستاها همزمان با فرستادن نوجوان بکار شخم و زراعت برای وی همسر نیز بر میگزینند. اما جامعه ایلی مشابهات زیادی با جامعه روستائی دارد، با این تفاوت که نقش مذهبی آن ضعیف تر است، قصور خانواده در انجام و آموزش تکالیف مذهبی چه رسد به اسلامی کردن روابط و خصوصا تعلیم و تربیت، چنان زیاد است که فعالیت آنها در زمینه مذهبی میتوان ناچیز دانست. نتیجه آنستکه در ایلهامذهب بعنوان روحیه حضور و وجود دارد، اما بعنوان تنظیم کننده روابط اجتماعی حضور ندارد و ایل در حقیقت يك سازمان اجتماعی است که بر پایه تغییر و تبدیل محل سکنا و برخورد نظامی دائمی با یکدیگر و با جامعه های سکنا گزیده، بوجود آمده است. قبول و اجرای اسلام بمعنای انحلال این سازمان است. تنظیم فعالیت نظامی که بدان ایل قادر به فعالیت اقتصادی (غارث و باج و ... نیز جزء این فعالیتهاست) میشود موجب پیدایش يك تشکیلات نظامی مبتنی بر تمرکز قدرت در رأس گشته است. جا و محل هر کس در سلسله مراتب اجتماع ایلی را موقعیت سیاسی - نظامی وی تعیین میکند. خانواده جزئی از این سازماندهی عمومی و از عوامل مقومه آنست.

در خانواده شهری بلحاظ اینکه خانواده آن حالت با اصطلاح بسته را ندارد مسجد و مدرسه نیز در تعلیم و تربیت نقش دارد، بخشی از وظائف خانواده را بنیادهای دیگر انجام میدهند. با این حال وظائف

خانواده هنوز متنوع و عظیم است.

حاصل سخن اینکه همه این نمونه های نوعی خانواده در جامعه سنتی ، در یک وظیفه مهم شریک بودند و آن حفظ رابطه اندیشه و عمل با محیط اجتماعی و طبیعی انسان بود . ساده سخن اینکه خانواده نه یک واحد فعال و خلاق بوده بلکه کانون تربیت نسل فعال و خلاق بوده گرچه امکانات خلاقیت در جامعه ما بلحاظ سلطه مطلقه استبداد و نظام اجتماعی طبقاتی سخت اندک بود ، اما اصل بر استقلال در تولید و مصرف و گذران زندگی بود .

در برخوردی که در روزگار ما بین فرهنگ غربی و فرهنگ ایرانی پیش آمده است ، در جامعه های شهری - که این برخورد در آن اثرات روشن تری دارد - روابط همانست که برشمریم و زن و مرد هنوز در تارتینده آن روابط اسیرند . اما بلحاظ شکل زیر ، تأثیر سلطه خارجی و خصوص سلطه فرهنگی ، پنج نوع خانواده تشخیص میتوان داد :

۱- خانواده هائیکه هنوز از تأثیرات سلطه غرب متأثر نشده اند ( خانواده های زحمتکشان شهری و خانواده های ایلی و روستائی که اگرهم تأثیری یافته اند فعلا ناچیز است ) .

۲- خانواده هائیکه یکسره تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفته اند و بکی از محیط اجتماعی و طبیعی خودشان بریده اند ( خانواده های طبقه حاکمه ) .

۳- خانواده هائیکه در برابر تأثیرات این سلطه مقاومت میکنند اما محیط اجتماعی آنها زیر سلطه و نفوذ مظاهر فرهنگ غرب است ( خانواده های طبقات میانه ) .

۴- خانواده هائیکه " محیط خارج " یعنی مدرسه و کوچه و وسایل تبلیغاتی - سینما و غیره - را نمی پسندند و مایلند زیر بار آنها نروند ، اما یارای مقاومت در خود نمی بینند ( خانواده های طبقات میانی - خورده پا ) .



هـ - خانواده هائیکه میتوان آنها را سیار نامید باعتبار حالت انتقادی که در آنها موجود است و مثلاً بخیال خودشان میخواهند یک آشتی ایجاد بکنند بین فرهنگ کهن ، سنن و آداب و رسوم ایرانی با آنچه که فرهنگ و تمدن اروپائی مینامندش ( خانواده های قشرهای بالائی طبقه میان ، تاجران و کسبه عمده و . . . )

اما خانواده هائیکه بر همان نهج قدیم و شیوه کهن هستند ، همان وظائف را که شمرده آمد انجام میدهند و آنها نیز در معرض موج بسی فرهنگ شدن قرار گرفته اند ، و در خانواده هائیکه یکسره تسلیم مظاهر تمدن غربی شده اند و بقول آقای تقی زاده تا مغز استخوان فرنگی شدند درجه انقیاد زن از لحاظ نقشی که بعنوان ایزار ایجاد و گسترش شبکه قدرت سیاسی دارد و از جنبه نقشی که بعنوان علت گروه بندی های مالی و اقتصادی بر او تحمیل میشود و هم از حیث نقشی که بعنوان "سکس" هم در مناسبات سیاسی و روابط شخصی و هم در زندگی اقتصادی و گسترش مصرف دارد ، و بالاخره هم از نظر نقشی که در ارتقاء اجتماعی و گذر از طبقه فروتر به طبقه فراتر بر عهده او است ، تشدید شده است . از اینرو خانواده دیگر عامل ادامه و شکوفائی فرهنگ خودی نیست بلکه عامل انقطاع فرهنگی است .

این خانواده ها نه تنها ، هیچگونه نقشی بعنوان ادامه دهنده ارزش ها ندارند ، بلکه بعکس ، موجب قطع رابطه فرزندان با طبیعت و جامعه ایران در نتیجه نظام ارزشی خودی هستند . از اینروست که در نظیر فرزندان این خانواده ها هر چه ایرانی است زشت و هر چه غربی است حتی "فرنگی" ( ۱ ) زیبا و دوست داشتنی است . یک فرهنگ پویا و رشد یابنده عناصر خارجی یعنی دست آورد های فرهنگهای دیگر ( مثلاً فن ) را میگیرد و داخلی یعنی از خود را میکند ، از عوارض نازائی فرهنگی اینست آنچه داخلی است خارجی میشود ، بیرون ارزش و درون ضد ارزش میشود . این امر تأثیر خود را بر رفتار ها از جمله بر رفتار اقتصادی

( ۱ ) در کبر جودت نویسنده غربی و ترک که شعارش این بود : همه چیز باید از فرنگی اخذ کرد حتی "فرنگی" را - "فرنگی" ترکیه و ایران دوران صفوی و قاجاریه

و جنسی و ..... زن و مرد اثر میگذارد. در نتیجه خانه و خارج خانه نقش خود را عوض میکنند. خانه محل امساك و بی تفاوتی جنسی و خارج خانه محل جلوه گری و تمایز طلبی در مصرف و در جاذبه جنسی و ..... میشود. نتیجه تبدیل زن و مرد بویژه زن به "مانکن" فرآورده های غربی است.

در اسلام مستحب است که زن خود را برای شوهرش آرایش کند و شوهر نیز خود را برای زنش تر و تازه نماید. بدین ترتیب جاذبه جنسی خانه را می آلود و در نتیجه اساسی بیار میآورد: یکی تمتع و التذاذ جنسی کامل و بی نیاز کننده و دیگر کاهش و حذف "سکس" از مجموع روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و کمک به آزادی زن و مرد و بویژه زن از اسارت این روابط، از جمله اثرات این امر اینکه "سکس" بصورت عامل عمده جهت یابی فعالیت های تولیدی از بین میرود و سرمایه های عظیمی آزاد میشود که میتواند در خدمت بی نیاز کردن مجموع بشر از نیازهای اساسی بکار افتد. این خانواده ها، حامل ضد ارزشهای فرهنگ مسلط غرب هستند و البته ضد ارزشهای خاص طبقات مسلط خودی را نیز حاملند. از اینرو ارزش هر کار حتی تحصیل و تصدیق لیسانس و دکترا گرفتن به درجه اهمیت که آن کار در فاصله گرفتن از جامعه ملی و فرنگی نمودن دارد سنجیده میشود.

کوتاه سخن، محتوی روابط خانوادگی غیر اسلامی بود و غیر اسلامی باقی است، همین امر روشنگر چرائی کاربذیری و مصرف گرایی خانواده، غرب زده است و میگوید چرا خانواده های "جدید" خودشان، عامل و حامل انتقال اثرات سلطه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی غرب، به جامعه ملی ما هستند.

از طریق این خانواده ها است که ملقمه های از ضد ارزشهای سلطه گر و بیگانه و ضد ارزشهای سلطه گر داخلی (طبقه حاکم) بعنوان ارزشهای برتر و جاودانه معتبر بر جامعه های زیر سلطه حاکم میشود و این جامعه ها را برای از خود بیگانه شدن و بریدن با زمینه های اجتماعی و طبیعی

---

به امراض مراقبتی می گفتند.

خودشان آماده میکند و در معرض تلاشی شدن قرار میدهد. روشنفکر بگوئیم: اگر خانواده کهن خود ادامه و ادامه دهند، سنتهای بود و محل پیوند انسان و زمینه های اجتماعی و طبیعی زندگی وی بود، خانواده های جدید محلی هستند که پیوند انسان را با محیط اجتماعی و طبیعی، قطع میکنند. اساسی ترین وظیفه آنها ایجاد بریدگی و انقطاع فرهنگی است یعنی نسل جدیدی تحویل جامعه می دهند بریده از تاریخ و نا آگاه از آن حال و آیندنی ذهنی و مبهم دارند، نتیجه این امر، درد بیدرمانی است که تمام جوامع زیر سلطه با آن مواجه یا شدیداً بدان مبتلا هستند: انسانهایی قالبی و از راه مانده ساخته و تحویل بشر شده اند. که در مقام ابتکار و عمل، طیرغ تحصیلات، لیسانس ها، دیپلم ها و دکتری هایشان از دهقانزاده ئی عقب ترند<sup>(۱)</sup> و در عرصه خلاقیت نه بعنوان مغز و اندیشه حضور دارند و نه بعنوان عمل، چرا که بریدگیشان از یک سلسله روابط، بدان ها اجازه و امکان نمیدهد که در چهارچوب آن روابطی که برایشان مبهم و ناشناخته است عمل کنند. محیط این خانواده های از خود بیگانه با محیط از خود بیگانه ساز مدرسه مدرسه بعنوان یک پدیده خارجی در تناقض نیست، حال آنکه در نمونه های نوعی دیگر از پنج قسم خانواده ای که شمردیم، بنا بر درجه فعال بودن یا کاریزیر بودن خانواده نسبت به مظاهر سلطه فرهنگی، بین خانواده و مدرسه و تأسیسات فرهنگی و تربیتی و اجتماعی تناقضهایی با شدتهای متفاوت وجود دارد. بدلائل فوقی است که مشاهده میکنیم سلطه فرهنگی غرب در مجموع انسانهایی را بوجود آورده است که یا بکلی از خودشان و از محیطشان بیگانه اند یا در خود حامل تناقضهای اساسی هستند. بعلمت نبود انطباق بین محیط تعلیم و تربیتی مدرسه بعنوان مروج ارزشهای تجرب با محیط آموزشی و پرورشی خانواده، نسلی که روآمده و رویآید گرفتار یک تشدید و تشدید دائمی است و حیران و سرگردان میان دو محیط و ناتوان از حل تناقضهایی که گرفتارشان شده است. هر کدام از ما نمونه بارزی از این پدیده و محصول بر خورد دو محیط ناسازگار هستیم.

(۱) نگاه کنید به غرب زدگی از جلال آل احمد و نیز چهاراستعمارگر و استعمارزده



و جنسی و . . . . زن و مرد اثر میگذارد . در نتیجه خانه و خارج خانه نقش خود را عوض میکنند . خانه محل امساک و بی تفاوتی جنسی و خارج خانه محل جلوه گری و تمایز طلبی در مصرف و در جاذبه جنسی و . . . . میشود . نتیجه تبدیل زن و مرد بویژه زن به " مانکن " فرآورد های غریبی است .

در اسلام مستحب است که زن خود را برای شوهرش آرایش کند و شوهر نیز خود را برای زنش تر و تازه نماید . بدین ترتیب جاذبه جنسی خانه را می آکند و در نتیجه اساسی بیمار میآورد : یکی تمتع و التذان جنسی کامل و بی نیاز کننده و دیگر کاهش و حذف " سکس " از مجموع روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و کمک به آزادی زن و مرد و بویژه زن از اسارت این روابط ، از جمله اثرات این امر اینکه " سکس " بصورت عامل عمده جهت یابی فعالیت های تولیدی از بین میرود و سرمایه های عظیمی آزاد میشود که میتواند در خدمت بی نیاز کردن مجموع بشر از نیازهای اساسی بکار افتد . این خانواده ها ، حامل ضد ارزشهای فرهنگ مسلط غرب هستند و البته ضد ارزشهای خاص طبقات مسلط خودی را نیز حاملند . از اینرو ارزش هر کار حتی تحصیل و تصدیق لیسانس و دکترا گرفتن به درجه اهمیتیتی که آن کار در فاصله گرفتن از جامعه ملی و فرنگی نمودن دارد سنجیده میشود .

کوتاه سخن ، محتوی روابط خانوادگی غیر اسلامی بود و غیر اسلامی باقی است ، همین امر روشنگر چرایی کارزدی و مصرف گرایی خانواده ، غرب زده است و میگوید چرا خانواده های " جدید " خودشان ، عامل و حامل انتقال اثرات سلطه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی غرب ، به جامعه ملی ما هستند .

از طریق این خانواده ها است که ملقمه های از ضد ارزشهای سلطه گر و بیگانه و ضد ارزشهای سلطه گر داخلی ( طبقه حاکم ) بعنوان ارزشهای برتر و جاودانه معتبر بر جامعه های زیر سلطه حاکم میشود ، و این جامعه ها را برای از خود بیگانه شدن و بریدن با زمینه های اجتماعی و طبیعی

---

به امراض مراقبتی می گفتند .



خودشان آماده میکند و در معرض تلاشی شدن قرار میدهد. روشنتر بگوئیم: اگر خانواده کهن خود ادامه و ادامه دهنده، سنتهایی بود و محل پیوند انسان و زمینه های اجتماعی و طبیعی زندگی وی بود، خانواده های جدید محلی هستند که پیوند انسان را با محیط اجتماعی و طبیعی، قطع میکنند. اساسی ترین وظیفه آنها ایجاد بریدگی و انقطاع فرهنگی است یعنی نسل جدیدی تحویل جامعه می دهند بریده از تاریخ و نا آگاه از آن حال و آیندگی ذهنی و مبهم دارند، نتیجه این امر، در بیدرمانی است که تمام جوامع زیر سلطه با آن مواجه یا شدیداً بدان مبتلا هستند: انسانهایی قالبی و از راه مانده ساخته و تحویل بشر شده اند. که در مقام ابتکار و عمل، طیرغم تحصیلات، لیسانس ها، دیپلم ها و دکتری هایشان از دهقانزاده ئی عقب ترند<sup>(۱)</sup> و در عرصه خلاقیت نه بعنوان مغز و اندیشه حضور دارند و نه بعنوان عمل، چرا که بریدگیشان از یک سلسله روابط، بدان ها اجازه و امکان نمیدهد که در چهارچوب آن روابطی که برایشان مبهم و ناشناخته است عمل کنند. محیط این خانواده های از خود بیگانه با محیط از خود بیگانه ساز مدرسه مدرسه بعنوان یک پدیده خارجی در تناقض نیست، حال آنکه در نمونه های نوعی دیگر از پنج قسم خانواده ای که شمردیم، بنا بر درجه فعال بودن یا کاریزیر بودن خانواده نسبت به مظاهر سلطه فرهنگی، بین خانواده و مدرسه و تأسیسات فرهنگی و تربیتی و اجتماعی تناقضهایی با شدتهای متفاوت وجود دارد. بدلائل فوق است که مشاهده میکنیم سلطه فرهنگی غرب در مجموع انسانهایی را بوجود آورده است که یا بکلی از خودشان و از محیطشان بیگانه اند یا در خود حامل تناقضهای اساسی هستند. بعلت نبود انطباق بین محیط تعلیم و تربیتی مدرسه بعنوان مروج ارزشهای تحریک با محیط آموزشی و پرورشی خانواده، نسلی که روآمده و رو میآید گرفتار یک تشدید و تشدید دائمی است و حیران و سرگردان میان دو محیط و ناتوان از حل تناقضهایی که گرفتارشان شده است. هر کدام از ما نمونه بارزی از این پدیده و محصول بر خور دو محیط ناسازگار هستیم.

(۱) نگاه کنید بغرب زدگی از جلال آل احمد و نیز چهارده استعمارگر و استعمارزده

و جنسی و ..... زن و مرد اثر میگذارد. در نتیجه خانه و خارج خانه نقش خود را عوض میکنند. خانه محل امساك و بی تفاوتی جنسی و خارج خانه محل جلوه گری و تمایز طلبی در مصرف و در جاذبه جنسی و ..... میشود. نتیجه تبدیل زن و مرد بویژه زن به "مانکن" فرآوردهای غربی است.

در اسلام مستحب است که زن خود را برای شوهرش آرایش کند و شوهر نیز خود را برای زنش تر و تازه نماید. بدین ترتیب جاذبه جنسی خانه را می آلود و در نتیجه اساسی بیار میآورد: یکی تمتع و التذان جنسی کامل و بی نیاز کننده و دیگر کاهش و حذف "سکس" از مجموع روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و کمک به آزادی زن و مرد و بویژه زن از اسارت این روابط، از جمله اثرات این امر اینکه "سکس" بصورت عامل عمده جهت یابی فعالیت های تولیدی از بین می رود و سرمایه های عظیمی آزاد میشود که میتواند در خدمت بی نیاز کردن مجموع بشر از نیازهای اساسی بکار افتد. این خانواده ها، حامل ضد ارزشهای فرهنگ مسلط غرب هستند و البته ضد ارزشهای خاص طبقات مسلط خودی را نیز حاملند. از اینرو ارزش هر کار حتی تحصیل و تصدیق لیسانس و دکترا گرفتن به درجه اهمیت که آن کار در فاصله گرفتن از جامعه ملی و فرنگی نمودن دارد سنجیده میشود.

کوتاه سخن، محتوی روابط خانوادگی غیر اسلامی بود و غیر اسلامی باقی است، همین امر روشنگر چرائی کاربذیری و مصرف گرایی خانواده، غرب زده است و میگوید چرا خانواده های "جدید" خودشان، عامل و حامل انتقال اثرات سلطه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی غرب، به جامعه ملی ما هستند.

از طریق این خانواده ها است که ملقه های از ضد ارزشهای سلطه گر و بیگانه و ضد ارزشهای سلطه گر داخلی (طبقه حاکم) بعنوان ارزشهای برتر و جاودانه معتبر بر جامعه های زیر سلطه حاکم میشود و این جامعه ها را برای از خود بیگانه شدن و بریدن با زمینه های اجتماعی و طبیعی

به امراض مراقبتی می گفتند.

خودشان آماده میکند و در معرض تلاشی شدن قرار میدهد. روشنتر بگوئیم: اگر خانواده کهن خود ادامه و ادامه دهند، ستهائی بود و محل پیوند انسان و زمینه های اجتماعی و طبیعی زندگی وی بود، خانواده های جدید محلی هستند که پیوند انسان را با محیط اجتماعی و طبیعی، قطع میکنند. اساسی ترین وظیفه آنها ایجاد بریدگی و انقطاع فرهنگی است یعنی نسل جدیدی تحویل جامعه می دهند بریده از تاریخ و نا آگاه از آن حال و آیندگی ذهنی و مبهم دارند، نتیجه این امر، درد بیدرمانی است که تمام جوامع زیر سلطه با آن مواجه یا شدیداً بدان مبتلا هستند: انسانهای قالبی و از راه مانده ساخته و تحویل بشر شده اند. که در مقام ابتکار و عمل، علیرغم تحصیلات، لیسانس ها، دیپلم ها و دکتری هایشان از دهقانزاده های عقب ترند<sup>(۱)</sup> و در عرصه خلاقیت نه بعنوان مغز و اندیشه حضور دارند و نه بعنوان عمل، چرا که بریدگی شان از یک سلسله روابط، بدان ها اجازه و امکان نمیدهد که در چهارچوب آن روابطی که برایشان مبهم و ناشناخته است عمل کنند. محیط این خانواده های از خود بیگانه با محیط از خود بیگانه ساز مدرسه مدرسه بعنوان یک پدیده خارجی در تناقض نیست، حال آنکه در نمونه های نوعی دیگر از پنج قسم خانواده ای که شمردیم، بنا بر درجه فعال بودن یا کاربند بودن خانواده نسبت به مظاهر سلطه فرهنگی، بین خانواده و مدرسه و تأسیسات فرهنگی و تربیتی و اجتماعی تناقضهای با شدتهای متفاوت وجود دارد. بدلائل فوقی است که مشاهده میکنیم سلطه فرهنگی غرب در مجموع انسانهای را بوجود آورده است که یا بکلی از خودشان و از محیطشان بیگانه اند یا در خود حامل تناقضهای اساسی هستند. بعلت نبود انطباق بین محیط تعلیم و تربیتی مدرسه بعنوان مروج ارزشهای تجربی با محیط آموزشی و پرورشی خانواده، نسلی که روآمده و رو میآید گرفتار یک تشدید و تشدید داعی است و حیران و سرگردان میان دو محیط و ناتوان از حل تناقضهای که گرفتارشان شده است. هر کدام از ما نمونه بارزی از این پدیده و محصول برخورد دو محیط ناسازگار هستیم.

(۱) نگاه کنید بغرب زندگی از جلال آل احمد و نیز چهارمستعمارگرواستعمارزده



انجتماع عناصری که با هم مجموعه نمیدهند، تناقضهای را بیار آورده و این تناقضها مسائلی را بوجود آورده است که بر خلاف آدعاهای جامعه شناسان و اقتصاددانهای "رسمی" مسائل و عوارض تجدید و نوگرایی نیست بلکه مسائل و عوارض تلاشی شدن کامل یک مجموعه فرهنگی است. در جامعه های کهن اگر هم اختلاف طبقاتی بود - که بود - تظاهر آن بصورت ایجاد محیطهای بکلی بریده و بیگانه از هم نبود، حال آنکه در عصر ما اگر بعنوان مثال تهران را بنگریم، مشاهده میشود که گوشه جنگلهای افریقا و شهرهای هند و گوشه ای از چین و محله ای از نیویورک و هالیوود و لندن و پاریس را در کنار هم چیده اند تا شهری بسازند. بعد، این شهر را دقت که بکنید، یک نمایشگاه میباید و بهتر بگوئیم یک سیرک و یا یک بازار مکاره با چادرهای مختلف که هر یک وابسته بجائی است و رابطه منطقی با هم ندارند. در تهران ما هم، انعکاس بریدگیهای فرهنگی در سیمای شهر بخوبی دیده میشود. درین شهرها مشاهده میشود که چگونه در محیطهاییکه تا مغز استخوان فرنگی شده اند، انسان از طبیعت فرار میکند. غرب مدعی است که سابق بر این در تمدنهای غیر غربی انسان خود را با طبیعت منطبق میکرد و بعبارت اخری تسلیم آن میشد، اما امروز چه؟ در روزگار ما این درون نیست که برون میسازد و گفته شاعر که رنگ و رخسار خبر میدهد از سر ضمیر صدق ندارد، بیرون است که درون را تلاشی میکند. اجتماع زیر سلطه از برابر طبیعت میگزیرد. سابق اگر مسأله گرما و سرما را میخواستند حل کنند روشهای متخذه در معماری و پوشاک تظاهر میکرد اما امروز معماری حل مسئله تغییرات آب و هوا را بوسائلی میگذارد که از خارجه وارد می شود، زیرا وسائل جدیدی که غرب در اختیار صاحب امتیازان قرار میدهد بدیشان امکان میدهد که طبیعت را که عدم فرض کنند. نگاه کنید به خانه هایی که در شمال شهر ساخته اند، اگر کولر نباشد در تابستان جهنم است و اگر سقف نباشد یخچال! حالا معماریشان اصالت ندارد بجای خود. معماری کارش اینست که تا میتواند بنا را گران تمام

---

از آلبرت می، و نگاه کنیم دور و بر خودمان.



کند ، خانه را چنان بسازد که تا میشود آخرین فرگورده های غرب را در آن بکار بگیرد ، تا میشود به صاحب خانه امکان بدهد خرج کند ، احتیاجی نیست در معماری دنبال ابتکار و خلاقیت هائی برود که خانه را با شرائط متغیر آب و هوا منطبق سازد . برای مردم محروم طرح خانه هائی را بریزد که در برابر گرما و سرما و زلزله و سیل پناه و برپا باشد . بدینترتیب حالت گریز از طبیعت امکانی فراهم نمیاورد تا کوششی بکار رود و قوه ابتکار بکار اوفتد ، زیرا که غرب زحمت این کارها را برعهده میگیرد !

اعضای خانواده تا مغز استخوان فرنگی شده در اطاق خنک یا گرم زندگی میکنند . از لحاظ آنها طبیعت خنثی شده است ، مثل اینکه گوشه ای از لندن یا پاریس را بخانه اش منتقل کرده است . حتی در عالم خیال که بخش کلان جهان آنها ذهنی و خیالی است ، انگار که در پاریس زندگی میکنند و پنداری اصلا آب و هوای ایرانی و جامعه ایرانی برایشان وجود خارجی ندارد .

س- آیا این افراد در زهنیات و مصرف از طبیعت و اجتماع ایران بریده اند یا وقتی عم عمل می کنند طبیعت و جامعه ایران را در نظر نمیگیرند ؟

ج - اگر مراد از عمل تولید است متأسفانه بدبختی همین است که نه تنها خود از جامعه و طبیعت خویش بریده اند ، بلکه میخواهند جامعه و طبیعت ایران را با فرآورد های غرب منطبق کنند . توجه کنید ، نمیخواهند این فرآورده ها را با طبیعت و اجتماع ایران منطبق کنند حتی این مقدار نیز نمیخواهند و نمیتوانند قوه ابتکار خود را بکار بیاندازند بر اساس اصل اقتباس و حرف نامرحوم ملکم خان دایم بر اینکه هرگونه ابتکار و ابداعی که ایرانی بکند موجب خرابی فرهنگ غرب می شود ، میخواهد ایران را برای مصرف فرآورده های غرب آماده کند ، میخواهد از او یک میمون و کمتر از آن بسازد ، ضرر این امر از بین رفتن امکانات تولید و عرضه های فعالیت مغز و بازوی ایرانی تنگ میشود ، فرهنگ ایرانی عقیم میشود و کشور زیر سلطه بصورتی در می آید که ایران ما درآمده

است، کار بدستان در تمام زمینه ها ، بورس باز و سودا باز و... بازند.  
نمی بینیم که هنوز کودک زاده نشده ، تصدیق را که باید بگيرد  
مشخصی کنند ، نمی بینیم که عنوان تحصیلی جواز ورود در جرگه بازیگران  
این "عصر طلائی" است ، نمی بینیم که ....

سه- اما اگر از همان ابتدا خانواده ، بفکر تحصیل فرزند باشد و  
بخواهد فرزندش پزشک یا فیلسوف بشود ، چه عیب دارد ؟

ج - خانواده ای که از خود بیگانه است نه خودی و نه غریبی است  
آینده را بمعنای دنباله يك حرکت و حاصل کار و کوشش گذشته و حال  
جامعه نمیتواند تصور کند ، آینده از نظر گاه وی مجموع امتیازات و بسر  
خورداریهای است که جا و موقع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی امکان  
دسترسی بآنها را فراهم می آورد ، از اینرو عنوان "دکتر" را يك جواز  
تلقی می کند ، جوازی که امکان میدهد عضو خانواده مرزهای طبقاتی  
را در نوردد و در سلسله مراتب سیاسی جایی را پیدا کند که بتواند  
از حد اکثر امتیازها برخوردار گردد و چه درست وصف کرد آن احمد  
روشن فکر غرب زده را "دیلماج" : از آندسته درس خوانده ها که محیط  
خانوادگی شان غرب زده نبوده و پرورش بر مدرسه و محیط خارج از خانه  
غلبه داشته است ، فی الجمله قوه ابتکار خود را بکار می اندازند و بیشتر  
از خانواده های مذهبی و اقشار پائین طبقه میانه هستند که بگذریم ،  
غرب زده ها دگری را همانطور بدست می آورند که می بینید و می شنوید  
و اینها هستند "دیوان سالاران" ابزار دست طبقه حاکم . و  
خانواده های مسلمان نیز فرزند را برای گذشته تربیت میکنند ، اما هدف  
قانونگذار اسلام این است که خانواده مسلمان انسان را برای آینده تربیت  
کند ، یعنی جامعه را در جهت انطباق با جامعه الگوی اسلامی پیش ببرد

باری تا اینجا کوشیدیم اثرات سلطه فرهنگی غرب را در تلاشی نظام  
اجتماعی و فرهنگی ، و از لحاظ تأثیراتی که بر خانواده میگذارد ، باختصار  
مطالعه کنیم ، دیدیم چه سان محصول انسانی خانواده و محیط غرب زده  
آدمهایی است که برایشان هیچ ارزشی معتبر نیست ، زیرا که ارزشها

محصول رابطه انسان با محیط خودش، با طبیعت محیط بر او و جامعه‌ای که در آنست و تلقی آدم از جهان است. وقتی کسی از محیط‌های بیگانه بود، ارزشهای معتبر برای او ارزشهای ابتکار و خلاقیت و تولید طلب نخواهند بود، ارزشهای مصرف طلب خواهند بود و از اینرو از خود بیگانگی فرهنگی کاری ترین زخمی است که غرب بر ما وارد کرده است. اگر درست در بحر غرب زده برویم می بینیم آنقدر که از فکر کردن می ترسد از هیچ چیز نمیرسد. البته محیط خفقان و فقدان منزلتها علت اصلی این ترس است. از اینرو میانی اخلاقی درین خانواده ها بشدت مست است و این نه بدان معنی است که اخلاق اجتماعی قدیم را قبول ندارند - این بجای خود محفوظ - بلکه مهم اینست که بهیچ نظام و اخلاق و ارزشی تن در نمیدهند، چرا تن در نمیدهند؟ زیرا همان سان که آمد، نظام ارزشی و اخلاقی تابع فعالیت و خلاقیت یک جامعه است و زمانیکه عدای خویشتن را بکلی بیگانه جامعه یافتند و خود را بگردش کار در جامعه ها و فرهنگهای مسلط سپردند، چون هیچگونه عملی را مرتکب نمیشوند و هیچ فعالیتی در مقام اندیشه ندارند - نتیجه - این میشود که نمیتوانند به ارزش که طبیعت اعمال و رفتاری را و تدامی را در اعمال و رفتار ایجاب میکند، تن در دهند، بهمین جهت است که آنها در مقایسه با غرب با اصطلاح جامعه شناسان از بورژواهای ماجرا طلب غربی نیز در ماجرا طلبی جلوترند و این صرفا بجهت بیرنگی و بی هدفی و بی ثباتی و سایر مشخصه های فرهنگی خانواده های جامعه های زیر سلطه است. حالا اگر بخواهیم تمام این نکات را یک یک و عمیقاً بررسی کنیم سخن بدرازا میکشد، اینست که بمنظور اختصار در گفتار بیچاره نتیجه این ساز و کار را ارائه میدهم:

در جامعه های زیر سلطه وجدان عمومی، وجدان ملی یا وجدان وجود ندارد، بلکه بخشهای جدیدی ایجاد شده است که از لحاظ سیمای  
و شکل ادامه و دنباله غرب مسلط هستند، بخشهایی که از جامعه خودشان جدا شده اند اما در جامعه مسلط نیز نتوانستند ادغام شوند



تشبه جوئی همه جانبه نیست ، همدر سیاست در سرویز بشکل  
غربی درآوردن است . بجای اندیشیدن و تولید کردن اقتباس و تقلید  
میکند . و میان بخش های از خود بریده و بخش های اسیر گذشته ، بخش  
های سیاری بوجود آمده است که بین خود و بیگانه سرگردان هستند .  
از اینروست که در جامعه های زیر سلطه رشته های پیوستگی و همبستگی  
فرهنگی که بدون آن رشد غیر ممکن میگردد ، روز بروز گسیخته تر میگردد .  
عرصه فعالیت و خلاقیت روز بروز تنگ تر میشود ، روابط سیاسی و اقتصادی  
و اجتماعی و فرهنگی که بر دوا مانع آزادی آدمی و شکستن استعداد هایش  
میگردد ، سختی و صلابت بیشتری مییابد ، و جریان تلاشی شدن همین  
است .

در دوران معاصر ، مسئله حقوق زن و خانواده که غرب زده پیش  
میکند مسئله حقوقی نیست و مفهوم حقوقی ندارد . مسأله راحت این  
عنوان طرح میکند : در آغاز بحث گفتیم و به خانواده الگوی اسلامی هم  
بعنوان شاهد استناد کردیم ، که هدف از تشکیل خانواده در اسلام ،  
آزادی انسان استومشی توحید . اسلام اگر از حقوق زن یا مرد حرف  
میزند ، در رابطه با آزاد شدن یا فراهم آوردن یا نشان دادن امکانات  
آزاد شدن آدمی و بازگشت به خدا است . اما غرب زده کاری بروابطی  
که مرد و زن و بویژه مرد را اسیر ساخته است ندارد ، نه تنها نمیخواهد  
آن روابط از بین برود بلکه بر آنستکه با استفاده از الگوی زن و مرد غربی ،  
زن را بیشتر مورد بهره کسی قرار دهد . نمیخواهد هیچگونه راهنما یا  
الگویی راهبر یا هادی باشد ، جز الگوهائیکه بوی امکان دهد در چهار  
چوب رابطه مسلط و زیر سلطه بزندگی انگل وار خود ، بتهیه رفق حیاتی  
خود از شیر ، جان دیگران ادامه دهد . این خانواده به هیچ نظارت  
اجتماعی تن در نمی دهد ، بنای کارش برگزیر از هرچه ایرانی و اسلامی  
است . ناگزیر نتیجه چنین زندگی جزگزیر از خود نیست و حتی برای  
رسیدن به این گزیر از خود ، برای تحقق بخشیدن به آن ، به ستیز  
نیز برمیخیزند ، و اینست واقعیت ستیز آنها ، واقعیت مبارزه ادعائیشان



برای احیای حقوق زن . آنچه میکنند در واقع نفع خود است ؛ با تعصب ، با حرص و با ولع تمام میخواهند از خود فرار کنند . اما چرا میخواهند از خود فرار کنند ؟ زیرا امکانات بازگشت بخود را از دست داده اند و از لحاظ محیط خانوادگی و تربیتی که داشته اند ، یعنی تربیتی که آنها را برای زندگی در جامعه غرب آماده کرده است ، در جامعه خود جایی برای خود نمیابند ، زیرا که در این جامعه خواهی نخواهی محتاج فعالیت در زمینه اندیشه و عمل هستند . چنین است که در برزخ فی ما بین گم کردن خود و بازیافتن دیگری گیر میکنند و در چنین سرگردانی است که باسانی شکار میشوند ، دیگر هیچوقت نمیتوانند از دنیای خام و مبهم خود خارج شوند زیرا که دیگر راهی به واقعیت ندارند . از واقعیتی گریخته و به واقعیتی نرسیده ، و وسط دو واقعیت ، که یکی واقعیت خودشان است ، و دیگری واقعیت غرب مسلط است ، گیر کرده اند و نتیجه آن رفتارهایی است که از ایشان سر میزند ؟ رفتارهای دقیقه ای و ثانیه ای ، که هیچ ملاک و اعتبار و دوام و استقراری در آنها مشاهده نمیشود . اعتبار دوام و استمرار در رفتار اگر بخواهیم تقسیم بندی کنیم ، آنهایکه به فرهنگ خودشان بیشتر پایبند هستند ، یعنی در آن فرهنگ تربیت شده اند ، لاجرم ، استقرار و دوامی در رفتارهایشان دیده میشود ، اینان هر عقیده و مرامی داشته باشند ، در عقیده و عمل اهل مقاومت و پابرجایی و مداومت هستند ؛ این مقاومت و استقرار و دوام در عقیده و عمل و رفتار در تربیت شدگان خانواده های غرب زده ، محصولات تربیت این خانه ها و مدرسه ها ، بهیچوجه دیده نمیشود . در این خانواده های غرب زده و باصطلاح خودشان نوشده یا نوگرا و متجدد ، بر خلاف هدف تربیتی اسلام که در جهت تربیت انسان برای جامعه آینده که باید آزاد تر از جامعه حال باشد ، تربیت صرفا در جهت اتلاف فرزند و بالنتیجه اتلاف نیروی جامعه است . و این همان چیزی است که در زمینه اقتصادی هم میبینیم که سرمایه داری زیر سلطه کارش تراکم سرمایه نیست ، بلکه متلاشی کردن و تلف کردن سرمایه است ؛ بهمین گونه خانواده جدید

کارش تربیت کردن انسان برای آینده نیست، بلکه خارج کردن او ست از محیط خودش و باصلاح تلف کردن انسان است.

حقوق و تکالیف زن و مردی که در نظام های حقوقی مختلف تشکیل خانواده میدهند، از هدف تشکیل خانواده در این نظام ها ناشی میشود. مثلاً در نظام اروپائی، نقش خانواده ادامه نظام سرمایه داری است، بنحوی که نظام اجتماعی را همانطور که هست ادامه دهد، ارزشها این نظام را از نسلی به نسل دیگر منتقل نماید و بدین ترتیب جامعه در همان نظام از نسلی به نسل دیگر منتقل شود و نسل جدید در همان نظام بار بیاید که نسل گذشته ساخته و پرده بسته است. در چنین جامعه ئی طبیعی حقوقی که برای خانواده معین میشود و هم تکالیفی که برای زن و مرد مقرر میشود متناسب با خواست نظام و میل به پرهیز و جلوگیری از تحول اجتماعی و دیگرگونی بنیادی و ساختی جامعه است. اختلاف و تفاوت اساسی حقوق خانواده در اسلام و در جامعه های غربی از همین نظرگاه ناشی میشود، زیرا در الگوی اسلامی، هدف از تشکیل خانواده حفظ گذشته و ادامه آن در آینده نیست، حقوق خانواده در اسلام آینده را در مد نظر قرار میدهد اما نظر باینکه " حال " خود يك جای اساسی دارد و برای اینکه " حال " بکلی مانع از تحقق " آینده " نشود، قانونگذار اسلام به " حال " نیز میپردازد، و حقوق و مقرراتی را ارائه میدهد که در پرتو آن امکاناتی فراهم آید که زن و مرد متقابلاً موانع جاده " حال " به " آینده " را از میان بردارند. از چنین نظرگاهی است که حقوق خانواده در اسلام باید بررسی بشود، نه از باب اینکه آیا خانواده اسلامی ادامه دهنده سنت فلان سلطان یا بهمان شاه و زوزک هست یا نه؟ اسلام حسابش این نیست. این که میگوئیم حساب اسلام این نیست، باید توجه کرد که حساب اسلام این هم نیست که مقررات و مطالب را پاره پاره و جزء به جزء بگیریم که مثلاً فلان جا گفته: *الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ*، و فلان جا چنین گفته، و بهمان جا چنان بافته است. این امر غلط و خطرناک است و از شیوه های تبلیغاتی است

که - بویژه در دو قرن اخیر - از طرف غربیها بکار رفته است این شیوه بر جزء جزء کردن نظام اسلامی نظر دارد ، بدیترتیب که مقررات و اصول و قوانین اسلام را از هم جدا میکند ، و این اجزاء گسیخته را با نظام دیگری مقایسه میکند ، در حالیکه اجزاء فوق فقط میتوانند در مجموعه خودشان معنی و مفهوم یابند . سوال میکنیم که آیا میتوان اصلی جزء شده و بریده از سایر اصول را برداشت و بمحک نقد زد ؟ غربیان این معامله خبیثانه را بارها با اسلام کرده اند و یکی از روشنترین مثالهای آن مسأله بردگی است که بجا میدانیم فی المجلس بدان اشاره ای کرده و بگذریم

میگویند که برده داری در اسلام مجاز است . اگر به فرنگی بگوئید که در اسلام میشود انسان را خرید و فروش کرد بلافاصله داد و بیداد راه میاندازد و تظاهر میکند به اینکه حاضر نیست بشنود ، موافق در دنیا اجازه داده است که برده خرید و فروش شود . ما با اسلام - اسلامیکه مطلقا گرفتار کردن و خرید و فروش انسان آزاد را حرام کرده است - بر میگردیم تا شیوه زنی غربیان را در این مورد آشکار کنیم . در واقع هر داری - کاری که هم الان هم غربیان در صور گوناگون آن میکنند - در اسلام مطلقا حرام است اما در زمان تشریع خرید و فروش اسیران جنگی مرسوم و یکی از هدفهای جنگها اسیر گرفتن و برده کردن اسیران بود . اسلام تنها يك جنگ را اجازه داد و آن جنگ در راه عقیده یا دفاع از کشور اسلامی در قبال تجاوز خارجی است و مقرر داشت تا وقتی اسیران جنگی را برده میکنند و قرار دیگری داده نشده است ، مسلمین نیز اسیران را برده تلقی کنند . چرا ؟ زیرا که نمیتوان پذیرفت در جنگ ، دشمنان اسلام مسلمین را اسیر و برده کنند و مسلمین اسیرانی را که از دشمن میگیرند ، صدر نشین سازند ، اینچنین جنگی ، محاربه ای نابرابر خواهد بود که کار قشون اسلامی را بنابودی خواهد کشانید بدینجهت است که در چنین مواردی اسلام اجازه داده است که اسیران خرید و فروش شوند ، اما چون اصل در اسلام مقابله بمثل نیست و عمل به بهترین روش است و چون



هدف اسلام آزادی بشر است، زمینه دائی آزادی این برده ها را، که در اصل انسانهای دستگیر شده بودند، فراهم ساخت تا جائیکه بنابر نص تاریخ غلام ها عنوان "برادر" پیدا کردند و صاحب طراز اول پیامبر اسلام گشتند. غلامهایی بودند که بدامادی خانواده های اشرافی آزاد شده از اشرافیت رسیدند و . . . .

حاصل سخن اینکه باید جای هر قرار و قاعده و قانونی را در مجموع نظام دید، جای مقررات مربوط به بردگی را وقتی در مجموع نظام میبینیم، میبینیم که اسلام برای از میان بردن بردگی که باشکال گوناگون تا امروز ادامه دارد، مبارزه مستمر، قاطع و بی امانی را سازمان داده است. با آن امر واقع یعنی برده کردن از راه جنگ یا از راه اقتصادی یا از راه سیاسی و یا از راه فرهنگی که تا کنون استمرار دارد، مبارزه کرده است، تا کی این مبارزه به پیروزی کامل انسان و آزادی وی بیانجامد. اما این حقیقت وقتی عیان میگردد که جای هر چیز را در مجموعه ببینیم، غریبی این را میداند اما چرا نمیگوید؟ زیرا در مقام دشمن نمیآید اظهار کند که در این نظام، اسیر، باید مراحلی را طی کند تا آزاد شود. میگوید و دروغ نمیگوید که اسلام برده داری را جایز شمرده است، دشمن کارش قلب حقیقت است، آیا میتواند جز این کند؟ اگر جز این کند نظامی که دارد برپا میماند؟

نا تمام

فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ  
بشارت ده به بندگان آنی را که به سخن گوش می کنند و بهترینش  
را عمل می کنند



## چگونه می‌چایند و چگونه خرج می‌کنند

در سالهای اخیر، در طرح ساختمان ویلاهای شمال که نمود در صد شان متعلق به رجال و ثروتمندان تهران است، نوعی رقابت خاص در گرفته و ویلاهای جدید از نظر زیبایی مخصوصا استیل ساختمان فوق العاده است. اما شاید ندانید که زیباترین ویلا در شمال متعلق به آقای "شیانی" استاند ارمازندران است که از یکسو به جنگل و ازسوی دیگر مشرف به رودخانه و دریاست و تأسیسات داخلی آن شکوه مخصوص دارد. مهمترین سلیقه‌ای که در آن بکار رفته طرز گلکاری آنست که شاید قیمتی برای ارزیابی گلکاری ویلا آن نتوان معین کرد.

"جوانان امروز"

در خیابان جردن تهران، کلاخی در حال نمود است که از روی نقشه قصر ورسای پاریس ساخته و پرداخته شده است و صاحب آن حبیب ثابت سرمایه‌دار معروف میباشد. گفته میشود این قصر ورسای دوم گرانترین ساختمان تهران است و هرجیز که در آن بکار رفته بهترین و برگزیده ترین نوع آنست. "گزارش"

خواند نهی: اگر زیباترین ویلاها درمازندران متعلق به استاند ارمازند سامان نباشد و گرانترین آن در تهران از آن حبیب ثابت پس میخواهید از آن کی باشد؟ از آن من و شما یا آقای راشد؟ میگویند از يك معامله تنها مربوط به دستگاه مخابراتی "جنتکس" که آقای ثابت\* واسطه و معامله گر آن بودند با تفاوت نرخی بیش از ۱۵ میلیون دلار معامله را برده، يك قلم ۵ میلیون آنرا در راه هم مسلکان خود خرج کرده است در اینصورت قصر ورسای حقیقی هم اگر داشته باشد چیزی نیست و بمنزله

پشمیزی است .

آنوقت بعضی ها ، مبارزه باگرانی و صرفه جوئی را تخطئه کرده از تخفیف در نرخ " بادكك " و تثبیت نرخ " كفش كن " در يك ريال اعلان و در روزنامه ها رسماً هم آگهی میکنند !

از خواندنیها شنبه ۲۸ مهرتاسه شنبه ۱ آبان ۵۲  
تحت عنوان " دارندگی است و برازندگی "

---

(\*) این شخص از گردانندگان باند بهائی در ایران است و ییهودی بوده و بهائی شده است . هزینه شبکه گسترده جاسوسی این باند در کشورهای مسلمان خصوص ایران و فلسطین و کشورهای عربی از طریق انحصاراتی که دولت ایران در اختیارشان گذاشته است تأمین می شود . رقم ۵ میلیون دلار فوق و یک ريال از فروش هر شیشه پیشی کولا از جمله رقم های کوچکی هستند که گردانندگان این باند بصندوق عملیات جاسوسی می ریزند . بهائیان امروز در ارتش و در سازمان امنیت و در سازمان برنامه و در هیئت دولت مجری سیاست آمریکا در ایران هستند .

چند سال پیش در کنگره لندن ( که شرکت کنندگان ایرانی آن نه تنها عوارض گزرنامه نپرداختند بلکه نفری ۵۰۰ دلار هم خرج سفر گرفتند ) از جمله تصمیمات یکی حفظ رژیم ایران و کمک به حکومت ایران در او بین بردن اسلام بود . برنامه رسمی کردن مذهب در ایران زیر نظر يك امریکائی بهائی با اسم پتر که همسر ایرانی گرفته و جزو شورای ۹ نفری است ، انجام می گیرد . این شخص در عین حال تبلیغات صیهونیستی در ایران راهم زیر نظر دارد .

\* \* \* \*

## برگی از تاریخ

ملاقات میرزا رضای کرمانی با سید جمال الدین  
اسد آبادی و طرح و اجرای نقشه قتل ناصرالدین شاه \*

میرزا محمد رضای کرمانی در محضر سید

در آخرین سالهای اقامت سید در استانبول بود که میرزا محمد رضای  
کرمانی تصمیم میگیرد به آنجا سفر کند. پس به سمت عثمانی حرکت میکند،  
به رشت که میرسد چون نیاز به پول داشته باشد ابتدا مبلغ بیست تومان از یک  
رشتی (که به وسیله امین الضرب با آن شخص تاجر آشنا شده بود) میگیرد و  
قرار میشود به محض ورود در استانبول برایش "عطر" بفرستد. اما امین الضرب  
مبلغ چهل تومان (شیخ محمد افضل الملک برادر شیخ احمد روحی این مبلغ  
را از قبول میرزا رضا سی تومان ذکر کرده است) به "میرزا علیخان امین النوله"  
که در آن وقت ریاست کل پستخانه های ایران را داشت، حواله میکند که به ...

\* - نقل و تلخیص از کتاب سید جمال الدین حسینی، تالیف صدر واثقی

شرکت انتشار - چاپ اول، بهمن ۴۸

۱ - شرح احوال میرزا آقاخان کرمانی به قلم شیخ مجتهد افضل الملک (نقل  
از حاشیه کتاب "روزگاری که گذشت" تألیف صنعتی زاهد کرمانی ص ۴۴)

میرزا رضا بدهد ( ممکن است امین الضرب از بی پولی میرزا رضا مطلع شده باشد و یا خود میرزا رضا درخواست پول کرده باشد ) او این مبلغ را گرفته ، بیست تومانش را بتاجر مذکور ( با اینکه قبول نمیکرده ) رد میکند ، و باقیه آن ، یکسره به سروقت دست مهجور و رهبر غیور خود میرود ، پس از ورود ر آنجا اجازه ملاقات میخواهد . بنا بگفته میرزا الطفال ، سید نظر بسوابق بعضی از ایرانیهای که با علاقه و شوق ظاهری فراوان خود را بحضورش میرساند ثلث بعد معلوم میشد که جاسوس هستند از بدیرش وی خود داری میکند ( نیز یرفتن میرزا رضا راه افضل الملك هم ذکر کرده است ) اما حاضران در محضر سید ، از صداقت و امانت او اطمینانش میدهند و تذکر میدهند که وی در اثر صدمات وارده اکنون بیمار است و محتاج بمعالجه میباشد .<sup>(۱)</sup> باز میرزا الطفال الهگویی بدون اینکه اجازه ورود بدهد ، دستور میدهد که برای معالجه اش به "مریضخانه فرانسوی" ببرند ش<sup>(۲)</sup> . و قریب چهل روز که در مریضخانه بود روزی یک لیره ( افضل الملك گوید : روزی ۲ مجیدی که معادل ۲ تومان باشد<sup>(۳)</sup> ) مخارجش را از خود میداد<sup>(۴)</sup> . خلاصه میرزا رضا پس از آنکه بحضور سید میرسد ، شروع به بیان ماجرای زندگی خود کرده میگوید :

بیست ماه در زندان قزوین بسر بردم ، چه کد ها و بند ها و زنجیر ها هاجم که کردند چه مصیبت ها و خون دلها خوردم . این بیست ماه طوری برایم گذشت که گوئی دویست سال بوده . چه مصیبت ها که در خانه نائب السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز انبار بسرآمدم . چهار سال و چهار

۱ - شرح حال و آثار سید ص ۶۶ و ۶۷

۲ - روزگاری که گذشت ذیل ص ۴۴

۳ - شرح حال و آثار سید ص ۶۷ و روزگاری که گذشت .

\* گفتار میرزا لطف اله در خصوص ملاقات میرزا رضا با سید قابل تأمل است ، زیرا با اینکه سید و میرزا رضا مدت ها در تهران با هم بودند و حتی هنگام اخراج سید در آخرین سفر از ایران با آن وضع اسفناگیز ، میرزا رضا که شاهد جریان بوده بشدت متقلب میشود و در کوچه و بازار از مردم استمداد می طلبد تا اینکه ویرا گرفته و مجازات می کنند ، و باز با اینکه سید



مادر زنجیر و کد بودم. وقتی که در زندان شدت شکجه و از یتیم بینهایت زیاد شد\* بخيال خود کسی افتادم بالاخره باقیچی شکم خود را پاره کردم\*\* آنگاه بمعمالتجهام پرداختند<sup>(۱)</sup> اکنون هم که آزادانه بحضور شما رسیلهام، قرار شده است کدر ایران نباشم. این بود شرح ماجرایم.

این جوان ستم دیده، هنگامی که بیاد گذشته میافتد، و آن سختیها و مشقات و مظلومی که در حقش اعمال شده بود در حضور سید بیاد میآورد، تاثرات و زدهای درونیش که مدتتها در قلبش نهفته شده بود بیرون زده اشک از دیدگانش جاری میگردد، اشکی که مسیر تاریخ ملتی را تغییر میدهد. سید که در مقابل اظهارات میرزا رضا کاملاً ساکت شده بود، در جواب میگوید: تو چقدر بزندگی دل بسته ای؟ انسانی را از خود را از ظالم باگریه نمیگیرد و ریشه ظلم را باید قطع کرد\* استانی را میرزا حسین خان دانش اصفهانی ذکر میکند که علاوه بر تأیید گفتار سید مبنی بر قطع ریشه ظلم، شدت عصبانیتش را ظاهراً نسبت بشاه میرساند. نامبرده گوید:

"یاد دارم که روزی بوقت صبح بمهموم زیارت بخانه سید جمال الدین در نشانطاشی رفتم و از آن دخول خواستم و همینکه به پیشش رسیدم دیدم که سید چشم

کاملاً به روحیه این جوان وارد بوده است و حتی در نامه های که برای میرزای شیرازی مینویسد از ویه نام يك جوان نیکوکار نام میبرد؛ با این وصف معلوم نیست چرا از پذیرش وی خودداری کرده است تا اینکه دیگران (بفرض اعتماد - وی) مطمئنش میکنند و نیز این فقره معلوم نیست که چرا وقتی که دوستان سید اطمینانش میدهند، با اینکه پس از اخراجش از ایران، علاقمند بکسب خبر از اوضاع نابسامان این سرزمین بوده است، با توجه باینکه مرید وفاداری چون وی از لایحه و آشیا نهوزن فرزند خود دست کشیده، به یک کشور نا آشنا وارد شده است، بدون اینکه بپذیرد شریکمره برای معالجه به بیمارستان گسیلش داشته، اگر قول میرزا لطفاله در این خصوص اشتباه نباشد، باب رنظر گرفتن اینکه سید بهتر از حاضران در آن مجلس وی را میشناخته است، جهات دیگری برای این امر باید وجود داشته باشد.

بزیب افکند ، از يك سر تالار عمارت به آن سر ، هی با خشم و خشمونت قدم  
 میزند و هی دیوانهوار و آنکه مخاطبی پیش خود داشته باشد بابانك بلند  
 میگوید : لا نجاۃ الا فی القتل ، لا خلاص الا فی القتل ، لا سلامة الا فی القتل .  
 لا راحۃ الا فی القتل " سید " ، در آن دچنان غرق تهور گشته بود و سرپائین  
 انداخته پای میزد ، که از آوار پای من و از ورود من به آنجا خبر دارند . من هم  
 چون او را چنین با خود مشغول یافتم ، تعجبها از آن حالت مجنونانهاش کردم  
 و هیچ نشانی از خود نداده به آهستگی از همان راهی که آمد بمردم برگشتم  
 و او را بحال خود گذاشتم (۲)

۱- متن استنطاق میرزا رضا مندرج در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان و در  
 روزنامه صور اسرافیل و برخی مأخذ دیگر .

\* - حاج سیاح که مدتی باوی در زندان بوده ، قسمتی از این شکجهها  
 را در سیاحتنامه خود نقل کرده است .

\*\* - شاید علت دیگر دست زدن بچنین عملی ، مکوم نگاه داشتن اسراری  
 بوده که ناگزیر پنهان داشتن آن موضوعات بوده است . و یا اینکه آقاری در  
 بار موضوعات ساختگی ، میخواستند ، که ، اعتراف وی بزیان دین و اجتماع  
 تمام میشده و برای بعضی افراد بیگناه در سر ایجاد میگردد است .

\*\*\* - این مباحثه قطعاً باین سادگی و اختصار نبوده ، و یقیناً مطالب  
 قابل ذکر دیگری گفته شده که فعلاً برما مکوم مانده است .

۲ - شرح حال و آثار سید ص ۸۵

### میرزا رضا بقصد کشتن شاه مصمانه بسمت ایران حرکت میکند

بیانات سید، با آن فصاحت و جذبه، مخصوص بخود، طوفانی عظیم و انقلابی عمیق، در وجود این شخصی که مظالم فوق العاده، شاه را دیده بود ایجاد کرد. او از همانجا مبلغ هشت لیبره برای مخارج راه خود، از سید می گیرد (۱) و در تاریخ ۲۶ رجب ۱۳۱۳ با قفاق "شیخ ابوالقاسم روحی" (برادر شیخ احمد روحی کرمانی) (۲) \* بقصد کشتن ناصرالدین شاه، بسوی ایران عزیمت میکند. بمحل "بارفروش" که میرسد، در کاروانسرای "حاج سید حسین" از یک میوه فروش، یک تیانه پنجلول روسی، با پنج فشتک، بقیمت سه تومان و دو قران خرید، بصوب مقصد حرکت مینماید، تا اینکه در دوم شوال ۱۳۱۳ بحضرت عبد العظیم وارد میشود. اما از بدو حرکت، سعی داشته که کمی از آمدنش بایران مطلع نشود، زیرا هدفی مهم در سر داشته است. بهمین سبب لباس مبدل پوشید، عینکی برجشم میگذارد. از زمان ورودش بحضرت عبد العظیم تا هنگام کشتن شاه، یکبار مخفیانه بطهران میآید و بمنزل مرحوم "حاج شیخ هادی نجم آبادی" رفته، دوشب مهمان مشارالیه میشود، سپس مبلغ یک تومان خرجی از وی گرفته. با همان حالت بحضرت عبد العظیم بر می گردد (۳) \*\*

۱- روزگاری که گذشت ذیل می آید

۲ و ۳- متن استنطاق میرزا رضا

(\*) حاج سیاح در مورد همراهان میرزا رضا و ورودش بحضرت عبد العظیم از قول معین التولیه شرح ذیل را نوشته است که با متن استنطاق وی اختلاف دارد. "گفتم از که امراه آمدی؟ گفت از راه مازندران بطهران آمد میکتب در قهوه خانه (ای) که جنب خانه آقای شیخ هادی است خوابیدم پس از آن بحضرت عبد العظیم آمدم" (در مخوف و وحشت ص ۲۳۳).

(\*\*) رفتن میرزا رضا بمنزل مرحوم شیخ هادی نجم آبادی در آن شرائط پراز خفقان و با حالت اختفا، با احتمال قریب بیقین بخاطر رساندن پیغام و یا نامهاز ناحیه سید بود ماست. و یا اینکه لا اقل بگوئیم برای گرفتن راهنمائیها و کمک های دیگری که

حاج سیاح، وقتی که از آمدن وی مطلع میشود، نامه‌ای باین مضمون برای صدراعظم مینویسد:

"میرزا رضای دلال که چهار سال حبس بود و نایب‌السلطنه قیرونش کرد و التزام گرفت که در ایران نماند باسلامبول رفته بود برگشته الان در حضرت عبد العظیم پستی است شکی نیست فعل تا از فاعل صادر نشده و بمفعول به نرسد مورد مؤاخذه نیست، قصاص قبل از جنایت صحیح نیست بنده خبرنگار و جاسوس نیستم لکن این شخص صدمه دیده و آدم جسوری است گمان بنده براین است که قصد بدی دارد که از نزد مثل آقا سیّد جمال الدین که هم دنیا دارد و هم آخرت باینجا که نه برای او دنیا هست و راحت نه آخرت آمده این شخص بلباس مبدل آمده و باد و نفر همراه بوده که ایشان از راه عشق آباد بمشهد رفته‌اند و این تنها از راه مازندران باینجا آمده بنده در این عرض خود هیچ غرضی ندارم جز اینکه لازمید انم احتیاط شود او را می‌توان با مساعدت مالی از اینجا خارج کرد تا خیال آسوده شود این مطالب را آقای معین التولیه تحقیق و مذاکره نموده که الان دریند منزل حاضر است" (۱) \*

برای منظور بزرگ خود، بدان نیاز داشته بوده است. و الا الزامی در کار نبود. است که در چنان شرائطی، صرفاً بعنوان ملاقات بحضور مشارالیه برود.

\* \* \*  
۱- وره، خوف و وحشت ص ۲۳ و ۲۳۵

(\*) حاج سیاح که مدت‌ها بامیرزا رضا در یک زندان بوده و مورد ستم حکومت شاه واقع شده و نسبت بمسئد نیز اظهار ارادت میکرد، است، این عمل از وی عجیب به نظر میرسد. بنظر نویسنده، ارسال این نامه را بموجه باید توجیه کرد:

اول آنکه، بخاطر خصوصیتی که بین حاج سیاح و صدراعظم بود، موید آن داشته است که میباید او را هدیه فک و گولوه واقعه شود. ارسال این نامه بمنزله توجیه دادن صدراعظم بمواظبت از خود بوده است.

دوم، از نظر حفظ جان خود که میباید اثر انجام مقصود میرزا رضا، وی نیز در مظان اتهام واقع شود و باز آن تلخیها و ناکامیهای گذشته تکرار گردد. در اینجا بد نیست که بعنوان جمله، معترضه، قسمتی از شدت صدماتی را که در حق وی اعمال شده بود از صفحه ۳۳ کتاب تاریخ بیداری "جیب الله مختاری" در



هنگامی که معین التولیه و از میرزا رضا میرسد که: "تو چرا از خد متاقتا  
سید جمال چشم پوشیده (ای)؟"  
میگوید: "حضرت آقا بمن کمال مرحمت داشته اوهیچ چیز ریغ نداشت  
لکن در اسلامبول کترک هستند از ند انستن زبان بمن بد می گذشت آمدم  
بایران میان هموطنان و همزبانان خودم."\*  
معین التولیه: "الان چه خیال داری؟"  
میرزا رضا: "بشاه و نائبا السلطنه و صدراعظم عریضه کرد هام که یا اطمینان  
بدهند در طهران مشغول دلالی خود در بازار شد معیشت کم یا رخصت  
بدهند عیال و اطفال را برداشته از این شهر بیرون روم."

### اینجا نقل کنیم:

"حاج سیاح محلاتی که پس از توقیف بحکم ناصرالدین شاه چون جان خود  
را در خطر دید برای آنکه در نتیجه شکنجه رفقای خود رانام نبرد و با قاشق  
و دستمال خواست انتحار کند چون نتوانست ازینجره اطاق خود را بیرون برتاب  
نمود و پای او شکست ولی تلف نشد بعد در توقیفگاه قزوین زندانی شد."  
سوم آنکه امید انسته باطنا روابط شاه و امین السلطان خوب نیست و نیز با  
خبر بوده که اگر چنین نامه ای بامین السلطان بنویسد و بشاه نخواهد داد؛ در  
نتیجه هدف میرزا رضا که شاه بود و عملی خواهد شد. باین ترتیب شاید خواسته  
در عین اینکه میرزا رضا هدف خود را عملی می کند به امین السلطان محبتی کرده  
باشد. شاید غیر از جهات مذکور علل دیگری در این زمینه وجود داشته است.  
\*\*\*) مهد یقلی هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۰۸ کتاب خاطرات و خطرات،  
شرح مختصر ذیل را که می د ارسال نامه حاج سیاح قبل از کشته شدن شاه بامین  
السلطان است چنین مینویسد: "حاج سیاح سه روز قبل به اتابک مینویسد که  
میرزا رضا از اصحاب سید جمال در شهر است و خوش خیال نیست آن پاکت سه روز  
بعد از واقعه از کیف امین السلطان بیرون آمد." باز از این عبارت چنین استنباط  
میشود که امین السلطان بی میل نبود که شاه کشته شود.

\*) البته واضح است که در چنین جواب و بهانه های پیش نبود و علت اصلی همان  
اجراء نقشه های بود که قبلا طرح شده بود.

معین التولیه : "چه جواب داد ماند ."  
میرزا رضا : "هنوز جواب نداده اند ." (۱)

### ترتیب جشن آغاز پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه یا آخرین روزهای حیاتش

تقریباً پایان سال ۱۳۱۳ هجری قمری مصادف با پایان چهل و نهمین سال و شروع پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه بود . عقربه تاریخ نیم قرن حکومت استبدادی یک مستبد جاه طلب را نشان میداد . مدت نیم قرن بود که رکود علمی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بر کشور ایران حکومت میکرد ، نه تنها شیوه حکومت ناصرالدین شاه این رکود ها را ایجاب میکرد ، بلکه وی هرگاه فرصت مناسبی می یافت بخاطر حفظ جاه و مقامش ضرباتی مهلك بمعنای وسیع ، برپایه های دینی و اجتماعی مردم این کشور میزد . چه معاهدات ننگینی که بخاطر حفظ مقام و موقعیت خود با خارجیان نبست . و چه اسرافها و ولخرجیهای بی موردی که برای دربار و درباریان و نیز در ضمن سفرهایش نکرد . و چه ظلم ها و بی عدالتی هایی که در حق آزاد مردانی ، از قبیل سید جمال الدین و غیره روا نداشت . و چه قتل ها و کشتارهایی که در حق اصلاح طلبان و وطن خواهانی ، چون امیرکبیر و غیره اعمال نمود . او میخواست آزادی و آزادی را در نطفه بمیراند ، تا بتواند به حکومت سیاه استبدادی خود ادامه دهد . او دشمن سرسخت آزادی و عدالت بود . بهمین جهت که رصد نابودی هرچه آزاد مرد بود . در این نیم قرن ، چه سالهای سیاهی بر این مملکت و بر مردم ستم دیده این مملکت گذشت . و چه رنجها و عذابهای روحی و جسمی ، عالو جاهل این سوزمین کشید . متأسفانه آغاز سلطنت ناصرالدین شاه ، مقارن با انجماد فکری مردم بود . اکثریت قریب باتفاق مردم که از طبقه عوام بودند ، در مقابل چنین موجودی ، برای خود حق حیات قائل نبودند ، و او را مالک مطلق ارواح و

---

(۱) دوره خوف و وحشت ص ۲۳۳ و ۲۳۴ .

اموال و نوامیس خود میدانستند. و نیز برچنین مردمی حکومت میکرد و از غفلت آنان استفاده های زیادی میبرد. و بقول عباس میرزای ملك آرا<sup>(۱)</sup> (برادر ناصر الدین شاه): در حقیقت ناصرالدین شاه بريك قبرستان وسیعی که نامش ایران بود و بگفته شاعر شهیر (برنیاید ز کستگان آواز) سلطنت میکرد<sup>(۲)</sup> (۱) اما خوشبختانه بعد ها مردمی مبارز و مجاهد و مطلع و وارد ظهور نمود و نهضتی را پی ریزی کرد که دیگر حربه های شاه بر پیکر این نهضت اثری نکرد.

خلاصه شاه تصمیم گرفته بود که بمناسبت آغاز پنجاهمین سال سلطنت خود جشنی عظیم و بی سابقه در ایران برپا کند. در بار مقدمات جشن را فراهم کرده بود. شروع این جشن مطابق برنامه ای که تهیه شده بود از شب بیست و دوم ماه ذی القعدة ۱۳۱۳ بود. برنامه جشن بترتیب زیر تعیین شده بود: قرار بود از شب بیست و دوم ذی القعدة تا اول ماه ذی الحجة بعد تهافت شب و عرش و ریگی از نقاط: باب همایون، سردر شمس العماره، تخت مرمر، سبزه میدان، امیدان، توینخانه، پارک صدراعظم، امیریه، آتش بازی شود. از شب بیست و دوم الی شب بیست و چهارم، بنا بود که در تمام شب در بازارها و کاروانسراها و گانها چراغانی شود.

روز بیست و دوم که مطابق با اولین روز جشن بود، از ساعت يك بعد از ظهر، حضور یافتن هیئت سفرا (کر دیپلماتیک)\*.

شب بیست و سوم (دومین شب جشن) دعوت هیئت سفرا به شام در ساعت هشت بعد از ظهر در عمارت بادگیر و سایر طبقات برای شبنشینی (سواره)\*\* در تالارهای موزه و نارنجستان و بعد از صرف شام پذیرفتن هیئت سفرا در تالار شمس العماره.

روز بیست و سوم (دومین روز جشن) و حضور یافتن علما\*\*\*.

۱- انقلاب مشروطیت ایران جلد اول تألیف آقای محمد کرم مهدی ملك زاده ص ۱۴۰

(\*) لفظ کر دیپلماتیک Corps diplomatique از اصل مأخذ است.

(\*\*) لفظ سواره Soirée از اصل مأخذ است.

(\*\*\*) البته خوانندگان محترم باید نظر گرفتن اعمال شاه توجه خواهند داشت



شب بیست و چهارم (سومین شب جشن) پس از آتشبازی در سردر شمس العماره، رفتن شاه به سیوه میدان و بازار و کاروانسرای امیر، قرار بود در این شب و در شب دیگر در سبزه میدان موزیک نظامی نواخته شود و مطرب مترنم گردد.

روز بیست و چهارم (سومین روز جشن) از ساعت شش بغروبمانده، حضور یافتن صاحبمنصبان قشونی از نظام و غیره، ارباب قلم از کشوری و لشکری، شاگردان مدرسه، نظامی ناصری با لباس رسمی، و دادن مدال به یادگار این جشن، از طرف شاه به هر یک از خواص شاه.

شب بیست و پنجم (چهارمین شب جشن) دعوت هیئت سفرا و شاهزادگان و وزراء و سایر طبقات، بصرف "شامیز" و شب نشینی و تماشای آتشبازی و چراغانی در امیریه.

روز بیست و پنجم (چهارمین روز جشن) از صبح تا عصر، حضور یافتن اشخاصی که بحضور نرفته‌اند، از قبیل تجار و اعیان اشراف و غیره و برگزاری سلام در عصر همین روز، در سردر ارك همایون.

شب بیست و ششم (پنجمین شب جشن) آتشبازی و چراغانی و نواختن موزیکهای نظامی و ترنم مطربها، در میدان توپخانه.

روز بیست و ششم (پنجمین روز جشن) از ساعت شش بغروب مانده، حاضر شدن تمام قشون از توپخانه و قورخانه و افواج و سواره در میدان مشق، و ترتیب یافتن قشون بترتیبات نظامی بدستور نایب السلطنه وزیر جنگ، و رفتن شاه در آن محل و دادن پرچمهایی که بمناسبت یادگار این جشن تهیه شده بود، به افواج و دسته‌های سوار.

شب بیست و هفتم (ششمین شب جشن) دعوت هیئت سفرا و شاهزادگان و وزراء و سایر طبقات، در یارک صدراعظم برای شام میز و شب نشینی، و

---

که این علما، از چه قبیل افرادی میتوانند باشند.



تماشای چرخانی و آتش بازی .

روز بیست و هفتم ( ششمین روز جشن ) ، سب دوانی در دوشان تپه ،  
ورفتن شاه در آنجا . ( ۱ )

از روز دوازدهم ذی القعدة دعوتنامه هایی برای اعضای :

سفارت عثمانی ، سفارت انگلیس ، سفارت روس ، سفارت فرانسه ، سفارت  
آلمان ، سفارت اطریش ، سفارت آمریکا ، سفارت بلژیک ، سفارت هولند ارسال  
گردید ، ( اسامی مدعوین سفارتخانه های مذکور در صفحه ۷ شماره سوم  
مجله توشه قید شده است ) تا در مراسم جشن حضور یابند . و نیز رجال  
سیاسی ، از لشکری و کشوری و اشخاص یا نفوذ و سرشناس طرفدار حکومت  
شاه ، برای شرکت در برگزاری جشن دعوت شدند . در اینجا بمناسبت ،  
متن یکی از دعوتنامه ها درج میشود : " ایشیک آقاسی باشی ( ۳ ایشیک آقاسی  
باشی " اسم کسی نیست بلکه بمعنی " رئیس تشریفات است که در آن زمان به  
جای این کلمه اطلاق میشده است - نگارنده ) بر حسب امر اعلیحضرت  
اقدس شاهنشاه ذوالقرنین خلد الله ملکه جناب میرزا هاشم خان امین دربار  
را با کمال احترام اطلاع میدهد که در این موقع جشن بزرگ سال پنجاهم  
جلوس همایونی در شب بیست و سه ذی القعدة ۱۳۱۳ نه ساعت و نیم  
بعد از ظهر با لباس تمام رسمی در سرای سلطنتی تشریف آورده شب نشینی  
نمایند " ( ۲ )

با ذکر این تفصیل دربار محل هلهله و شادی های بیمورد شده بود .  
درباریان و حکام متعلق از شادی در پوست نمی گنجیدند و بیاد چنین روزی  
بجای تسلیت ، تبریکهای نابجا بهم میگفتند . سوای برگزاری این جشن عظیم  
از طرف دولت ، متأسفانه دو دسته از مردم هم ، در بزرگداشت این جشن ،  
شرکت کرده بودند . دسته نخست ، مردم متعلق ریاکاری بودند که به طعمهائی

---

( ۱ ) توشه دوره اول شماره ۳ ص ۷۶ و ( برای اطلاع بیشتر ، بهمین مجله  
مراجعه شود )

( ۲ ) توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۱ .

آغاز پنجاهمین سال سلطنت شاه را جشن گرفته بودند و در این امر هر يك بر دیگری سبقت میگرفت، تا شاید مورد الطاف ملوكانه و هیئت حاکمه واقع شود. دسته دیگر مردم عوام و جاهلی بودند که وجود چنان شاهی را با تمام مظاهرش حافظ دین و ملت دانسته و برگزاری این جشن را يك امر ضروری بلکه فریضه میدانستند \* گروه اول میدانستند چه می کنند. اما گروه دوم که وجودشان در هر جامعه، مشکل بزرگی محسوب میشود، کورکورانه و جاهلانه فعالیت مینمودند. و از این دو دسته هر کدام بفرخور وضع مالی و تشکیلات خود، برای جشن آذین بندی و چراغانی کرده بودند. خلاصه در این ایام آنقدر قند و شکر و چای و شیرینی برای پذیرائی و شمع و نفت و چراغ جهت تزئین مصرف شده بود که هزینه آنها بالا رفته بود. (۱)

در مقابل مسرتها و شادیهای خائنان بدنام و عامیان نادان، طبقه ستمدیده و رنج کشیده ای که سالیان دراز تازیانه استبداد بر فرقشان کوفته شده بود و علمای غیرتمند تبعید شده و کد و زنجیر دیده، و طبقه روشنفکر و فهمیده، مملکت در عذاب و شکجه روحی بسر میبردند. زیرا آغاز پنجاهمین سال حکومت حاکمی مزدور و ظالمی منفور شروع شده بود. در چنین موقعیتی عامیان بی مایه و خائنان فرومایه در سرور و انبوه و فضا، در حزن و اندوه بودند آنان طالب بقای شاه و اینان خواستار فنایش بودند. اگر آنروز شاهی های بیموردی بوجود آمده بود بیشتر در اثر تعلق ها و مداحی های بیجا و ادوریهای نامناسبی که از همان طبقه عوام رابآسانی مغشوش میکرد، ظاهر گردیده بود. آنروز مداحان و یاهو سرایان خائن در لباسهای مختلف، ناصرالدین شاه را واقعا مردی خادم دین و وطن جلوه داده بودند. اثر

(\*) بین این دو گروه طبقه دیگری هم بودند که یا در اثر تهدید مأموران دولتی، و یا اینکه مبادا بعدا برایشان درد سری ایجاد شود در ایمنی امر شرکت کرده بودند.

(۱) تاریخ سیاسی میرزا علیخان امین الدوله بکوشش حافظ فرمانفرمایان ص ۲۰۶

آن تبلیغات و ستایشهای بیجا بحدی بود که امروز هم طبقه عوام و بسی اطلاع واقعا این شخص را یاور و حامی دین و وطن میدانند. ولی غافل از اینکه امروز تاریخ بحق و انصاف داوری کرده و میگوید: ناصرالدین شاه در طول نیم قرن سلطنت نام خود را در ردیف ستمگران مستبد قرار داده و ثمرهٔ چهل و نه سال حکومت پر از خفقانش این شد که سوای خیاناتش، فرزند ناخلفی چون استبداد را سرپرستی کرده و در امان خود بیورزاند.

### کشته شدن شاه در حرم حضرت عبدالعظیم (ع)

بطوری که باطلاع خوانندگان محترم رسید، تاکنون جشن آغاز پنجاهمین سال سلطنت شاه که برنامه آن مفصلا تنظیم شده در پیش است، و یابخت آماده یک چنین مجلس سرور بی سابقه ای است.

شاه بشکرانه این نعمت و دوام صحت خود، تصمیم میگیرد یک روز قبل از برگزاری این جشن، بزیارت حضرت عبدالعظیم برود. ظاهرا هر وقت میخواست بزیارت برود، قبلا دستور میدادند که محیط صحن حرم راقرق کنند که کسی نباشد. اما در این سفر، از این رویه جلوگیری کرد، و خیال اینکه ستم دیده ای آنچنان جسارت پیدا کند و دست با قدام بزرگی بزند نمیکرد. زیرا چنین میبنداشت که آزادی و آزادگی را در نطفه خفه کرده است، و باصلاح خودش دیگر آدم بد ذات! پیدا نخواهد شد و آنچه بد ذات بوده اند یا در حبس و تبعیدند و یا در اثر تطمیع و تحریص خویش ذات شده اند. دیگر شاه غرق در شادی و شغف است، و بریش ملتشی که توانسته است غاصبانه و ظالمانه بعد از نیم قرن بر آنان حکومت کند، پوزخند میزند، او با اعمال خلاف انسانی و ضد قانونی خود که قبلا علی رغم مصالح دینی و حیاتی مردم در مورد آزادیخواهان خصوصا در حق سید جمال الدین و خود میرزا رضا انجام داده بود با دست خویش گور خود را کنده بود.

آری در آن زمانی که فریاد میرزا رضاها در اثر شکجه ها و ستمهای غیر انسانی، در رکج محبسها بلند بود، شاه در حرمسرای خود سرگرم بود و بهره قانون و قانون طلب و آزادی طلب میخندید. حالا دیگر

وقت آن رسیده است که شره اعمالش را ببیند و آنچه کاشته است بدرد \* .  
 مسلماً سزای کسی که با مقدرات مردم بازی کند و سرمایه های معنوی و مادی  
 مملکتی را بیهوده و بارها سست خیانتش مشهود شده باشد و نه بنصایح  
 خیرخواهان و دلسوزان گوش بدهد و نه بناله های مظلومان توجه کند و غرق  
 در غرور و خودخواهی شود و جز مرگ چیز دیگری نمیتوانست باشد . این گوری  
 که شاه بدست خود کنده بود ، هنوز فرصت مناسب برایش پیش نیامده بود که  
 در داخل آن برود . تا اینکه حسن تصادف ، روز جمعه هفدهم ماه ذی القعدة  
 سال ۱۳۱۳ فرارسید . این روز همان تاریخی بود که ( بشرحی که خواهد آمد )  
 شاه با پای خود در آن گور رفت .

هنگامی که شاه بسمت حضرت عبد العظیم عزیمت میکند ، میرزا رضا از وروش  
 مطلع میگردد . آنگاه خود را مجهز کرده آماده میشود که بزندگی شاه خاتمه  
 دهد . در اینجا بهتر است طرز کشتن شاه را بطور اجمال از زبان خود  
 میرزا رضا بشنویم :

"روز پنجشنبه <sup>۱۳۱۳</sup> شنیدم که شاه بحضرت عبد العظیم می آید در خیال  
 دادن عریضه بصد ارت عظمی بودم که امنیت بخوادم عریضه را نوشته در بغل  
 داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم منصرف شدم و یک مرتبه باین  
 خیال افتادم و رفتم منزل ، طپانچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه ،  
 رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد . آمد حرم زیارتنامه  
 مختصری خوانده بطرف امامزاده حمزه خواست بیاید ، دم در ایستاد ماند  
 که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طپانچه را آتش دادم . " (۱)

(\*) حاج سیاح میگوید : "و تیکه مختار خان سید را با آن وهس اخراج میکند بشاه  
 پیغام میدهند : "من و تود و رکارهای خود گذشته اجدادمان را تجدید کردیم به انتقام  
 در چارخواهی شد" (دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹)  
 ۱- استنطاق میرزا رضا .

(\*\*) اگر میرزا رضا در گفتار خود خواسته بگوید که روز پنجشنبه عزیمت شامرا  
 بحضرت عبد العظیم شنیده و در همان روز او را کشته اشتباه است ، زیرا مطابق





ولی تفصیل مطلب اینست: موقعی که شاه و صدراعظم وارد صحن حرم حضرت عبد العظیم میشوند، حاکم آنجا و خدایخواستند که طبق معمول قرق کنند، شاه مانع شده میگوید: ۳روز میخواهم مثل سایر مردم بزیارت رفته باشم.

صدراعظم بشاه پیشنهاد میکند که قبل از زیارت در باغ رفته و ناهار بخورد، شاه میگوید چون وضو در ارم اول بزیارت رفته، بعد ناهار میخورم اگر هم ناهار را یک ساعت بعد از ظهر بخورم ایرادی نیست (۱). شاه وارد بقعه شده. طواف میکند بعد بطرف پائین ضریح ایستاده دستور میدهد که قالیچه و جای نماز حاضر کنند. چون قدری در آوردن قالیچه تأخیر میشود، صدراعظم چند قدمی دور میشود. شاه که عینک زده بود، بطرف زنهای نگاه میکرد. در همین میان میرزا رضا از بین دوزن که در سمت چپ شاه ایستاده بودند دست از زیر عباد آورده در حالی که کلفت بزرگی بعنوان عریضه در دست گرفته بود و بدنه تپانچه ای که در کف دستش قرار داشت، به تریبی کلوله، آن در زیر نامه پنهان بود بطرف سینه شاه نزدیک مینماید. در این موقع بود که تیر را خالی میکند. (در بعضی مآخذ گفته شده که شاه در حال خواندن زیارتنامه بود که گلوله به طرفش رها شد) بمحض برخاستن صدای پندل و گلوله از سمت چپ سینه نفوذ کرد و بقلب میرسد. \* در این بین شاه میگوید "حاجبی حسنعلی خان" مرا بگیر (در بعضی مآخذ چنین آمده است که او خود را بر بالین مزار "جیران" از زنهای بسیار مورد علاقه اش انداخته همان میسپارد). "حاج حسنعلی خان" و "امین خاقان" باتفاق یکی دوفراز پیشخدمتان که

---

اسناد موجود شاه در تاریخ جمعه هفدهم ذی القعدة سال ۱۳۱۳ گسته میشود. ۱- توشه دوره اول شماره ۱۳- اظهارات میرزا محمد خان امین خاقان به ظهیرالدوله (نویسنده مقاله ماجرای قتل ناصرالدین شاه) (\* در کتب خاطرات من یاروشن شدن تاریخ صدساله تألیف آقای حسن قدسی (اعظام الوزراء) عکسی از قبای شاه گراور شده است که محاذی اولین دکه سمت چپ محل اصابت گلوله دیده میشود.

نزدیک بودند شاه رامیگیرند. شاه پنج شش قدمی با کک خدمه راه میآید، اما چون بیخس شده بود، او را در اطاق معروف پنه "مقبره" ولیعهدی که خیلی نزدیک بود برده و میخواستند پس از آن آهی میکشد و دیگر نفسی بر نمیآورد. (۱)

این گنبد طلائی که تا دیروز ناظر آن جنایاتی بود که به دستور شاه در حق آزاد مردی چون سید انجام دادند، امروز ناظر جسد بیروح و خونین شاه می باشد، کجوترانی که دیروز در فراز آن گدسته ها شاهد آن ستمها بودند، امروز اگر زبان گویائی میداشتند بشاه میگفتند، این نتیجه اعمالی است که در دوران حکومت سیاحت مرتکبندی.

صدراعظم پس از تیر خوردن شاه که با مرگش چندان فاصله نداشت برای اینکه مبادا شورش ایجاد شود و موقعیتش در خطر افتد، سعی میکند که کسی از جریان کشته شدن شاه مطلع نگردد، لذا دستور میدهد که احدی اظهار نکند شاه کشته شده، بلکه بگویند تیر بیایش خورده و وضعی کرده است. بعد دستور میدهد که کالسکه شاه را تا حد امکان نزدیک بیاورند. آنگاه او را با همان لباس که آمده بود، خیلی بسرعت روی صندلی نشاند. (۲) عینک دودی در دوردادش را بچشمش میزنند (۳) و امین خاقان را میگوید که پهلوی شاه بنشیند و نگاهش دارد\* خودش هم درون کالسکه می نشیند، و

(۱) توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳

(۲) توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳

(۳) یادداشتی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۱۸۴

(\*) کاساگوفسکی در صفحه ۵۷ کتاب خاطرات خود میگوید: "کالسکه شاه بقدری تنگ است که دوفر پهلوی هم قادر به نشستن نیستند. بنابراین دروغ است که صدراعظم باشاه دریک کالسکه بود مانند بلکه جسد شاه را دوفر پیشخدمت که بزحمت روبروی کالسکه گنجاند میباید مانند در حال نشسته نگاه داشته اند کالسکه صدراعظم پشت سر کالسکه شاه حرکت میکرد، است."

ولی بنظر نویسندہ کسی چون امین خاقان، میبایست اگر بزحمت هم باشد، نزد

برای اینکه جلوه دهد که شاه زنده است باد شمال بادش میزند (۱) بهمین ترتیب شاه را وارد عمارت دولتی میکند به طوری که کسی از این جریان مطلع نمیشود .

این بود جریان کشته شدن شاه و رساندنش بطهران . اما بینیم استان دستگیری و جبر و سپس اعدام میرزا رضا چگونه انجام شد . پس از خالی شدن تیر و زنهای آنها که متوجه جریان شدند ، بطرف میرزا رضا حمله کرده ، کتکش میزنند به قسمی که خیلی مضروب و مجروح می گردد . در این میان یک گوشش بوسیله زنهای پاره پاره میشود و جامه هایش نیز پاره شده به طوری که مکشوف العوره میگردد ، ولی امین السلطان دستور میدهد که از وی محافظت کنند تا مبادا کشته شود . چون گوشش پاره شده بود یک دستمال چرکین بسرش می بندند و در الانچه ای که در قسمت جنوبی غربی حیاط آبدارخانه و جنب قصرابیض واقع بوده برده دستهایش را محکم از پشت زنجیر میکنند و زنجیردانه درشت دیگری که یک سر آن بگردنش بسته شده بود ، سر دیگرش را از زیر دره که بقاصله دوسه ذرع به بیرون میرسید ، به زمین کوبیده و در الانچه را نیز قفل میکنند . هنگامی که "میرزا اسمعیل خان امین الملک" ( برادر صدراعظم ) وزیر مالیه و خزانه و "اقبال الدوله" و "میرزا محمد خان امین خاقان" برای تماشای وی میروند ، بدستور امین الملک در آن الانچه را باز میکنند و چون بدون شلوارش می بینند ، دستور میدهد شلواری باو بپوشانند . و چون در عین اینکه بگردنش زنجیر بسته شده بود ، دستور میدهد که دستهایش را از قید زنجیر آزاد کنند که نمیرد . میرزا محمد خان امین خاقان میگوید : "من برای آنکه چشمهایش را باز کند تمعصابی را که در دستم بود ، آهسته محض انتقال ، به پیشانی او گذاشتم . چشمش را باز کرد بدون آنکه حرفی

---

جسم بنشینند تا نگاهش دارد ، و برای صدراعظم هم ، چنین وضعی ایجاب میکرد که در کالسه شام بنشینند و یادش رزند ( و احیاناً بنا به بعضی روایات با وی صحبت کند و نیز له اریشده ) تا صحنه دروغین ایجاد کند .



بگوید بهم گذارد. (۱)

میرزا رضا روز دوم واقعه در جای اولش محبوس بود. اما روز سوم محبوس رابه اطاق کوچکی که تیر پله عمارت بادگیر قرار داشت تغییر می دهند و چند روزی در آنجا میماند. اما پس از آنکه امین السلطان محل نشستن روزهای خود را از عمارت شمس العماره به عمارت بادگیر تغییر داد. محبوس میرزا رضا را از زیر پله <sup>انجا</sup> ~~آنها~~ گرفته در آخر نارنجستان شاهی در یک اطاق کوچکی قرار میدهند.

پس از ورود موکب شاه (ظاهرا از صاحبقرانیه بطهران) محبوس را از نارنجستان بسربازخانه قراولان مخصوص تغییر میدهند و بعد از رفتن شاه به بیلاق در یکی از اطاقهای کوچک اندرون شاهی زندانش کرده و غالب روزها از او استنطاق مینمایند. (۲) میرزا رضا بعد از قتل شاه این مدت کوتاه عمر خود را به ترتیب فوق در کج تاریکخانه های این زندان و آن زندان در نهایت سختی گذرانید. تا اینکه از طرف مظفالدین شاه " که تازه از ولیعهدی به پادشاهی رسیده بود حکم اعدام صادر میشود. فرمان اعدام میرزا رضا صادر میشود

فرمان اعدام این جوان پرشور از طرف مظفالدین شاه به وسیله " سردار کل " به "گاساگوفسکی" رئیس بریگاد (بریگاد به قزاقانی اطلاق می شده که ناصرالدین شاه بطرز قزاقان روسی برای کشیک مخصوص خود تشکیل داده بود) بشرح زیر صادر میگردد:

" روز چهارشنبه دوم ربیع الاول بفرمان اعلیحضرت همایونی طبق قرار دستور معین، میرزا محمد رضای کرمانی بایستی در میدان مشق اعدام نظامی شود\* و عموم صاحب منصبان قشون لازم است در میدان حضور یابند. نظر باینکه جناب شما و صاحب منصبان قزاقخانه بتعداد یکه مقدور باشد باید در میدان حضور داشته باشند، بنابراین بموجب فرمان ملوکانه باطلاع شما میرساند که خود شما و هر قدر ممکن است از افسران

(۱) توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳ و ۱۴

(۲) توشه دوره اول شماره ۶ ص ۱۴ و ۱۳





و قزاقان مسلح (!؟) برای یکساعت از آفتاب گذشته در میدان حاضر شوید  
تا انشاءالله طبق دستور صادره مشارالیه اعدام گردد . طبق فرمان

اعلیحضرت همایونی سردار گل قشون .  
صفر (ظفر) نمون نظامی بتاریخ ۲۹ صفر ۱۳۱۴ (۴)

با صدور این فرمان ، دیگر دو سه روزی از حیات میرزا رضا بیس نمانده  
است . اما او هنوز از صدور چنین فرمانی بی خبر است . ولی از روزی که  
چنان تصمیمی را گرفته بود و موفق به آن شد ، هرساعت مرگ قطعی را در جلو  
دیدگان خود میدید . تحقیقاتی که در این مدت از میرزا رضا کردند بنظر  
میرسد که وی از ذکر نکات حساس استنطاقش خودداری کرده باشد و حتی  
روز قبل از اعدامش نیم ساعت بغروب آفتاب مانده ، صدراعظم و " حاجی  
شیخ محسن خان مشیرالدوله " وزیر عدلیه و "علیقلی خان مخبرالدوله" وزیر  
علوم و "محمد باقرخان" سردار گل رئیس قشون و چند نفر از شاهزادگان  
که از طرف دولت ، مأمور با آخرین استنطاق از میرزا رضا بودند ، در باغ شاه ،  
جلو در بایطاق موزه جمع میشوند و میرزا رضا را از محبس احضار کرده پس  
از تحقیقات ، مجدداً بمحبس میبرند . (۲) از سؤال و جوابی که بقول کاساگوفسکی ،  
بین صدراعظم و میرزا رضا رد و بدل میشود معلوم میگردد که تا آخرین  
روز حیات ، از ذکر نام همدستانش خودداری کرده است . وقتی که صدراعظم  
بوی میگوید : " شاه تو را می بخشد بشرط آنکه تو همدستان خود را معرفی  
کسی " .

میگوید : " این مطلب را هرگز باور نخواهم کرد . شما هم مرا خواهید  
کشت و هم عموم همدستان بیچاره مرا . بهتر است که همان من بتنهایی  
هلاک شوم " .

---

(\*) اعدام میرزا رضا بوسیله د ارژن انجام گرفته ، اگر اعدام بوسیله د ارژن  
غیر از اعدام نظامی د ر آن عصر بوده ، ممکن است دستور مجدد برای د ارژن نش  
صادر شده باشد .

(۱) خاطرات کنتل کاساگوفسکی ص ۸۰

(۲) مجله " توشه دوره " اول شماره ۶ ص ۱۳

صدراعظم که می بیند مذاکره با وی بی فایده ندارد می گوید: " در اینصورت برو به صاحبقرانیه بحضور شاه، شاید پس از گفتگو با خود تو، ترا عفو کند منهم در گفتگوی شما حضور خواهم داشت." او با بی اعتنائی چنین جواب میدهد: "هرطور میخواهید با من عمل کنید." (۱)

### شهادت میرزا رضا

پس از اینکه میرزا رضا را بعد از آخرین تحقیقات بمحبس میبرند، در ساعت ۱۱ شب همان روز "میرزا عابدین خان سرعنگ" سرهنگ سربازان محافظ میرزا رضا، بعنوان اینکه شاه هم در صاحبقرانیه میخواهد از او استنطاق کند کالسکه ای حاضر کرده، ویرا در کالسکه مینشانند و سپس خودش هم باتفاق سربازی در آن نشسته، بسرعت حرکت میکنند. وعدهای که میرزا عابدین خان بمیرزا رضا داده بود که باتفاق بحضور شاه بروند، بهانه ای پیش نبود، هدف اصلی میدان مشق، جائی که میخواستند ویرا در آنجا اعدام کنند بود. کالسکه با سرعت تمام بطرف میدان مرگ روان بود، اما میرزا رضا موقتاً از این معنی غافل بود. همینکه کالسکه از معبر مستقیم خیابان دولت، بطرف میدان مشق منحرف گردید، وی متوجه شد. خواستند اسیرش کنند و فریادی که معرف شهادتش باشد. او بآرفتن بطرف میدان مرگ و ترس از مرگ برروحش غلبه نیافته بود؛ زیرا برای کسیکه در دوران زندگیش تلخیها و محرومیتهای فراوانی کشیده بود، و از طرفی مشاهده اوضاع دردناک و بی سروسامان زمانش رنجش میداد، و بحکم وظیفه دینی و انسانی خود، مصممانه ریشخندی از ظلم و فساد را (ظلم و فساد شاه مورد اعتراف افراد بی نظر زمانش بود) قطع کرده است، و از طرف دیگر، چون ایمان به مبداء و معاد، از اعتقادات مسلمة اش بوده است، دیگر ترس از مرگ برایش معنی نداشته است. برای مرد آزادهای چون میرزا رضا، قطعاً نه تنها مرگی اینچنین دردناک نبود، بلکه شیرین و لذت بخش هم بوده است.

آری میرزا رضا، بمحض انحراف کالسکه بطرف میدان مشق، میخواست  
 سخنان باحارارت خود را بیان دارد اما چون لبشکست و تمید انیم چه  
 میخواست بگوید. شاید میخواست بگوید: ای حامیان ظلم و ستم، وای خائنان  
 پست طینت، ظلم باید از نخواهد ماند، شاید میخواست پیامی از کوی  
 عاشقان حق و حقیقت و شهیدان راه عدالت بامت اسلام عموماً، و بملت  
 ایران خصوصاً بدهد. پیام بجوانان و رزمندگان که شهادت در راه خدا  
 را افتخار دانسته و مرگ با عزت را برزندگی همراه با ذلت ترجیح میدهند  
 بدهد. و یا خلاصه شاید میخواست در مقابل میدان مرگ، از هزاران مسائل  
 گفتنی، از بی توجهی بقوانین قرآن، از وطن فروشیه از مظالم بیحد و  
 حساب، از آدمکشیه از اتهامات ناروا، از تبعیده ها و شکنجه های بیحد  
 زندانیان در غل و زنجیر کشیده، و یا از هزاران مسائل دیگر، لب بمخن  
 بگشاید. اما همین که خواست سخنی بگوید، سرباز محافظ دهانش را گرفت (۱)  
 قطعاً برای اینکه چیزی نگوید تا مردم کوچه و بازار باخبر شوند. بهمین  
 نحو او را تا قراولخانه، میدان مشق، به قسمت سربازخانه، قوج پنجم (شکاکی)  
 اطاق افسر نگهبان برده، تا طلوع فجر، در آنجا نگاهش میدارند. در آن  
 شب برخی از خواسته های جزئی ویرا انجام میدهند، از جمله میخواهد  
 که برایش خبروزه بیاورند. یکی از نگهبانان، تقاضایش را انجام داده میگویی  
 "میدانی که این آخرین خبروزه است که میخوری؟"  
 وی جوابی نداده، بهمراهی سرباز نگهبان مشغول خوردن میشود (۲).  
 میرزا رضا سراسر آن شب را بده و نماز میگذراند، و تقاضا میکند که  
 برایش قرآن بیورند، تا برای آخرین بار قرائت نماید. اما این تقاضایش  
 را رد میکنند. (۳) \*

۱- مجله توشه شماره ۶ ص ۱۴

۲- خاطرات کاساگوفسکی ص ۸۳ و ۸۴ - ۳- ص ۸۴

(\*) کاساگوفسکی علت این امر را چنین میگوید: "اگر هرآینه قاتل قرآن بدست  
 میگرفت دیگر نمیتوانستند آنرا از دست وی بگیرند و دستش را ببندند مادامیکه  
 خود قرآن را بر زمین ننهد".



با توجه بمطلب فوق و وجود دلائل بسیار زیاد، نظر "لويس معلوف" مؤلف "المنجد" (۱)، و سایر کسانی که او را بفرقه بابیه منتسب کرده اند، يك امری اساس و مبتدلی بیش نیست. کاساگوفسکی در این باره چنین گوید: "کلیه شایعاتی که در ابتدا دشمنان بابیه سعی داشتند انتشار دهند که قاتل بابی است بکلی عاری از حقیقت است. این مرد پاکترین و باایمان ترین مسلمان شیعه است." (۲)

خلاصه، چوبه دار را در همان شب آخر درمیدان مشق نصب مینمایند. چنانکه کاساگوفسکی میگوید، برای تهیه این تیر، کسی از ساکنان تهران حاضر نمیشود آنرا تحویل دهد، تا اینکه شخصی در مقابل بیست و پنج تومان، تیر لازم را تحویل میدهد. (۳) نصب چوبه دار هم بدو ن دغدغه انجام نگرفت، زیرا ابتدا قصد داشتند که در ساعت شش بعد از ظهر همان شب، تیر را نصب کنند؛ ولی چون عده زیادی از مردم بآن حوالی جمع شده بودند، تمام لوازم اعدام را بسربازخانه مجاور فوج پنجم شکاک که میرزارضا نیز در آنجا نگاهداری میشد، برده و اینکار را در نیمه های همان شب، انجام میدهند. (۴) میدان مرگ دیگر آماده پذیرائی میهمان خود میباشد و بیش از چند ساعتی نماند، است که بسراغ این میهمان تازه وارد بسرود. آن لحظات هم رفته رفته نزدیک میشد، تا اینکه، موعد مقرر فرا میرسد.

هنوز آفتاب صبح روز چهارشنبه دوم ربیع الاول سال ۱۳۱۴ طلوع نکرده بود، که مأموران میرزا رضا را که باصطلاح برهم زننده، اساس سلطنت ناصرالدین شاه بود، درحالیکه دستهایش را، از ناحیه موج از پشت بسته بودند و جامه ای جز يك زیرشلواری برتن نداشت (۵)، از محبس به پای دار می آورند. دروازه محوطه اعدام را سربازان دولتی احاطه کرده بودند. از جمله کسانی که دریای دار حاضر بودند، عبارت بودند از:

(۱) المنجد ص ۵۲۹ کلمه "ناصرالدین"

(۲) ۱۳۹۲ خاطرات کاساگوفسکی ص ۸۴

(۵) - به شهادت عکس موجود و بعضی مأخذ.



سردار گل، رئیس کل قشون و کاساگوفسکی (۱) و ظهیرالدوله که باتفاق میرزا محمد علی خان قوام‌الدوله از "جعفرآباد" شیمران به میدان مشق آمد مبولک و نیز شجاع‌السلطنه پسر سردار گل داماد اتابک و بستگان اتابک (۳) دیگر لحظه ای بیش به اعدام میرزا رضا نمانده است. او برخلاف کسانی که بخاطر امور مادی، دست به جنایت میزنند و در مقابل چوبه دار هزاران بار پشیمانند و برخورد لعن میفرستند، شاد و مسرور است. زیرا میدانند که مشمول رحمت حق خواهد شد.

در آن لحظاتی که این جوان پاکباز، دریای چوبه دار میایستد، بمردم چنین میگوید: "مردم بدانید که من بایی نیستم و مسلمان خالص هستم" (۴) آنگاه کلمات شهادتین را بر زبان جاری ساخته\*. و انالله وانا الیه راجعون (۵) میگوید سپس بکسانی که مأموریت اعدامش را داشتند چنین خطاب میکند: "این چوبه دار را به یادگار نگه دارید، من آخرین نفر نیستم" (۶)

۱ و ۲ - خاطرات کاساگوفسکی صفحه ۸۵

۳ - مجله توشه شماره ۶ ص ۱۳

۴ - تاریخ بیداری ایرانیان ص ۹۶

۵ - مجله توشه شماره ۶ ص ۱۴

\* - مأخذ ذکر شهادتین، از کتاب خاطرات کاساگوفسکی است، مفتقی در آنجا گفته شده: "شروع کرد بخواندن ادعیه پیش از مرگ". باتوجه بقند کر مترجم این کتاب، قطعاً منظور باید ذکر شهادتین باشد.

\* - عده‌های میگویند که میرزا قبل از اعدامش، اجازه خواست که پسر زاده‌ی فریضه، این اشعار را بخواند:

محب آل رسولم غلام هشت و چهارم فدائی همه ایران رضای شاه شکارم

رضای حکم قضا گستاخ را بدین را زکیفر عطرش بود من گناه ندارم

تنی چگونه زنده خویش را به قلب سپاهی اگر چه لشکر غیبی مدد نبود بکارم

نشان مردی و آزادی است کستن دشمن من این معامله کردم که کام و سبزه‌آرم

اما دو نفر از کسانی که تاکنون خود را ناظر جریان اعدام وی معرفی



بعد درحینى که طبال مشغول نواختن میشوند، طناب دار را برگردانند  
 انداخته بیالا میکنندش. آنگاه چون مرغ پروبال بسته ای که بسختی جان  
 بدهد، با دستهای بسته جان میدهد و مشمول رحمت حق میگردد. در  
 پایان لشکریان طبیل زنان از جلو چوبه دار و سردارکل، رژه میروند. (۱)  
 شهادت این جوان را باید خدمت بزرگی برای ایران محسوب داشت.  
 زیرا اگر ناصرالدین شاه تا یکسال دیگر زنده میبود، مسلماً امروز خیلی  
 امتیازات دیگری را که به ضرر دین و وطن بود، با دسیسه غارتگران از دست  
 داده بودیم. بنابراین وی از این جهت، حق بزرگ بر ملت ایران دارد.  
 این جوان بزرگوار و این شهید چاویدان، پس از یک عمر تحمل سختیها  
 و مجاهدت در راه اعتلاء دین و اجتماع، توانست خود را بدرجه شهادت  
 نائل سازد، چنانکه بفاصله سه ماه و هجده روز، بعد از کشتن شاه، از  
 بند غل و زنجیر به پای دار ظلمش آوردند.

جسد میرزا رضا این کالبد خاموش اما گویا را، بمدت دو روز، یعنی  
 روزهای دوم و سوم ربیع الاول برابر روزهای ۲۲ و ۲۳ مرداد ۱۲۷۵ (۲)  
 بالای دار در معرض تماشا گذاشتند، و اطراف دار را قراولان پاس می  
 دادند. مردم نیز برای تماشا به نزدیک دار می آمدند و از مسافتی که جلو  
 تر از آن مصنوع بود، تماشا میکردند. مرحوم محمد قزوینی گوید: "اگر  
 درست بخاطر داشته باشیم گویا دو سه روزی همچنان بدار آویخته بود و

---

کرد مانند (ظهیرالاوله و کاساگوفسکی) هویاد اشتباهی در این زمینه نوشته  
 اند از خواندن شعر. چیزی ننوشتند، و بعین بنظر میرسد که چنین فرصتی باو  
 داده باشند. ممکن است این قطعه شعر را (در صورت صحت انتساب) درجای  
 دیگر، مثلاً آنجا که آخرین استنطاق را از او کردند، گفته باشد و یا بصورت نوشته  
 از جیبش یافته باشند.

۱- خاطرات کاساگوفسکی ص ۸۵

۲- خاطرات کاساگوفسکی ص ۸۴

مردم از جمیع اطراف بتمشای آن جثه آویخته دستها از پشت بسته که انسان را بی اختیار منقلب میکرد می آمدند . " (۱)

هنگامی که سید عکس بدار آویخته میرزا رضا را در حالیکه مردم دریای دار جمع شده بودند در مجله مصور فرانسوی "ایلوسترسیون" می بیند میگوید : "علو فی الحیات و فی اللغات" و بعد چنین میگوید : " ببینید او را بالاتر از خود جای داده اند تا اشاره باشد که سایرین از او پست ترند . " (۲)

بنا به گفته کاساگوفسکی ، جسد این جوان ستم دیده را پس از گذشت دو روز ، در ساعت نه شب ، از داریائین آورده و به یهودیها تسلیم میدارند . آنان هم نعش را از درواز مشیرمان بیرون برده و در آنجا در گودال عمیقی برای خوردن سگ ها و لاشخورها و حشرات سرنگون میکنند . (۳) گرچه هیئت حاکمه آن عصر نسبت به جسد بی روح میرزا رضا چون زنده بودنش بی احترامانه رفتار کردند ؛ اما آنچه ارزش واقعی دارد روح انسان است که روح وی نیز سربلند و سرمست بوده است . و برای یادبودش در دوازدهم ربیع الثانی که چهل روز از شهادتش میگذشت ، مرحومان " شیخ هادی نجم آبادی " و " میرزا حسن کرمانی " و " شیخ محمد دزفولی " و بعضی از بستگان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی در آن شرائط پراز خفقان و وحشت ، مخفیانه مراسم چهارمین روز درگذشتش را برگزار مینمایند ، در سایر بلاد ایران هم ، آنها که از حکومت جابرانه ناصرالدین شاه و امین السلطان و نائب السلطنه ها ، جانشان بلب رسیده بود ، در خانه های خود برایش طلب رحمت میکنند . (۴) و پس از یکسال مرحوم شیخ هادی نجم آبادی ، مخفیانه مراسم سال میرزارضا را برگزار میکند ، از کسانی که در این مجلس شرکت داشتند ، یکی -

۱- مجله یادگار سال سه شماره دهم ص ۱۴

۳- خاطرات کاساگوفسکی ص ۸۵

۲- عالم نو اسلام یا امروز مسلمین جلد دوم مقاله شکیب ارسلان ص ۲۵۷

۴- مجله یادگار سال سه شماره دهم ص ۱۴ و ۱۵



امین الدوله بود که بنا بدعوت مرحوم نجم آبادی در آنجا رفته بود ؛ و نیز یکی از محارم مرحوم نجم آبادی . (۱) \*

این بود جریان دست گیری و شهادت مردی که شرحش گذشت . . . . .

(۱) مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۱۵  
 (\* غذای حاضران آن مجلس عبارت بود از یک چارک برنج گرده و یک سیر روغن و دوسیر شیر و سه عدد نان که مرحوم نجم آبادی تهیه و حضورا طبخ کرده بود .) (مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۱۵)

\* \* \* \*

... اکنون بر نسل تحصیل کرده مسلمان و مردان روشن ضمیر آگاه است که با کوششهای همه جانبه و از همراهی ممکن اسلام پیشوایان اسلامی و مسئولیت های خطیر و سنگین علماء اسلام ارباب ملت های مسلمان برسانند ، تا مردم آگاه شوند و آن دسته از روحانی نماهای منحرف را که مستقیم و غیر مستقیم در خدمت رژیم جبار قرار گرفته اند طرد نمایند . اگر ملت اسلام بمیان نورانی قرآن واقف گردد و بوظائف سنگین علماء و پیشوایان اسلام آگاه شود روحانی نماها و آخوند های درباری در میان اجتماع ساقط خواهند شد و اگر معصین ساختگی و روحانی نماهای بی حیثیت در جامعه ساقط شده نتوانند مردم را بفریبند دستگاه جبار هیچگاه موفق باجرا نقض های شوم استعمارگران نخواهد شد . ما پیش از هر کار لازم است تکلیف خود را با روحانی نماها که امروز از خطرناک ترین دشمنان برای اسلام و مسلمین محسوب میشوند و بدست آنها نقشه های شوم دشمنان دیرینه اسلام و دست نشاندگان استعمار پیاده و اجرا میگردد روشن سازیم و دست آنان را از حوزه های علمیه ، مساجد و محافل اسلامی کوتاه کنیم . . .

پاسخ حضرت آیت الله خمینی به رنجنامه اتحاد



# نظرات و سقاوات خوانندگان

بر شماره های اخیر مکتب مبارز

در شماره گذشته یاد آور شدیم که خوشبختانه شماره های اخیر مکتب مبارز بیش از پیش مورد توجه علاقمندان جنبش اسلامی و صاحب نظران قرار گرفته و نیز از طرف خوانندگان این مجله چه در داخل و چه در خارج نظریاتی در این باره رسیده است که بعلمت تراکم مطالب شماره قبل درج آنها را باین شماره موکول کردیم. بار دیگر یاد آوری می کنیم که کار جمعی و تلاش دستجمعی وقتی راه کمال را سریعتر خواهد پیمود که پیوسته مورد دقت و بررسی دقیق جمع قرار گیرد.

در اینجا ابتدا به نظرات رسیده میپردازیم و آنگاه به چند سؤال و انتقاد پاسخ میدهیم.

\* \* \*

## از ایران :

\* با نگاهی به شماره های مکتب مبارز انسان باین نکته پی میبرد که چگونه جمعی علاقمند و مسوول با وجود مشکلات فراوان موفق شده اند هر روز گامی جلوتر از روز قبل بردارند. مکتب مبارز هر شماره کاملتر، متنوع تر و آموزنده تر از شماره های گذشته بوده است. و امیدوارم این سیر تکاملی همچنان بجلو رود.

..... من وعده های از دوستان وفادارم بی صبرانه در انتظار دریافت مکتب مبارز هستم و هر بار که بدستمان میرسد با عطشی خاص به مطالعه و بررسی آن میپردازم و از بخشهای آن در جمع دوستان یکرنگ بهره ها میگیریم. .... خصوصا سلسله بخشهای آقای موسوی بسیار عمیق و باارزش بودند ولی افسوس که قلم مشکل و عبارات کمی نارسا داشت؛ بطوریکه گاهی دقایق زیادی را برای پیدا کردن معنی يك لغت صرف میکردیم.

مقاله روش‌شناخت بسیار جالب بود ولی حقیقت اینست که ما هنوز با وجود بحث‌های زیاد نتوانستیم آنرا ملکه خود سازیم. بنظر من و دوستانم که همگی دانشجوی سال پنجم رشته ..... دانشگاه ..... هستیم این روش‌شناخت ما را راهنمای خوبی خواهد بود مشروط بر اینکه در شماره های آینده مکعب مبارزه مثال های دیگری را هم در زمینه علوم طبیعی و علوم اجتماعی بیاورید تا ما بتوانیم بکمک آن بهتر به شناخت پدیده ها موفق شویم.....

\* ..... من از شاگردان مکعب علی هستم. هم مکعب علی علیه السلام و هم مکعب پیرو شریعت او، علی شریعتی. و از مدتها قبل فهمیدم همانطور که علی علیه السلام بخاطر حق گفتنش تنها بود، دگر شریعتی هم بهمین خاطر تنها مانده است. و این از جنایات روزگار ظلم و ستم است..... برای من بسیار جای خوشوقتی بود که دیدم مجله محبوب ما هم از این تنهای این روزگار حمایت و جانبداری می کند. حتی یکبار بعد از جلسه درس در حسینیه این مطلب را بایشان گفتم و اضافه کردم يك مجله که در اروپا از طرف جوانان مسلمان منتشر میشود مقالات و سخنرانی های شما را درج می کند و پیدا است که هوادار شماست، بالحنی از گرمی و درعین حال اعتماد بنفس گفت: "حرف حق را هر کس که در جود و ارغوغای تحریف و ترور افکار بشنود می پذیرد". .....

\* ..... من دختری هستم دانشجوی سال پنجم پزشکی دانشکده ..... توسط یکی از خواهران ایمانی ام شماره ۱۳ و ۱۵ مجله شما را دریافت کردم. شاید نتوانید بفهمید که چقدر از آن استفاده کردم..... از کدام يك از مطالب آن برایتان بنویسم، همایش عالی بود. همایش انقلابی و آموزنده بود. متأسفانه قسمت دوم مقاله اسلام و ایران را که ظاهراً در شماره ۱۴ نوشته بودید نداشتم که بخوانم. امیدوارم بعداً توفیق آنرا داشته باشم که لا اقل خواننده مسوولی برای مجله شما باشم. اینک این چند سطر را بحکم وظیفه دینی و انسانی ام برایتان مینویسم. هر چند میدانم که شما انتظار تقدیر و تشکر ندارید و فقط برای خدا کار می کنید ولی

من وظیفه خود دیدم که برایتان این مختصر را بنویسم . . . .

\* . . . . من مجله شماره ۱۴ شما را در تبریز دریافت کردم و در آبادان با عدای از برادران دانشجویم خواندیم و اینک از مشهد این نامه را برایتان مینویسم. اگر اجازه بدهید چند گله از شما بکنم. چون خودتان خواسته اید نظریات مان را ارسال داریم.

- ۱- چرا آمار و ارقامی از کفایات و جنایات زندگی غربی ها نشر نمی دهید. بخصوص که شمار آنجا خیلی باین مطالب دسترسی دارید . . .
- ۲- چرا یک داستان آموزنده در مجله تان ندارید. البته نمیدانم که در شماره های پیش و بعد داشته اید یا نه ولی اقلاً در این شماره دیدم که چاپ نکرد اید.

۳- چاپ مقاله دکتر شریعتی برای ما خیلی خوشحال کننده بود ولی آیا مقاله زنده تر از او نداشتید که بیشتر بدر حال بخورد. بنظر من هر سخنرانی دیگری که از او انتخاب میکردید بیشتر بدر امروز میخورد تا این سخنرانی قدیمی اگرستانسیالیسم، بخصوص سخنرانی شهادت، سوره روم، پس از شهادت، تمدن و تجدد، و . . . . خیلی بهتر میبود اگر آنرا منتشر می کردید . . . .

\* هر که خدا را یاری کند، خدا او را یاری می کند - قرآن -  
چند ماه قبل ۶ شماره از مجله اسلام مکتب مبارز را برایم آوردند. ابتدا خیال کردم در ردیف همان مجلاتی است که همیشه وجود داشته و دارد. با نگاهی سطحی حریص شدم که بعضی مقالات آنرا بخوانم و از این طریق همه آن شماره ها را از اول تا آخر چندین بار خواندم. البته بعضی مقالات را چندین بار خواندم تا بفهمم مثل مقاله بعثت و چارچوب اندیشه و بعضی ها را بخاطر اینکه لذت بیشتری ببرم مثل مقاله های جنبش های جهانی، اسلام و ایران، صراط مستقیم و شعر نماز صبح و اخبار و بیگانه دژ. خیلی مایل هستم راهی را پیدا کنم تا شما را از نظر مالی کمک کنم. چون میدانم عدای دانشجو که در اروپا و آمریکا هستند و هوای مسائل اسلامی را در سر دارند طبعاً باید از نظر

مالی در فشار باشند !! ولی نمیدانم چگونه میتوانم این خدمت ناچیز را انجام دهم . . . . .

و اینک يك سوال . آیا برای شما امکان چاپ مقاله های صرف علمی - منظوری علوم تجربی است - وجود دارد یا نه ؟ اگر وجود دارد بهتر است که يك قسمت از مجله تان را هم بآن اختصاص دهید . . . . .

\* با نهایت مشقت بدنبال شماره ۱۶ مکتب مبارز می گشتم . چون شماره های قبل را یواشکی پیدا کرده بودم . در این شماره ها جز مقاله های دگر شریعتی عزیز همه نوشته های دیگر برایم نبود . اگر برایتان امکان دارد آدرس آقای موسوی را برایم بنویسید تا با ایشان مکاتبه کنم . چون مقداری سؤال در مورد مقاله های ایشان برایم پیدا شده که مایلیم حل شود . . . . .

### از عراق:

\* خدا شما را نصرت دهد ، هر چند بعضی مقاله هایتان کمی سبک آخوندی است و قلم روانی ندارد . بنظر من و یکی از برادرانم اگر شما يك بخش تاریخی در مجله بیاورید ارزش آنرا قطعا بیشتر خواهید کرد . . . . \*

\* اگر فاصله های انتشار مکتب مبارز را کم کنید شاید خوانندگان بیشتری داشته باشید . . . . .

\* - مقاله بعثت و در جستجوی چارچوبی برای اندیشه و عمل و اسلام و ایران و ما و جنبشهای جهانی واقعا جالب بودند . اشعار هم خیلی محرك بود ولی کم بود . . . . .

\* \* \*

از آمریکا ، اروپا ، افغانستان ، پاکستان و مصر و کویت و لبنان هم نامه های ارزنده ای دریافت کردیم که متأسفانه بعلمت کمی حجم از درج متن کامل همه آنها در میگذریم و فقط بعضی نظرات را فهرست وار می آوریم :

- مقاله توبه ( شماره ۱۵ ) برداشتی نواز مفهوم توبه عرضه میکرد .



- مقاله جلوه ای از ایمان ( شماره ۱۵ ) خوب بود و ضروری و با توجه به مسائل روز لازم بود .
- شاید عبارت " سعی و کوشش در همگام شدن و وابستن بمجاهدین " آوردنش صحیح نباشد .
- هیاهوی آشتی ملی در چاد ، نوشته خبری مفیدی است که آوردن این نوع مطالب ، در مجله ، آموزندگی آنها زیاد خواهد کرد .
- در مورد ستون آزاد ، بهتر است که اتحادیه نظر خودش را هم بدهد .
- مکتب مبارز شماره ۱۵ همچون سایر شماره های پیشین بسیار عالی و قابل دقت و تأمل بود .
- چه خوب بود بجای يك شماره ۱۳۵ صفحه ای ، دو شماره ۷۰ صفحه ای چاپ میشد ، تا هم فاصله های مکتب مبارز ، از هم کمی رعایت می گشت و هم بعضی از مقالات در دو شماره می آمدند تا آنقدر طولانی نمی شد .
- در مورد برگی از تاریخ ، ترور و تبعید و اعدام مدرسه بهتر است از اینگونه مطالب و معرفی اینگونه شخصیت ها ادامه یابد .
- مقاله مسلمین در افریقای جنوبی ، مقاله خوبی بود ولی در آن مقاله مشخص نشده بود که اسلام چه موقع وارد افریقای جنوبی شد . وانگهی کلمه " ایستانس " و " اپوزیسیون " بعنوان توضیح بیشتر ضرورتی نداشت ، چون مفهوم مطلب با همان کلمه های قبل روشن بوده است .
- اگر مکتب مبارز در خط بخصوصی و روی اوضاع جامعه بخصوصی روشنی اندازد ، در خواننده این فکر را بوجود می آورد که این مکتب مربوط به جامعه و ملتی خاص است و لذا از جامع الاطراف بودن خودش خارج میگردد .
- دوستان نویسندة مقالات اگر بخواهند حتما می توانند در مورد ممالك دیگر هم اطلاعاتی در اختیار خوانندگان بگذارند . . . . .
- مقاله ما و جنبشهای جهانی ( شماره های ۱۳ و ۱۴ ) بسیار مقاله خوب و آموزنده ای بود .
- از قسمت اول مقاله " ما و جنبش های جهانی " بالاخره نفهمیدم وظیفه " ما و جنبشهای جهانی " چیست و از قسمت دوم نفهمیدم ما به وظیفه

مان در برابر جنبشهای جهانی چگونه باید عمل کنیم.

- مقاله "ما و جنبشهای جهانی" خیلی جالب ولی فشرده بود.

- مقاله در جستجوی چارچوبی برای اندیشه و عمل (شماره ۱۴) مقاله خوبی بود.

- مقاله در جستجوی چارچوبی برای اندیشه و عمل، احتیاج به توضیح بیشتری داشت.

- مقاله در جستجوی چارچوبی برای اندیشه و عمل ص ۱۱ آمده است

که از نهضت تنباکو تا امروز اندیشه اسلامی، هر چند وضوح کامل نمیداشته، چهار انقلاب بزرگ را راه برده و مهمتر از این، صدبار مهمتر، استمرار مبارزه را حفظ کرده است؛ انقلاب تنباکو، انقلاب مشروطه، انقلاب نفت و انقلاب استقلال کامل که امروز خمینی قائد آنست. بهتر بود، نویسنده هر کدام از این چهار تا را روشنتر میکرد تا اهمیت آنها بر خواننده های که دسترسی بمطالب اصیل و تحلیلی ندارد روشن تر باشد.

- پیشگفتار صراط مستقیم (شماره ۱۴) بسیار جالب بود.

- درج مقالات و سخنرانی های دکتر شریعتی در مکتب مبارز بسیار با اهمیت تلقی خواهد شد.

- مقاله "بعثت دامن" و اصولا مقاله های آقای ا- موسوی خیلی مشکل است. اگر از نظر عبارت ساده تر باشد بیشتر قابل استفاده قرار میگیرد.

\*

در مورد مقاله اسلام و ایران (شماره های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵)

- این مقاله خیلی زیاده بود و از آن گذشته قسمت آخرش را از نظر نثر و جمله بندی با قسمت اول آن نمی خواند و علاوه بر آن ارزیابی و مطالعه ای عجولانه صورت گرفته بود.

- بجا بود که در شماره ۱۵ همچون شماره های پیتین (عین همان جملات یا جملاتی نظیر آن) کمی در زمینه عمومیت اسلام بیشتر توضیح داده میشد تا اگر خواننده ای برای اولین بار مکتب بدستش میرسید آنرا حمل بر ناسیونالیستی نکند و هم اینکه در مورد حرکت های اسلامی (شماره ۱۵)

حق بود که نسبت به اهمیت مطلب بیشتر سخن رود و در مورد بعضی از شخصیتها و یا احزاب اسلامی معاصر که گنگ مانده اند مثل کاشانی، فدائیان اسلام، مجاهدین اسلام و... توضیح واضحی می آمد.

— این مقاله جالب بود و بسیار رویش زحمت کشیده بودند.

— در مورد بخش اول این مقاله (شماره ۱۳) باید گفت که انسان پسا خواندن این بخش بیاد تاریخ و تاریخ ادبیات خشک دوران مدرسه که باید فقط حفظش کرد می افتد. بعلاوه نام و مشخصات بعضی از مدارک ذکر شده کامل نبود. در بخش دوم این مقاله — حرکت های اسلامی در ایران معاصر — (شماره ۱۵) بطور درست از روحانیت ایران دفاع شده بود. این عمل نه تنها بِنفع اسلام نیست بلکه تمام اشکالات را یکجا بحساب اسلام واریز میکنیم و این نتیجه ای است که مسلما مکتب مبارز بآن تن نمی دهد. ما بعنوان مسلمان نباید هیچ وقت هیچ گروهی را مطلق کنیم و درست از آن دفاع کنیم. تواریخی که در این قسمت آمده اکثرا تاریخ میلادی است که البته گاهی هم تاریخ هجری است و این عدم هماهنگی برای خواننده آشفتنکی ذهنی بوجود می آورد. در صفحه ۷۵ (شماره ۱۵) آمده که آیت الله نائینی در آئینش به مشروطیت صحنه گذاشت و "از نظر اسلامی" حکومت مشروطه را بر استبدادی ارجح دانست. باید گفته میشد که سهم مرحوم نائینی بعد از مشروطیت و با نوشتن کتاب معروف تنبیه الامه و تنزیه المله یا به تعبیر آیت الله طالقانی "حکومت از نظر اسلام" می باشد و حتی در صفحه اول این کتاب از مجتهد طراز اول یعنی آخوند خراسانی و ملا عبد الله مازندرانی و تقریظ مبنی بر تأیید کتاب آمده است.

در صفحه ۸۰ باید تذکر داده میشد که هژیر در موقع ترور نخست وزیر ایران نبود.

از این انتقادات که بگذریم باید اعتراف کرد که در ضرورت آوردن چنین مقالاتی که سطح اطلاعات تاریخی خوانندگان را — بخصوص در زمینه تاریخ معاصر — بالا ببرد هیچ تردید نمیتوان کرد و چه خوب میشد که بجای

این مقاله فهرست وار فشرده در چند شماره و در هر شماره قسمتهای مفصل تری با توضیح و تفصیل کافی می آمد .

- مقاله اسلام و ایران ، مقاله بسیار جالبی بود ، خصوصا قسمت آخر آن یک دوره کامل تاریخ معاصر را در جلوی چشم انسان مجسم میکرد ولی دو سه نکته کوچک متأسفانه از قلم افتاده بود . یکی توضیحات مبسوطی در زمینه جنایت انقلابی ، " انقلاب سفید " و دیگری قطعاتی از سخنرانی های آقای خمینی و سوم تاریخچه جبهه ملی ایران ...

- نامه ای از انگلستان

در باره مقاله " اسلام و ایران " که در شماره های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ " اسلام مکتب مبارز " آمده بود نامه ای از انگلستان داشتیم . در این نامه خواننده ای از مطالب مندرج در این مقاله سخت انتقاد کرده و همه را بی اساس و بی پایه دانسته است ، خصوصا بخش اول یعنی بخش مربوط به اوضاع اجتماعی ایران قبل از اسلام را . از آنجا که در نامه ۸ صفحه ای این خواننده مدتی بر عدم صحت مطالب مندرج در مکتب مبارز وجود ندارد و از طرفی لحن نامه ، غیر سالم و فاقد منطق است ، از درج آن نامه در میگذریم و در این فقط به یک مطلب اشاره میکنیم و آن اینکه اگر در مطالعه اوضاع اجتماعی یک جامعه در زمانهای مختلف و در طول تاریخ به حقایق و وقایع تاریخی برخورد می کنیم که احیاناً با مذاق ما سازگار نیست ، در اینجا نباید حقایق را فدای خواسته های خود کنیم . نویسندگان مقاله اسلام و ایران - یا بنا بنوشته این خواننده ، " نویسنده مقاله اسلام و ایران " ، کوشش خود را بر این گذاشته بودند که با کمک مدارک و اسناد موجود و معتبر دریابند اوضاع اجتماعی ایران ، قبل از ظهور اسلام ، یا قبل از ورود اسلام بایران چگونه بوده است . اگر در این تحقیق دریافتیم که فرهنگ ایران باستان ، یعنی فرهنگ ایران هخامنشی یا ایران اشکانی و ساسانی چیزی جز قتل و غارت و استبداد ، لشگر کشی و کاخ سازی و نظام منطبق طبقاتی و استثمار و بردگی نبوده است \* و در این دوره از

(\*) به مکتب مبارز شماره ۱۳ صفحه ۹۹ پیوسته مراجعه کنید .



زندگی این ملت اثری چشم گیر از رشد و گسترش فرهنگ توده ای و علمی ندیده نمیشود، چگونه میتوانیم باز هم دم از فرهنگ در خشان قبل از اسلام "بزنیم. و درست بعکس اگر در این تحقیق باین نتیجه رسیدیم که با ظهور اسلام و ورود آن بایران، آنهم در آن دوران جنایت بسار و ظلمانی حکومت های شاهنشاهی ساسانی، دورانی که جهل مرکب بر سراسر ایران، ۱۴ میلیونی حکومت میکرد، یک نوای آزادی بخش و یک روح سالم و یک خون گرم در کالبد بی جان و بی رمق این توده افسرده دمیده میشود که راه را برای رشد علمی و حرکت فرهنگی خود باز می بیند و در پرتو این نور به حرکت می افتد و آنچنان شاهکار علمی و ادبی و تاریخی و فرهنگی بوجود می آورد که در قسمت دوم مقاله\* از آن باجمال سخن رفت، اگر چنین استنباطی از اسناد و مدارک تاریخی کردیم و تاریخ اجتماعی این دوره را - دوره ایران اسلامی را - با دوره ایران هخامنشی، اشکانی و ساسانی یا در یک کلمه ایران باستان مورد مقایسه قرار دادیم آیا حق نداریم به نغمه "احیای فرهنگ کهن" بدبین باشیم و آنهم درست در لحظاتی که فکر اسلامی و فرهنگ اسلامی دست اندر کار ساختن تاریخ نوین این جامعه زیر سلطه است؟ آیا احیای فرهنگ کهن در این باریکه روزگار جز حذف فرهنگ حرکت زای اسلامی از حیات یک جامعه میتواند معنای دیگری داشته باشد؟ در این جا از این خواننده محترم و نویسنده این نامه تقاضا می کنیم یکبار دیگر این مقاله را بدون پیشداوری مطالعه کند و آنگاه اگر مطالبی را که بنظر ایشان با واقعیت تطبیق نمی نمود با اسناد و مدارک معتبر بمرأه آورند با کمال تشکر از ایشان می پذیریم.

\*

\*

\*

خواننده دیگری مینویسد: "من نمیدانم چرا از ابومسلم خراسانی و ابن مقفع در این مقاله به نیکی یاد شده و آنها را سربازان رشید و نوسـ  
مسلمان یاد کرده اید . . . ."

در جواب این خواننده باید اعتراف کنیم که با مراجعه مجدد به مدرک قسمت مورد انتقاد این خواننده دریافتیم که نویسنده مدرک مذکور برداشت خود را به جایی مستند نکرد ماست بطوری که تعقیب تاریخی آن آسان باشد، لذا اشکال این خواننده را وارد دانسته و بار دیگر یادآور میشویم که انتقاد صحیح مددکار کسانی است که بدنبال حقیقت میگردند.

خواننده ای سؤال می کند :

اینکه در صفحه ۷۴ آورده اید \* "جابر بن حیان و محمد بن زکریای رازی که عنوان "پدر شیمی جدید" را بخود گرفته اند، نخستین دانشمندانی هستند که با استفاده از روش تجربی قرآنی، انقلابی در این علم بوجود آوردند و نظریاتی عرضه کردند که هنوز بقوت خود باقی است و در حقیقت این دو مبتکر شیمی جدید هستند"، لطفاً مدرک این گفته را بیان کنید.

مدرک این گفته را در همان صفحه در پاورقی شماره ۱ ذکر کرده ایم، علاوه بر آن میتوانید به کتاب آلمانی

Die Entwicklungsgeschichte der Chemie

Von H.E. Fierz - David

zweite erweiterte Auflage

Verlag Birkhäuser Basel 1952

صفحه ۸۶ و ۸۷ مراجعه کنید.

\* \* \*

علاوه بر آنچه رفت، انتقاداتی دیگر در مورد مکتب مبارز شماره ۱۶ نیز بدستمان رسیده که قسمت اعظم آن مربوط به مشکل و غیر قابل فهم بودن مقاله "روش شناخت بر پایه توحید" می باشد. ما مجموعه انتقادات رسیده را در این مورد برای نویسنده مقاله فرستادیم و در زیر خلاصه ای از جواب آن برادر را درج می کنیم.

---

( \* مکتب مبارز شماره ۱۴ بخش دوم - ایران بعد از اسلام - بند شش

اولا این مقاله ه بار مورد تجدید نظر قرار گرفته و در مجالى كه داشته نمیتوانسته ساده تر از آن گردد .

ثانیا ، این سخن كه چون خوانندگان در نمى یابند ، پاره ى مقاله ها را نباید در چ كره يك نوع خود مطلق سازى است مجله يك كالای مصرفى نیست ، وسیله ى است برای ارتقاء دادن سطح دانش و بینش و تصحیح نظرهائى كه بر اساس روشهای نادرست عرضه مى شوند و موجب بدتر شدن وضع مى گردند . آیا مكعب مبارز در تصحیح روش و نظرهائى كه در پاره مسائل اسلامى اظهار شده اند ، مؤثر بوده است یا خیر ؟ این امر را هر خواننده ى میتواند با توجه بتاريخ نوشته ها ، نوشته هاى قبل و پس از انتشار مكعب مبارز را با هم مقایسه كند ببیند میزان تأثیر چه اندازه بوده است . اگر تأثیر دارد و تأثیر آن مهم است ، انتشار این مطالب ضرور است . علاوه بر این لفظ در گرو معنى است و باید خوانندگان كه در مدرسه استعمار زده مصرف كننده بار آمده اند ، تولید كننده بشوند و با زبان تفكر آشنا شوند . باید بخود زحمت بدهند . بوعلى سینا ۶۰ بار يك متن را خواند و تا دسترسى به تفسیر فارابى پیدا نكرد آنرا اندر نیافت . مقاله روش بر پایه توحید برای آن نوشته نشده بود كه خواننده بخواند و به به بگوید ، باید جمله جمله ، قسمت به قسمت در جمع بحث شده اشكالات پرسیده و رفع شود تا بتدریج همه جوانان مسلمان به روش اندیشه و تحقیق علمى مسلح شوند ، و ده ها و صدها اندیشمند مسلمان جامعه اسلامى ما را از لجه ى كه در آنست بیرون كنند و بجامعه توحیدى رهنمون شوند . خواننده تنها با خواندن این نوع مقالات است كه میتواند با مفاهیم ساده گرایانه از اسلام كه در ذهن دارد و (احیانا) احساس حقارت دروى بر میانگیزد ، و داع گوید و اندر یابد كه مسائل بیش از آن پیچیده است كه تصور مى كرد . نباید از مشكل بودن متن ترسید . يك نوع خود عاجز كردن ، خود مطلق كردن ، در عجز و ناتوانى و مطلق كردن نویسندگانه در مشكل نویسى و متن در مشكل بودن است . بهتر است خوانندگان جمع شوند ، دستجمعى بخوانند ، دستجمعى مشكلات را خارج بقیه در صفحه ۱۶۷

گزارش پنجمین نشست سالانه انجمن اسلامی دانشجویان  
آمریکا و کانادا "گروه فارسی زبان"

"گروه فارسی زبان" انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا

پنجمین نشست سالانه خود را در ماه شهریور ۵۲ برابر با اوت ۷۳  
در شهر دیترویت واقع در ایالت میشیگان برگزار کرد. قسمتی  
از وقت نشست به برگزاری سمینار سالانه تحت عنوان "حکومت  
اسلامی" اختصاص یافت. موضوعاتی که مورد بحث در این  
سمینار قرار گرفتند عبارتند از:

۱- رابطه متقابل حکومت و مردم

۲- حکومت نمونه حضرت علی

۳- فرمان نامه حضرت علی به مالک اشتر

۴- شالوده حکومت اسلامی در کجا و چگونه بایستی ریخته شود

۵- نظر اسلام در مورد "انسان آزادی مساوات و حقوق انسانی"  
در رابطه با حکومت اسلامی

۶- اختیارات حکومت اتباع دولت اسلامی

پس از پایان سمینار نشست باستماع کارکرد یکساله هیئت دبیران  
پرداخت و پس از بررسی انتقادات عملکرد سالیانه گروه مورد تصویب  
قرار گرفت.

سپس نمایندگان حوزه ها گزارشی از عملکرد حوزه خود را عرضه  
کردند و نظرات و پیشنهاداتی برای بهبود وضع حوزه ها و نحوه  
تشکیل حوزه های جدید ابراز شد.

آنگاه برنامه سال آینده توسط کمیته ها پیشنهاد شد و بعد از  
بررسی نشست بتصویب رسید و اجرای آن بعهد هیئت دبیران  
جدید محول گردید.

در پایان ۵ نفر هیئت دبیران سال آینده سازمان و دو نفر عضو  
علی البدل انتخاب شدند.



### گزارش نهمین نشست سالانه اتحادیه

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا نهمین نشست سالانه خود را در خرداد ماه ۵۲ (زوئن ۷۳) در آلمان غربی برگزار کرد.

گزارش عملکرد این نشست و نیز مصوبات آن جداگانه چاپ و نشر یافته است.

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه به حضرت آیت الله خمینی طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه تهران و نیز پیام سازمان آمریکا به نهمین نشست اتحادیه زیلا از نظر خوانندگان میگردد.

---

بقیه از صفحه ۷۶

معنوی عالم می کشاند. و بالاخره نبایش پرواز روح را از شب ظلمانی عقل به طرف ابدیت متعالی عشق تامین می کند.

اینست که الا این مخروط بدین شکل است که : قاعده مخروط مذهبی است مذهب مادون علم. قشر بالا که انتلکژوئل تحصیل کرده، روشنفکر است بی مذهب است. و بالاتر از آن ایستادن تك ستاره های بلندی هستند که از فردا سخن می گویند آنها باز احساس مذهبی دارند اما همچنانکه خود این مخروط نشان میدهد فاصله میان مذهب تك ستاره های فوق و مذهب توده عامی قاعده مخروط بیشتر است از فاصله مذهب آن ستاره ها و کفر این انتلکژوئل ها.

والسلام

\* \* \* \* \*

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان

در اروپا —————

حضرت آیه الله خمینی مرجع عالیقدر و مجاهد عظیم الشان

خرداد ماه ۱۳۵۲ برابر با جمادی الاول ۱۳۹۳

نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا که با شرکت نمایندگان واحد های عضو اتحادیه و نیز جمع گیری از اعضا انجمنهای عضو در اروپا از تاریخ ۲۰ تا ۲۴ خرداد ۵۲ منعقد بود افتخار دارد که بار دیگر مراتب وفاداری و احترام خود را و نیز پیروی از منویات آن قائده بزرگ را اعلام دارد و هم مفتخر است بعرض برساند که اعلامیه ها، بیانیه ها و نامه های آن حضرت در طول سال گذشته که در موارد مختلف صادر گردید از طرف این سازمان بوسعت کامل تکثیر و توزیع شد و همسر از آن متون این اعلامیه ها که بیانگر توجه خاص و عنایت مخصوص آن حضرت به مهمترین مسائل اسلامی و جهان اسلام در شرایط فعلی است همواره تعیین کننده مفسی و هدف اتحادیه بوده و می باشد.

حکومت ظلمه می پنداشت که خواهد توانست با تبعید آن حضرت از نظارت جدی در امور ملت مسلمان ایران جلوگیری نموده و صدائی را که بیانگر خواست مجموع جامعه مسلمان ایران است خاموش نماید. علی رغم این دسائس صدای آنحضرت علیه ظلم و ستم، علیه بسط و توسعه فرهنگ استعماری، علیه عقب راندن فرهنگ قرآن، علیه محو و هدم قرآن کریم و احکام اسلام، علیه حراج منابع ملی و غارت بیت المال مسلمین، علیه ترور و اختناق و حکومت سرنیزه، علیه نفوذ روزافزون بیگانگان بر مقدرات امت اسلامی، علیه اشغال مرئی و نامرئی سرزمینهای اسلامی توسط اجانب استعمارگر و عمال و ایادی آنان در درون کشورهای اسلامی، علیه خرید اسلحه و مهمات بمنظور سرکوب نمودن مردم، علیه گسترش هرچه بیشتر شکنجه های اسرائیلی و آمریکائی، علیه پیاده کردن نقشه استعمارگران صهیونیست و حامیان آنها یعنی امپریالیست شرق و غرب در تصرف اوقاف و "سازمان

دهی مذهب " و علیه روحانی نمایان مزدور و جیره خوار اوقاف و آخوند های دولتی رساتر از همیشه بگوش رسید و در هر مورد بحق احساسات و خواسته های مردم مسلمان ایران و امت اسلامی را بیان نمود .

از جانب دیگر تلاش مأموران ظلمه در کسوت موافق در داخل و نیز در لویای نقاب مخالف در خارج کشور آن بود که نگذارد صدای آنحضرت بگوش جهانیان عموماً و امت اسلام خصوصاً برسد ، یا آنکه نقش رهبری قاطع آن مقام را نادیده انگارند و بهر نحو ممکن شعارهای انحرافی را جایگزین شعارهای اساسی که مبین آزادی و استقلال امت اسلامی است بکنند و گهگاه از جو نیمه غالب انحرافی خارج نیز کمک گرفته به تخطئه مذهب و طرفداران واقعی اسلام بپردازند . مجاهدین و سربازان امت اسلام را که نمونه اعلای رشادت و فداکاری و شاهد زنده پرورش یافتگان مکتب توحید اسلامی هستند و با گشودن دروازه شهادت شهر حیات راه نوینی در پیش پای امت ستم دیده قرار دادند " نیمه مبارز مذهبی " بخوانند و آنها را کسانی بدانند که " با سلاح زنگار بسته دین " و با " حل تکیکی و معرفی خدا " میخواهند روشنگر مصائب جامعه زیر سلطه باشند و در این راه " دلائل " خود را بیشتر در وجود عدای خود فروخته بنام " مذهبی " و جیره خواران اوقاف که تحت رهبری سازمانهای اسرائیلی است بجویند و با خلط مبحث و توسل باین نیرنگ ها انجام وظیفه نموده جمعی مجذوب و مرعوب بوجود آورند و به مقدسات و حقایق مذهبی گاه علناً و گاه در لفافه توهین روا دارند و جوانان مسلمان را به سخریه گرفته تا بقول خود از رشد فکر اسلامی جلوگیری کنند و هم به محدود کردن امکانات ما در نشر حقایق همت گمارند .

توجه دقیق باین گونه برنامه های امپریالیستی و صیہونیستی - بهر رنگ و بهر شکل - ما را بیش از پیش مصمم تر و حقانیت راهی را که در پیش گرفته ایم روشن تر نموده است .

ما با توکل بخدای بزرگ مبارزه را علیه دروغ پردازان و خود فروختگان - خصوصاً در لباس مذهب - شروع نموده ایم . نگاهی به شکل بندی

نیروهای خارج از کشور روشنگر این واقعیت است که دروغ زنان روز بروز منفرد تر گشته و رسواتر میشوند . حق و حقیقت که با جهد و کوشش صادقانه جوانان مسلمان " قارچ سبز " و " گیاه خود روئی " ! شده است روز بروز بیش از پیش خود را بر کرسی تأیید می نشانند .

ما مصمیم با توکل بخدا ییزک و استفاده از راهنمایی های آنحضرت با هر گونه توطئهای چه توطئه سکوت مربوط به حرکت اسلامی جوامع مسلمان یا تخطئه آنها و یا حمله های مستقیم و غیر مستقیم رسمی و غیر رسمی که علیه مسلمانان انجام می پذیرد بشدت مبارزه کنیم . هدف از این مبارزه آنست که حقائق آموزنده و نجات دهنده اسلام مقام و موقع واقعی خود را در میان مسلمانان مرعوب و مجزوب باز یافته و دستورات قرآن و فقه اسلامی بنام تنها راه نجات کشورهای مسلمان نشین وزیر سلطه از زیر بار استعمار و استثمار و استحمار ! بر مسند تأیید فکری و عملی استوار گردد .

خوشبختانه پیروان آن حضرت علیرغم همه فشارها و شکجه ها و کستار ها علیه کسانو که منافع مسلمانان را به ثمن نحس به بیگانگان داده و میدهند قیام نموده و با جانبازیهای بی نظیری در جهت تحقق بخشیدن به آرمانهای اسلامی خود گامهای مؤثری برداشته اند . این حرکت بنوبه و به سهم خود طلیمه نوینی را در به ثمر رساندن خواستهای مردم مسلمان بشارت میدهد .

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا افتخار دارد که در حد قدرت و امکان خود بهر نحو ممکن در جهت اهداف مقدس اسلامی گام بردارد و هم امیدوار است که بتواند با پرورش فکری و عملی جوانان مسلمان و دانشجویان خارج از کشور به سهم خود خدمتی که شایسته و بایسته تحصیلکردگان نسل مسؤول کنونی است به مردم مسلمان ایران و امت اسلامی در هر مکان و موقعی بنماید . به همین منظور و با توجه باین هدف مقدس است که نشست نهم طرحهای عملی و



و برنامه های سال آینده را بتصویب رسانید که بضمیمه  
تقدیم میگردد و امیدوار است که به دریافت راهنمایی ها و نظرات  
آنحضرت مفتخر گردد .

از خداوند متعال توفیق و بقای عمر آن پیشوای عالیقدر  
را مسئلت داریم .

والسلام علی و من التبع الهدی  
نهمین نشست سالانه  
اتحادیه انجمنهای اسلامی  
دانشجویان در ارومیه

(عبارات داخل علامات " " از مطبوعات فارسی زبان خارج کشور میباشد .)

\*\*\*

... اگر دول اسلامی و ملت مسلمان بجای تکیه بر بسلوک  
شرق و غرب باسلام تکیه میکردند و تعالیم نورانی ورهائی بخش  
قرآن کریم را نصبعین خود قرار داده و بکار می بستند امروز  
اسیر تجاوزگران صهیونیسم و مرعوب فانتوم امریکا و مقهور اراده  
سازشکارانه و نیرنگ بازیهای شیطانی شوروی واقع نمی شدند .  
دوری دول اسلامی از قرآن کریم ملت اسلام را به این وضع  
سیاه نکبت بار مواجه ساخته و سرنوشت ملت های مسلمان و  
کشورهای اسلامی را دستخوش سیاست سازشکارانه استعمار  
چپ و راست قرار داده است . . . . .

نامه حضرت آیتالله خمینی به انجمن اسلامی  
دانشجویان در آمریکا و کانادا مفسد رج در  
مکتب مبارز شماره ۱۵ - پائیز سال ۱۹۷۲

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی

دانشجویان در اروپا به

برادران دانشجوی حوزه علمیه نجف - عراق

خرداد ماه ۵۲ - ژوئن ۷۳

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران عزیز

یان

نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان

در اروپا گرمترین درودهای خود را بشما برادران عزیز و مجاهدین و تلاشگران راه حق و عدالت تقدیم میدارد و از خدای بزرگ توفیق شما را در تحقق آرمانهای رعائی ساز و قوانین آزاد بیخش اسلام آرزومند است و نیز امید فراوان دارد که به پیروی از منویات قائد عظیم الشان حضرت آیت الله خمینی، شاعد تشکل و وحدت و همکاری سازمان یافته شما برادران عزیز با برادران و خواهران تان که در دانشگاههای داخل و خارج از کشور به تحصیل اشتغال دارند باشند.

ما از مشکلات و نابسامانی عائی که در حوزههای علمیه بكمك ايامی مرموز و بیگانه بر سر راه شما برادران عزیز قرار میگیرد و هدفی جز تلاشی وحدت و عقیم گذاردن تلاشهای شما در پشمر رساندن نیات قائد عظیم الشان ندارد، بخوشی آگاهیم.

ما از شرایط سخت و طاقت فرسائی که شما برادران عزیز در آن بسر میبرید و نیز از دشواریهای زندگی شما اطلاع داریم و خوب میدانیم که در سال گذشته علیرغم همه این دسیسه ها پرچم مبارزه و استقلال را همچنان برافراشته نگاهداشتید و در پرتو همین تلاشها و روشنگریها بود که مواضع خواجگان عامه بسر

و آخوند های پرواری سازمان اوقاف بیش از پیش نمایان و مزدوری این دون صفات روشنتر گردد . اگر مجاهد تهای شما و مبارزات دیگر برادران ما در حوزه های علمیه قم و سایر شهرستانها نبود بدون شك سكوت روحانی نمایان و ازین طریق صحنه گذاشتن آنها بر جنایاتی که در ایران علیه کلیه مبارزین راه آزادی عموماً و مجاهدین مسلمان خصوصاً اعمال میگردد یکجا بحساب روحانیت و علما و دانشجویان دینی گذارده میشد ، تلاشهای مذبحخانه دستگاه مطلق العنان و خودکامه ایران در برانداختن اساس اسلام باسم اسلام با رسوائی روبرو نمیشد . از این رو امیدواریم که در آینده شاهد تلاشهای بیشتر و تشکل و وحدت سازمان یافته شما و نیز همکاری متشکل شما با دانشجویان مسلمان دانشگاهها ، چه در داخل و چه در خارج از کشور باشیم و امیدواریم که بخواست خدا اورهگذر این وحدت به آرزوی دیرینه رهبر عالیقدرمان جامه عمل بپوشانیم و نسل جدید شاهد همکاری و وحدت همه جانبه مسلمانان دانشجو اعم از دانشجویان حوزه های دینی و سایر دانشگاهها باشد مگر از این طریق راه نجات ملت گرفتار اسلام از بند جهالت و اسارت سهل تر پیموده شود و بتوانیم گامهایی هماهنگ و محکم در این راه برداریم

نهمین نشست اتحادیه ، گسترش ارتباط سازمان یافته و پیگیر و تبادل افکار و همکاری با برادران حوزه های علمیه را باتفاق آراء بتصویب رساند و در دستور کار روابط خارجی اتحادیه در سال آینده قرار داده است .

از شما انتظار داریم به تلاشهای ما با دیده انتقادی نگریسته و معایب کار ما را بما گوشزد نمائید . چه تنها از طریق انتقاد کردن و در عمل مدد کار بودن است که میتوانیم به حمایت بقیه در صفحه

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی

دانشجویان در اروپا به

برادران دانشجوی حوزه علمیّه نجف - عراق

خرداد ماه ۵۲ - ژوئن ۷۳

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران عزیز

یان

نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان

در اروپا گرمترین درودهای خود را بشما برادران عزیز و مجاهدین و تلاشگران راه حق و عدالت تقدیم میدارد و از خدای بزرگ توفیق شما را در تحقق آرمانهای رعائی ساز و قوانین آزاد بیخش اسلام آرزومند است و نیز امید فراوان دارد که به پیروی از منویات قائد عظیم الشان حضرت آیت الله خمینی، شاعد تشکل و وحدت و همکاری سازمان یافته شما برادران عزیز با برادران و خواهران تان که در دانشگاههای داخل و خارج از کشور بتحصيل اشتغال دارند باشند.

ما از مشکلات و نابسامانی عائی که در حوزههای علمیّه بكمك ایدای مرموز و بیگانه بر سر راه شما برادران عزیز قرار میگیرد و هدفی جز تلاشی وحدت و عقیم گذاردن تلاشهای شما در پشمر رساندن نیت قائد عظیم الشان ندارد، بخوشی آگاهیم.

ما از شرایط سخت و طاقت فرسائی که شما برادران عزیز در آن بسر میبرید و نیز از دشواریهای زندگی شما اطلاع داریم و خوب میدانیم که در سال گذشته علیرغم همه این دسیسه ها پرچم مبارزه و استقلال را همچنان برافراشته نگاهداشتید و در پرتو عمین تلاشها و روشنگریها بود که مواضع خواجگان عمامه بسر



و آخوند های پرواری سازمان اوقاف بیش از پیش نمایان و مزدوری این دون صفتان روشنتر گردید . اگر مجاهدتهای شما و مبارزات دیگر برادران ما در حوزه های علمیه قم و سایر شهرستانها نبود بدون شك سكوت روحانی نمایان و ازین طریق صحنه گداشتن آنها بر جنایاتی که در ایران علیه کلیه مبارزین راه آزادی عموماً و مجاهدین مسلمان خصوصاً اعمال میگردد یکجا بحساب روحانیت و علما و دانشجویان دینی گذارده میشد ، تلاشهای مذبحخانه دستگاه مطلق العنان و خودکامه ایران در برانداختن اساس اسلام با اسم اسلام با رسوائی روبرو نمیشد . از این رو امیدواریم که در آینده شاهد تلاشهای بیشتر و تشکل و وحدت سازمان یافته شما و نیز همکاری متشکل شما با دانشجویان مسلمان دانشگاهها ، چه در داخل و چه در خارج از کشور باشیم و امیدواریم که بخواست خدا افره گذر این وحدت به آرزوی دیرینه رهبر عالیقدرمان جامه عمل بپوشانیم و نسل جدید شاهد همکاری و وحدت همه جانبه مسلمانان دانشجو اعم از دانشجویان حوزه های دینی و سایر دانشگاهها باشد مگر از این طریق راه نجات ملت گرفتار اسلام از بند جهالت و اسارت سهل تر پیموده شود و بتوانیم گامهایی هماهنگ و محکم در این راه برداریم

نهمین نشست اتحادیه ، گسترش ارتباط سازمان یافته و پیگیر و تبادل افکار و همکاری با برادران حوزه های علمیه را باتفاق آراء بتصویب رساند و در دستور کار روابط خارجی اتحادیه در سال آینده قرار داده است .

از شما انتظار داریم به تلاشهای ما با دیده انتقادی نگریسته و معایب کار ما را بما گوشزد نمائید . چه تنها از طریق انتقاد کردن و در عمل مدد کار بودن است که میتوانیم به حمایت  
بقیه در صفحه

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان

در اروپا —————

دانشجویان دانشگاههای ایران

خرداد ماه ۱۳۵۲ برابر با جمادی الاول ۱۳۹۳

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا اخبار  
جریانهای اخیر در ایران را خصوصا آنچه مربوط به دانشگاهها است  
با نهایت دقت مورد توجه و مطالعه قرار داده، پیام ذیل را بدانشجویان  
دانشگاههای ایران تقدیم میدارد.

خواهران، برادران

ما با شعف فراوان شاهد حرکت عظیمی هستیم که در سخت ترین  
شرایط موجود برای احقاق حقوق مسلم و انسانی و قانونی دانشجویان  
توده زیر سلطه از مدتها پیش آغاز گردیده و ادامه آن به دوش پرتوان  
شما گذارده شده است. شعف از آنجهت که نسل جوان و مسوول امروز  
علیرغم تمامی موانع چه از لحاظ اخلاقی و چه از لحاظ بسط فرهنگ  
استعماری که در پیشروی او قرار داده اند با قدرت و بینشی در خور  
تحسین راه اصولی را باز شناخته و برای پیمودن آن از هیچ فشار و خفقتی  
نمی هراسد. هرگاه که شما گامی بجلو برمیدارید، بازتاب آن در خارج،  
توان و حرکت تازمائی به برادران و خواهران شما در خارج از کشور می  
بخشد.

اتحادیه همیشه از این موضع حرکت کرده است که مبارزین راستین در  
هر عصر و زمان کسانی هستند که رو در روی دشمن به کار ساختن تاریخ  
قیام و اقدام کرده اند و نقش کسانی که خارج از گود عمل می کنند در نهایت  
خود، اگر با صداقت و دقت و حسن نیت عمل کنند توأم و از آن منبعث  
باشد، یک کاتالیزور و یک نقش کمکی و مکمل بیش نتواند بود. بدینجهت  
هرگونه اقدام و حرکتی که از جانب شما انجام پذیرد از نظر ما بمراتب  
پراهمیت تر و عظیم تر از بسیاری از فعالیتهاست که در خارج از

کسور انجام میگیرد . بعبارت دیگر ما تلاشهای خارج از کسور را تابعی از متغیر مبارزهٔ شما میدانیم و بدین لحاظ برای ما نهایت افتخار آنست که خود را صادقانه در خدمت اهداف و آرمانهای مقدس و ضد امپریالیستی شما قرار دهیم و هر آنچه در امکان داریم در بانجام رساندن آن بودیمه گذاریم .

از جانب دیگر ما نه میتوانیم و نه شایسته ما است که نسبت به خفقان و فشاری که بر شما خواهران و برادران ما در تمامی دانشگاهها اعمال میشود خود را با شعارهای کاذب و گاه انحرافی و نیز با طرح مسائلی که طبیعتاً ذهن و عمل را بمسائل فرعی دست دوم و سوم می کشاند ارضاء کنیم . اخبار رسیده از دانشگاه تبریز و سایر مؤسسات علمی آذربایجان در سال گذشته و جنایاتی که علیه شما خواهران و برادران ما در سایر دانشگاهها و آموزشگاههای عالی اعمال گردید خشم ما را چنانکه برابر و تصمیم ما را به ادامه راهی که در پیش داریم استوارتر ساخته است . بنظر ما عاملین و مأمورین چنین فجایعی - بدون در نظر گرفتن آنکه کیستند و چه مقام و موقعی را دارند - محکومند .

ما اطمینان داریم که مبارزات بحق شما همراه با مبارزات سایر گروه ها و دستجات و طبقات - بهر شکل و نوعی - تحت قیادت و رهبری قائد زمان خمینی دیر یا زود به نتیجه مثبت رسیده و پیروزی از آن رهروان راه حق و عدالت خواهد بود . وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا . ما از خداوند بزرگ میخواهیم تا تمامی مبارزین راستین را در نیل باهدف مقدس و مشروع خود همانگونه که وعده کرده است یار و یاور باشد و پیروزی را از آنان قرار دهد .

نهمین نشست سالانه

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

بقیه از صفحه

دست الهی که مددکار جمع است امید داشته باشیم .  
در پایای توفیق همه شما را در پیمودن صراط مستقیم آرزومندیم .  
نهمین نشست اتحادیه

## پیام انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا

—————

نهمین نشست سالانه

اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا

خواهران و برادران عزیز :

بشما که رسالت آگاهی بخشدن به نسل امروز را با اندیشه های اسلام بدوش میکشید ، شما که رنج اسارت جهل و ظلم امتی را در بند های این قرن ، بازده زره وجود خویش لمس میکشید ، شما که اندوه فراق این امت را از اصالت حیات بخش خدائیش در تنهای خویش زار میگربید ، شما که تعهد دریدن پرده های اوهام را از خورشید اسلام در این ظلمت سیاه با جان و دل پذیرفته اید ، شما که محمد (ص) راهنماتان و صراط مستقیم او مسیرتان و کبابش راهبر اندیشه تان و اللهم خدایتان است ، آری ، شما از ما درود !

مفخریم و صرافراز که در این هنگام که همگی تان بخاطر خدا برای هدفهای مشترکان گرد هم آمده اید ، این درود و این پیا مرا بشما تقدیم نمائیم .

دلپائی بیصبرانه باشتیاق دریافت نمودن گفتگوهای شما در این گرد هم آئی تان ، میطپید و چشمهائی نیز انتظار تصمیمات شما را میکشند - برای سالی دیگر که هر روزش روزی باشد بهتر از پیشه در سالیکه گذشت طعم تلخیها و شاد گامهائی را چشیدیم . آغازی بود برای کوششی دیگر در ابعاد دیگری از تعهد و مسئولیتمان ، که انعکاسی است از آنچه بر جوانانمان و بر همه مردمان گذشت ، و متأثر از عطش جوشانی که در سینه های دردمندان زمانه میکشید .

سالی بود پراز فتنه ، پیکر مراکز اسلامی ، مساجد و تکلیا ، حوزه های علمیه و هر تجمعیکه بخاطر حقیقتی گرد آمده بود با تیغ زهر آگهی در دشیمان متلاشی گردید ، و مصونیت به جیره خوارانی وعده داده شد که حقیقت را افسانه خود فروشی خویش نمودند . و آنها که نه جیره خوار مزدوران



بودند و نه مداح زورگویان که صلهئی یابند گزنجیر و زندان و تبعید و شهادت را بجان خریدند تا حقیقت و حق گوئی را به اندک بفروشند. اینان سنگر پرمخاطره اسلام و روحانیت راستین را برای عروسکهای "سمپاه دین" تهی نگذاشتند. و گروهی نیز که نه توان حقیقت گوئی را داشتند و نه تنگ جیره خواری را مصلحت میدیدند راه سومی پیش گرفتند - سکوت! اینان که در بهار خوش روزگار، ادعای باغبانی گلزار اسلام را داشتند در این خزان نهال تشنه را بدست طوفانهای سرد و خانمانسوز سپردند و در ریزش خویشتن بگوشه ای خزیدند و خاموش گشتند و نسل را در ظلمت سرد روزگار تنها رها کردند.

در این زمان بیش از پیش برای العین دانستیم که تنها خودمان هستیم که در جمع میبایست سیمرغ وار بلند یهای انسانیتمان را پرواز کنیم. جمع خودمان را بایستن است تا در پرتو قرآن برای تحقق حکومت و بسط عدالت اجتماعی همت گماریم. از اسلام تأثیر پذیر باشیم و براندیشه های نسلمان تأثیر گذار!.

پس بره افتم و با جوشنی از سرچشمه ایمان در بستر "صراط مستقیم" جاری شویم که بار هیچکس را دیگری بدوش نخواهد کشید:

"ولا تزروا زرة و زراخرى"

هجرت نمائیم و از مسیر زمان - این طفیان کننده رودی که میگذرد و میخروشد - بشریعت پاک چنگ زنیم تا راه سلامت پیش گیریم!.

برادران - خواهران!

خواهران و برادران شما در تکاپوی راهی که آنها را بحقیقت پیوند میدهد سختی هر سنگلاخ را تحمل میپذیرند که هرچند در پیش چشم مهیب نماید و هراس انگیز در پشت سر پستی خرد باشد و این حقیقتی است که جوانان بزندگی جاوید و عاری از هر چیز آموختندمان که: در راه هدف قفا را نگاه نکنیم زیرا که بی ارزش است. و راستی مگر آموزش فرماندهان ارشد ارمن علی (ع) را اینگونه تفسیری نیست که: در کارزار هزاره بایستی نازمند را تنها از پیش بپوشاند.

خواهران - برادران ! دشمنان ما و شما برای دست یافتن به هدفهای سیاه و شیطانی خود نا بودی اهداف ما را - که نابودی همه ما نیز میباشد - وسیله نقشه های پلید خویش نموده اند . اینان سر تا سر خاک را برای اینگونه جنایات بسیج کرده اند . اینان بنام آزادی جهانی را بزنجر کشیده اند و بنام صلح و سپاه سیاهی را از جنایتکاران و قداره بنده ان روزگار مهیا نموده اند . آیا روا نباشد روشنفکران مسلمان و خداپرستانیکه بخاطر پرستش " الله " سنگینی رسالت ارجمند خویش را بدوش حمل میکنند ، بگردیک یگر سپاهی راهم برای آزادی بخشیدن به اندیشه این نمل بسیج نمایند ؟

برادران خواهران ! در سالیکه گذشت به نسبت در زمینه های تشکک سازمانی ، محتوی اندیشه و نشرینش اسلامی پیشرفتهائی برای ما و شما نصیب گردید . انتظار داریم در سال آتی نیز بیش از گذشته بر آورد کوششهای شما را - با اذعان باینکه نتایج ارزنده ای از آزمون های خویش انباشته اید - دریافت نمائیم .

همگی براه افتیم و بر پروانه های اندیشه نسلمان بنای آباد و سازنده انسانیت انسان را برپا کنیم . خدای را در آرزوی توفیق پیشروی در مسیرش همواره بخوانیم !

نهمین نشست سالانه شما برادران و خواهران گرامی  
پنجشنبه - روز بیست و یک -

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا  
گروه فارسی زبانان

بقیه از صفحه ۱۵۳

نویس کنند و بپرسند . تا هم در آسان کردن مشکلات بر خود شرکت نمایند ، هم مکتب مبارز بتواند رسالت تاریخی خود را در این دوران پر آشوب و هم در خدمت نسل های آینده انجام دهد . . . . .



..... روشنفکر مسئولیتش در زمان خودش عبارتست از:

پیامبری کردن جامعه اش در حالیکه پیامبر نیست . و انتقال پیام به توده مردم و ندادن ندای آگاهی و رهائی و نجات دادن در گوشهای منجمد و بسته توده . و نشان دادن "جهت" و رهبری حرکت در جامعه متوقف و پرافرودختن آتش یک ایمان تازه در جامعه منجمدش . این کاری است که علما نمی کنند زیرا دانشمندان مسئولیت کاملاً مشخصی دارند که عبارتست از هر چه بیشتر امکانات زندگی دادن و شناخت "وضع موجود" و کشف و استخدام نیروهای طبیعت و انسان . دانشمندان و تکسینها و هنرمندان . جامعه بشری یا ملیتی خودشان را در "بودن" خودشان نیروی علمی می دهند . اما روشنفکران ، جامعه را "رفتن" می آموزند و هدف می بخشند و رسالت "شدن" و پاسخ به "ایمن چنین شدن" می دهند و راه حرکت را روشن می کنند . . . .

نقل از "از کجا آغاز کنیم" و همچنین "روشنفکر و مسئولیت او در جامعه از دکتر علی شریعتی

تکثیر از سازمانهای اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا

# پیام حضرت آیت الله خمینی

به دول و ملل اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

واقتلوهم حيث ثقتموهم و اخرجوهم من حيث اخرجوكم و  
الفتنة اشد من القتل - و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة

اکنون که دولت غاصب اسرائیل برای فتنه انگیزی بیشتر و تجاوز  
زیاد تر بسرزمینهای عربی و ادامه دست غاصبانہ در قبال صاحبان  
حق بیا خواسته و آتش جنگ را برای چندمین بار شعله ور ساخته  
است و برادران مسلمان ما در راه ریشه کن کردن این ماده فساد  
و آزادی فلسطین جاب برکف نهاده، در جبهه نبرد و میدان شرف  
بجنگ پرداخته اند، بر عموم دولتهای ممالک اسلامی و خصوصاً دول  
عربی لازم است که با توکل بخدا و متعال و تکیه بر قدرت لایزال، همه  
قوا و نیروی خویش را بسیج ساخته، بیاری مردان فدائیکه در خط  
اول جبهه چشم امید بملت اسلام داشته اند بستانند، برای آزادی  
فلسطین و احیاء مجد و شرف و عظمت اسلامی در این جهاد مقدس  
شرکت کنند، از اختلافات و نفاقهای خانمانسوز دولت بار دست بردارند،  
دست برادری بهم داده صفوف خود را فشرده و متشکل سازند، از  
قدرت پوشالی مدافعان صهیونیسم و اسرائیل نهراسند، از وعد و  
وعیدهای پوچ قدرتهای بزرگ مغرور و مقهور نگردند، از سستی و مسامحه  
که شکست ننگ بار و عواقب خطرناکی بدنبال خواهد داشت بپرهیزند،  
سران کشورهای اسلامی باید توجه داشته باشند که این جرثومه  
فساد را که در قلب کشورهای اسلامی گماشته اند تنها برای سرکشی  
ملت عرب نمیشد بلکه خطر و ضرر آن متوجه همه خاورمیانه است،  
نقشه استیلا و سیطره صهیونیسم بر دنیای اسلام و استعمار بیشتر  
سرزمینهای زرخیز و منابع سرشار کشورهای اسلامی میباشد و فقط  
با فداکاری، پایداری و اتحاد دولتهای اسلامی میتوان از شر این



کابوس سیاه استعمار رهایی یافت و اگر دولتی در این امر حیاتی که برای اسلام پیش آمده کوتاهی کرد بر دیگر دولتهای اسلامی لازم است که با توپخ و تهدید و قطع روابط او را وادار به همراهی کنند و دولتهای ممالک نفت خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتیکه در اختیار دارند بعنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده از فووش نفت بآن دولتهائیکه با اسرائیل کمک میکنند خود داری ورزند.

ملت اسلام بحکم وظیفه انسانی و اخوت و طبق موازین عقلی و اسلامی موظفند که در راه ریشه کن کردن این گماشته استعمار از هیچ فداکاری دریغ نورزند و با کمکهای مادی و معنوی و نیز با ارسال خون، دارو، اسلحه و آذوقه، برادران خود را که در جبهه جنگ هستند یاری کنند، بر خصوص ملت شریف و مسلمان ایرانست که در قبال تجاوز وحشیانه اسرائیل و مصیبتیهائیکه اکنون گریبانگیر برادران عرب و مسلمان آنان میباشد بی تفاوت ننشینند و از هر راه ممکن برادران مسلمان خود را در آزادی سرزمین فلسطین و نابودی صهیونیسم کمک نمایند و دولت ایران را وادار سازند که این سکوت را شکسته در صف دولتهای ممالک اسلامی به پیکار علیه اسرائیل برخیزد، بر همه آزادی خواهان جهانست که با ملت اسلام همصدا شده تجاوزات غیر انسانی اسرائیل را محکوم نمایند.

دولتهائیکه اکنون با اسرائیل در حال جنگ میباشند لازم است که در این پیکار مقدس اسلامی جدی و قوی الاراده باشند، استقامت و پایداری کنند، از تواضعی بحق و تواضعی بصبر که دستور الهی میباشد غفلت نورزند، به توصیه یا امر سازمانهای وابسته بقدرتهای استعماری برای آتش بس اعتنا نکنند و مطمئن باشند که در سایه بردباری و استقامت با بکار بستن دستورات اسلامی فتح و ظفر از آن ملت اسلام میباشد.

ان تنصروا الله ینصرکم و یشبث أقدامکم۔ ولا تهنوا ولا تحزنوا  
وانتم الاعلون ان کتم مومنین۔ و از خداوند متعال نصرت مسلمین

را خواستارم.

۱۰ رمضان المبارک / ۱۳۹۳

## پیام حضرت آیت الله خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

در این موقع که آتش جنگ بین مسلمین و کفار صهیونیست شعله ور است و علت اسلام برای احقاق حق خود از اسرائیل غاصب جان بر کف نهاده، در میدانهای نبرد فد اکاری میکنند، بامر شاه، دولت ایران بمناسبت سالروز جشن د و هزار و پانصد ساله در سراسر کشور جشن بپا کرده است. جشن برای شاهان خونخواری که نمونه آنان امروز مشهود است. مسلمین برای مجد و عظمت اسلام، آزادی فلسطین، در خاک و خون میغلطند، ولی شاه ایران برای رژیم مبتدل شاهنشاهی جشن و سرور بپا میکند.

همزمان با دفاع ملت بزرگ اسلام و عرب از نوامیس اسلام و مسلمین بامر این مرد خبیث بعد ارس اسلامی د ختران ایران هجوم برده، هتک محترمت را نموده، از آنان سلب آزادی کرده اند. هنگامیکه دشمنان اسلام، کشورهای اسلامی را تهدید می کنند و مردانی غیر برای دفاع و احقاق حق خود، مردانه بپا خواسته اند، شاه ایران با صحنه سازی در سراسر ایران تظاهرات راه انداخته با امضای روحانی نمایان درباری و ساخته دست سازمانهای اوقاف و امنیت با اسم علمای اسلام تلگرافات تبریک صادر مینمایند.

در شرایطی که مسلمین برای آزادی فلسطین و سرزمینهای خود جان فشانی میکنند، شاه جمعیت کشیری از علماء، فضلا و اساتید برجسته حوزه های علمیه و بسیاری دیگر از روشنفکران ایرانی را بزندان و تبعید کشیده و تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار داده است. میتوان گفت که این صحنه سازیها و دستگیریها برای سرگرم کردن ملت ایران به مصیبت های خود و دور نگه داشتن آنان از جنگ ملت اسلام با اسرائیل است. وحشت از گسترش مبارزه و ایجاد هم آهنگی بین کلیه طبقات و پشتیبانی قاطبه ملت مسلمان ایران از جنگ عادلانه مردم عرب است که موجب شده شاه دست بزندان و تبعید غیرقا نونی

و بدون جهت علماء و روشنفکران بزنند، تا مبادا اعتراض کنند که چرا رژیم ایران در این امر حیاتی که برای مسلمین پیش آمده بی تفاوت است؟؟ و یا از اسرائیل طرفداری میکند؟؟ . و با اینکه اکثریت قریب باتفاق دولتهای اسلامی و بسیاری از دولتهای غیر اسلامی از اعراب در حال جنگ پشتیبانی کرده اند، دولت ایران و شاه بی حیثیت، روی سرسپردگی بآمریکا و اظهار تبعیت هرچه بیشتر بظاهر ساکت و در واقع طرفداری از اسرائیل میکنند . این شاه ایران است که دست اسرائیل را در سراسر ایران باز گذاشته و اقتصاد ایران را به خطر انداخته است و بنا بنوشته بعضی از جرائد خارجی افسران ایرانی را برای دیدن تعلیمات با اسرائیل میفرستد .

این شاه است که نفت ایران را بدشمنان اسلام و بشریت تسلیم کرده تا در جنگ با مسلمین و اعراب غیور بکار برند و با قرار داد رسوا<sup>ند</sup> اخیر و افزایش استخراج نفت بمبارزه علیه کشورهای نفت خیزی که میخوا<sup>ند</sup> از حربه نفت علیه آمریکا استفاده کنند، برخاسته است و بالاخره ایمن غارتگریها خریدن میلیاردها دلار اسلحه و جشنهای کمرشکن و بی دریغی شاه است که موجب بالا رفتن هزینه زندگی و گرانی سرسام آور اجناس گردیده، ایران را به قحطی سیاه تهدید می کند .

من بیم آن دارم که میلیاردها دلار اسلحه ای را که از اربابان جهانخوار خود خریداری نموده و با خرید آن ایران را به ورشکستگی کشانده، اکنون با اسرائیل بفرستد . من خوف آن دارم که ارتش ایران را با مهمانی که بقیمت قحطی و گرسنگی و بالاخره خون مردم محروم ایران بدست آورده، مجبور کند که قلوب گرم و پر احساس مجاهدین اسلام را هدف قرار دهند .

من از این خدمتگذار بی چون و چرای آمریکا برای جهان اسلام احساس خطر می کنم . اکنون بر ملت محترم ایران است که این جبار را

از این جنایات بازدارند . و بر ارتش ایران و صاحب منصبان است که بیش از این تن به زلت ندهند و برای استقلال وطن خود چاره جویی کنند .

"وظیفه ملت غیر ایران است که از منافع آمریکا و اسرائیل در ایران جلوگیری کرده و آنرا مورد هجوم قرار دهند، هرچند به نابودی آن بیانجامد". وظیفه علماء اسلام و مبلغین است که جرائم اسرائیل را در مساجد و محافل دینی به مردم گوشزد کنند . علماء اعلام و ملت شریف ایران نباید در این امر ساکت باشند و لازم است از هر طریق ممکن شاه را وادار کنند که در صف مسلمانان قرار گیرد و از خیانت بیشتر به قرآن و پیروان آن بپرهیزد . و جنایات این عفریت خونخوار را بیش از پیش بر ملاء سازند تا چهره باطنی او بهتر روشن گردد و اگر یهود ایران برای کمک با اسرائیل مشغول فعالیت باشند - چنانکه هستند و بی شک از کمک شاه هم برخوردار میباشند - بر ملت ایران است که از آن جلوگیری کنند و برای مجاهدینی که در آتش و خون بسر میبرند صندوق اعانه ای باز نمایند و از هیچ کوششی خودداری نورزند .

اینجانب کرارا خطر اسرائیل و اعمال آنرا که در راس آنها شاه ایران است گوشزد کرده ام ملت اسلام تا این جرثومه فساد را از بن نکنند ، روی خوش نمی بینند و ایران تا گرفتار این دودمان تنگین است روی آزادی نخواهد دید .

از خداوند متعال نصرت مسلمین و خدایان اسرائیل و اعمال سیاه آنرا خواستارم .

۱۶ رمضان المبارک / ۱۳۹۳



